كتاب رياض الادوية من تصنيف مولانا يوسف الطبيب

هذا كتاب المسمى برياض الادوية

مجموع سرد صوراق

محمد رجب

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی خلق لکل داء دواء وجعل حلیة لعلل القلوب شفاء
صلی الله علیه وسلم وعلی آله الاطهار واصحابه الاخیار وسلم
تسلیما کثیرا اما بعد بر ضمایر صافیه محجوب نماند که این نسخه ایست
مجمل العبارات جلیه و مسمی به ریاض الادویه که بقلم شکسته زبان
ترتیب داده و بنای آن بر مقدمه و دو باب و خاتمه نهاده
مقدمه در بیان کیفیات ادویه و غیر آن باب اول در ذکر ادویه
مفرده بر ترتیب حروف تهجی باب دوم در ذکر ادویه مرکبه بر ترتیب
حروف مذکوره خاتمه در امتحان جودت و رداءت تریاق فاروق
و غیر آن جمعه بنهصد و چهل و شش گشت این رساله تمام بیمن عاطفت
شاه معدلت آئینی سکندر آیتی و دارا نشان همایون شاه
که ظل دانش و فضل است منبع تمکینی شهنشهی که خورشید سد
القابش سپهر لطف و کرم و آفتاب دولت و دین زحل
یکی ز غلامان درگهش یکی که بی اغراض از آنکه بر سر تعلیقی
نموده میل صبوحی چو صبح عیشی از مهر فلک بهروی
آورده ساغر زرین چنینی ماه ندارد که فرسوده ی
آستانه او یکی سوده است چنینی که آن حالت او تا قضا
زده کرده بقصد دشمن او تیر چرخ کرده کمین چو یوسفی

ازدل

ازدل و جان دعاء او گویند عجب بود از که زوج الامانی کنند آمین
میاد دشمن او در جهان و باقی باد زمان دولت او تا ابد
زمان و زمین مقدمه در بیان مراتب کیفیات ادویه
و غیر آن بباید دانست که هر چه وارد میشود در بدن و منفعل
میگردد از حرارت غریزی خالی از آن نیست که احداث میکند
در بدن کیفیتی زایده بر چیزی که انسانی است یا نمیکند اگر
احداث نمیکند آن چیز را معتدل گویند و اگر احداث
میکند محسوس میشود یا نمیشود اگر نمیشود گویند که در
درجه اول است و دانسته میشود تاثیر آن از تکرار تناول
مقدار یا بکثرت اگر محسوس میشود بحدی میرسد که ضرر کند
یا نمیرسد اگر نمیرسد در درجه دوم اگر میرسد و منجر بهلاک
میشود یا نمیشود اگر نمیشود در درجه سیوم و اگر میشود در
درجه چهارم و چیزی را که در درجه چهارم است دوای سمی گویند
و آن غیر سم است زیرا که قتل دوای سمی بکیفیت است و قتل
سم بصورت نوعیه و اطلاق سم بر او تشبیه است او را بسم
در اهلاک و الا در حقیقت دواست و هر درجه را سه مرتبه
۲ اعتبار کرده اند دو طرف عالی و سافل متوسط بینهما و
چیزی که موثر است در بدن اگر تاثیر آن بکیفیت فقط است اگر

غذای مطلق چون نان گندم و اگر بصورت نوعیه فقط است ۱۲ غذای دوائی گویند چون کاهو و اگر قوت دوائی غالب است

دوای مطلق گویند چون زنجبیل و اگر بماده فقط است دوای ذو خاصیه
وذو خاصیه اگر موافق طبیعت بود پاز هر گویند و اگر مخالف
طبیعت بود سم و اگر تاثیر نه بماده و کیفیت است پس اگر قوت
غذائی غالب است دوائی غذائی چون زیره اگر بکیفیت و صورت است
دوائی ذو خاصیه چون کاسنی و اگر بماده و صورت است غذائی
ذو خاصیه چون روغن گاو و اگر بماده و کیفیت و صورت است
پس اگر قوت غذائی غالب است غذائی دوائی ذو خاصیه چون
سیب و اگر قوت دوائی غالب است دوائی غذائی ذو خاصیه
چون بودنه باغی و غذا لطیف میباشد و هر یک از اینها صالح
الکیموس میباشد و فاسد الکیموس میباشد و هر یک از اینها کثیر
الغذاء میباشد و قلیل الغذاء میباشد و غذای لطیف آنرا
گویند که متولد شود از و خون رقیق از جهت غلبه عنصر لطیف
بر ماده او چون شراب و غذای غلیظ آنرا گویند که متولد
شود از و خون غلیظ از جهت غلبه عنصر کثیف چون گوشت
گاو و صالح الکیموس آنرا گویند که متولد شود از و خلطی
که بدن را سزاوار است چون شراب و کثیر الغذا آنرا گویند
که اکثر از و جزو بدن شود چون گوشت نقل و قلیل الغذا
آنرا که کمتر از و جزو بدن شود چون زیره والله اعلم باب اول

و غلیظ میباشد ۱۲

رقیق ۱۲

بد چون انگور و فاسد الکیموس آنرا که متولد شود از و خلطی که بدن را سزاوار نیست ۱۲

۳

[illegible] استعمال [illegible]

در ذکر ادویه مفرده بر ترتیب حروف تهجی حرف الالف

ابریشم بپارسی ابریشم گویند و بترکی ابیک گویند و بهندی
ریشم گویند معتدل است در سردی و گرمی و گویند گرم و خشک است
در درجه اول و گویند گرم و تر است در اول و گویند در خشکی
و تری معتدل است دل و دماغ و قوت ارواح را قوت دهد و
چشم بیفزاید و بدن را فربه کند و حفظ تمام آرد و مقدار
شربتی از و یک درم است ابنوس بهترین سیاه املس بود
طبیعتش گرم و خشک است در اول چون با آب باران سوده
در چشم کشند بیاض و شبکوری را ببرد ابهل بپارسی بار
سرو کوهی و بهندی هبهیر گویند گرم و خشک در دوم
و گویند در سیوم بهترین آن سیاه رنگ و فربه است چون بر روغن
زیت با گنجد در ظرف آهنی چندان جوشانند که باشند
که روغن سیاه شده بر نیم گرم در گوش چکانند ازاله
گرانی گوش کند و اگر از و انقال روغن گاو برشته بلیسند
حیض براند و بچه بیندازد و تنگ نفسی را سود مند بود و مضر است
بجگر و مصلح او اکیر است و بولش بوزن او دارچینی
ابک بپارسی شتر و بترکی تیوه و بهندی اوت گویند چون
پشمش را بسوزند و در بینی دمند رعاف را دفع کند و چون

انقال از و و بر بزند و بد عسل ۱۲

لیلا که او را در سطح ظاهر گنبد مجتمع است در چشم چکانند شبکوری را
ببرد ابن آوی بپارسی شغال و بهندی سیال گویند زبان [illegible]
در خانه هر که بگذارند در میان اهل آنجا جنگ شود
چشم راست او را هر که با خود دارد چشم زخم بوی نرسد
ابن عرس بپارسی راسو و بهندی نکول گویند جهت
مغز سر او را ابر که آمیخته بعطر دهند سود مند آید و اگر
بی غذا زیرا یا قرص طلا کنند نفع دهد و [illegible] که در روز
باز جهد ابن عرس بیند فریاد کند و موی اعضای او را ست
بالیسند ابار بپارسی سرب و بهندی سیسه گویند سرد و
خشک است در دوم جهت بسوزند و بر جراحت پاشند سود مند
بود بدل او اثمد است آبق زیبق است گفته شود
اترج بپارسی ترنج و بهندی بجوره گویند طبیعت
قشر او گرم و خشک است در دوم جهت [illegible] و منقل را [illegible]
و بپزند و بچهار مثقال عسل سرشته میل کنند باد [illegible] را
بشکند و دل و دماغ و معده را قوت دهد و تب لرزه سود مند
آید و حامض او سرد و خشک است در آخر درجه دوم کلف و قوبا
و جرب را نافع بود شرباً و طلاءً و شربت او خفقان را که
از حرارت بود مفید بود و صفرا فرو نشاند و اشتها آرد و
مالیخولیا را

طعامی هم

صلابه گرم

دار
ماخولیا را ببرد و دل را قوت دهد و تحفیف [illegible]
مصطکی عدس است بدل آن آب لیمو اثمد
بپارسی [illegible] گویند سرد است در اول و خشک است
در دوم [illegible] چشم بسند آب [illegible] را
باز دارد و حفظ [illegible] اجاص بپارسی
آلو گویند حامض سرد و خشک است در دوم
دفع عطش کند و شکم ببندد و حلو او مایل است
بگرمی و تر است در اول مرخی معده و مسهل صفرا است
ومزه او [illegible] است با عنداول [illegible] التهاب
معده و مسهل صفرا است و اسهال [illegible] است
از حلو و ضمغ او [illegible] که [illegible] است و مضمضه
با آب برگ او مانع نوازل [illegible] لثات
و لوزتین و [illegible] صلب [illegible] است
و بدل او در اسهال تمر هندی اخثاء البقر
بپارسی سرگین گاو و بهندی گوبر گویند محلل اورام بود
خصوص اورام مغابن خلف الاذنین و [illegible]
[illegible] پای قدری نمک با [illegible] طلا کنند
و [illegible] در آفتاب [illegible] که خشک شود

و [illegible]

گوبره

نفع تمام باید اذن الفار مرزنگوش است
وگفته شود اذخر کور گیا وخلال مامونی ٤٧
وبهندی رومیشی وسوندی وکنند هیاب گویند
بهترین نوع رنگی باریک خوشبو بود
طبیعتش گرم وخشک است در اول گویند
و در دویم سنگ گرده ومثانه بریزاند وادرار
بول کند وحیض براند وباد را تحلیل دهد
ونفخ را ببرد ومصلحش گلاب است وبرابر
بوزن آن قصب الذریره ومقدار شربتی از و
یک مثقال است کاکیا غری نسج العنکبوت وبه
پارسی کلاش خانه وبهندی مکریکه جاله جوالا
شبیه وباکارد بگذارند زخم تازه را وخون از
آنکه آلوده کرده ورم کند چون بسیار تر کرده بر
دماهیها طلا کنند دماهی را از کرد اندو
حیض فنیدر خنته بسیار دوات با سفیده تخم مرغ
تر کرده در سوراخ بینی نهند رعاف را سودمند بود
آهن پارسی آهن وهندی جاول گویند سرد
وخشک است در دویم گویند معتدل است وگویند گرم
است

۵
گرم است در اول وخشک است در دویم ونیکوی او صافی
دارد وبدن فربه کند وزحیر را نفع دهد [illegible] است
باصحاب قولنج مصلح آن نشیری شکر است ارنب بپارسی
خرگوش وبهترین تو شقان وبهندی کرچه گویند
بهترین بخش آنست که در نمکسود سیاه زند وبپای [illegible] باشد
او گرم وخشک است وگویند سرد وخشک است پنیرمایه
او را چون زن بعد از طهر سه روز بخورد
منع آبستنی کند ونیز که آبستن نشود چون بعد از طهر فرزجه
سازند بردارد وحامله گردد انار درخت بهندی درخت
نیم ازکبار شجری معروفه است [illegible] بسیار [illegible]
گرم است در دویم وگویند در سیوم وخشک است در
اول وآخر پوست او تفتیح سده کند واعضا را قوت دهد
وچون آب برگ او بنوشند سیاه و دراز کند وچون بعد [illegible]
کرده بپا سایند قولنج را [illegible] آنکه [illegible] کنند
ورغبت نماید [illegible] وجمیع [illegible]
نفع دهد اسفیداج الرصاص بپارسی سفیده کاشغر گویند
بهترین پاک وسفید وخوشبو بود طبیعتش سرد وخشک است
در دوم گویند خشک در سیوم [illegible] وبه نبات بوده [illegible]
کنند جرب [illegible] وسوزش [illegible]
٥

و روغن گل بهم سازند جراحتها را بهم آرد و سعفه و ثبلا را
دفع کند اسارون گرم است در سیوم و خشک در دوم گویند
در سیوم محلل صلابت طحال و مفتح سده کبد و تسکین عرق
النسا و وجع الورک بود و علتها بارد را اگر در اعصاب
عصبانی نفع دهد و شربتی مثقال ازو بماء العسل اسهال بلغم
لزج و ادرار بول و حیض کند و چون کوفته و بیخته ببیخ تازه
بسرشند در میان شراب املا کنند لغوظ تمام آرد و گویند
مضرت بشش و مصلحش مویز است بدلش بوزن او زنجبیل
اسطوخودوس گرم است در اول و خشک است در دوم
دماغ را از خلط غلیظ پاک کند و صرع و سدر و دوران
را سود مند آید و شربتی یک درم بادر التحلیل دهد و مره سودا
و بلغم لزج را براند شربتی ازو تا دو درم است و گویند یک درم و
نیم است و مضرت بشش و مصلح او کثیرا است و بدلش
بوزن آن افتیمون اسفیوس بپارسی سپیوش و لعوج بزر
قطونا گویند سرد و تر است در دوم گویند در سیوم و گویند
معتدل است در خشکی و تری دفع حرارت کند و تشنگی و لعابش
چون مضمضه کنند خشکی دهان و جوشش زبان را که از
گرمی بود دفع کند و چون با کتیرا آمیخته زنانرا که
سوزاک داشته باشد بر بینه گهنه دارد نفع دهد و هر چیزی را

که سوزاک بود چون مادر زاد خود را در لعابش نهد سود مند آید
شربتی ازو ده درم است بدلش [illegible] و تخم طبیب خرفه خاکشیره
کشیده اسفناج بهندی پالک خوانند سرد و تر است در اول
گویند معتدل بود در سردی و گرمی و سرفه و درد سینه را نفع
دهد و طبیعت را نرم گرداند و از معده زود بگذرد و سرد
مزاج را مضر بود و مصلحش فلفل و دارچینی است اسقیل
یونانی بصل الفار بپارسی پیاز عنصل گویند گرم و خشک در
دوم گویند در سیوم چون پخته شود که یک مثقال ازو بده مثقال
عسل خورند ضیق نفس و سعال مزمن بلغمی و صلابت
سپرز و استسقا را نفع دهد و تقویت معده کند و بول
براند و طریق ضماد سازند که در میان خمیر گندم و در گل گیرند
و در تنور تافته نهند تا پخته شود پس از میان خمیر بیرون آورده
پوست ازو باز کنند و بتیغ تیز پاره پاره ساخته در رشته کتان
کشند چنانکه از هم جدا باشند و در سایه بیاویزند تا خشک شود
آس بپارسی مورد و گویند طبعش سرد است در اول و خشک
در دوم حب الآس برگش بشربت صندل بشرین که میل کنند
عرق و خون که از جمله اعضا روان بود باز دارد و کوفته
اعضا را که از ضربه یا سقطه باشد نفع دهد و چون برگش را
کوفته و بیخته بر سوختگی آتش پاشند سود مند آید چون عصاره

جیلان

[illegible]

برگ او در چشم کشند با جرم یاقوت دهد و آب رفتن چشم را
زایل کند و چند در آب برگ آن نشیند خروج مقعد
و نتو الرحم را مفید بود و شربت ثمره او که حب الآس گویند
قی و غثیان دفع کند و سرفه و طپیدن دل را مفید اکر
و حکم بربندد و تشنگی بنشاند اسک بپارسی شیر و بترکی
سوت و بهندی باکه خوانند هرکه روغن بچه او را بر تن
خود مالد جانوران درنده ازو بگریزند و باو ضرر
نرسانند و هرکه مقدار از پوست او در صندوق رخت نهد از
آکیب خوره ایمن شود و هرکه از پوست او طاقیه ساخته
بر سر طفل نهد که صرع داشته باشد نفع رساند آشنه بپارسی
الک و هم الک گویند و بهندی چلیره گرم و خشک در دویم
و گویند در گرمی و سردی معتدل است چون بجوشانند و در آب
آن نشیند حیض براند و ورم رحم را تسکین دهد و چون
بخور کنند صرع و اختناق رحم را نفع رساند و شربتش
مقوی دل و معده و محلل اخلاط بود و منی بیفزاید
و باه برانگیزاند و کمر و گرده را محکم سازد شربتی ازو یکدرم
تا دو درم و مضرست برده مصلح آن انیسون اشق
بعربی لزاق الذهب و بپارسی کندل گویند گرم است در دویم
و خشک در اول چون یکدرم ازو در پنج درم سرکه حل

کرده

سرکه حل کرده میلی با بید سوده حک کنند و سنگ گرده بریزاند
و ورم سپرز را بگدازد و چون با عسل خلط کرده بخورانند وجع
المفاصل و عرق النسا را نفع دهد و کرم معده را بکشد و در آب
کشک جو حل کرده بنوشند تنگی نفس را سود دهد و چون در
آب بادیان حل کرده در چشم چکانند بیاض را ببرد و مضرست
بگرده و مصلح آن زوفا است شهمان بپارسی اشتلک گویند
گرم و خشک است دو درم جید و مثقال ازو بجوشانند و صاف
کنند و لعل ترنج کرده هم گرم بنوشند بول بگشاید و حیض براند
و بچه مرده از رحم بیفکند و استسقا را نفع دهد اصل السوس بپارسی بیخ
مهک و بیخ لوبیه شیرین و بهندی ملهتی گویند معتدل است خشونت حلق
و سینه و قصبه ریه را مفید بود و وجع مثانه کند و سوزاک و
مثانه و الواح سرفه را سود دهد و صداع درد و ... که تازه
آن بفشرده بگویند و آن کفه هم گرم در چشم چکانند
یا ضعف البصر را سود دهد و مثقال است تا مثقال اصل القصب
بپارسی بیخ ... گویند معتدل است ... بگویند و بهندی ...
رشته و قدری روغن ... ساخته بر عضوی که ... در آن مانده
بگدازد و پیکان را بیرون آرد و اگر کوفته و بجنه سرکه طلا کنند

در دهن و قلاع را نفع دهد و اگر خاکستر آن با آب حنا و ایلا و قدری روغن گل

ورزده بر موی سر ضماد کنند موی را برویاند و قوت دهد اصف

بپارسی کبر گویند گرم و خشک است در سیم حب بیخ ...ی را

بکوبند و بپزند و بر کیک سوده بر کلف و بهق سفید مالند نفع رساند اضراس

الکلب سفایج است گفته شود اظفار الطیب بپارسی ناخن بویا

و بهندی نک خوانند گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم چون در زیر

دود کنند حیض بگشاید و اختناق رحم را نفع دهد افرهیون فرفیون

گفته شود افسنتین گرم است در اول و خشک است در دوم معده سرد و درد

چشم را که مزمن شده باشد نافع بود و اسهال صفرا کند و بدن را قوت دهد

و رنگ روی را نیکو گرداند و گزیدگی عقرب را سود مند آید و بواسیر

و خفقان معده را دفع کند و اگر بکوبند و بپزند و با آب کلم و قدری

روغن ... گرم ضماد کنند صلابت معده و سپرز را ببرد

گویند صداع آرد مصطکی است و بدل آن بوزن آن اسارون

و نیم وزن آن پوست ... زرد شربت از و یکدرم تا دو درم است

افیون بهترین آن بود که چون در آب گرم اندازند زود حل

شود سرد است در چهارم و خشک است در سیوم گویند سرد و خشک است

در چهارم چون بکوبند و بپزند با زرده تخم مرغ سرشته بر نقرس

طلا کنند نفع دهد چون در روغن بنفشه یا بادام حل کرده نیم گرم در

گوش چکانند درد گوش را زایل گرداند و شربت از و یک دانگ تا

دو دانگ است و دو درم از و مهلک و مصلح فلفل و روغن گاو بود

اقاقیا عصاره قرظ است و قرظ تخم خار است که دائم بود

دباغت کنند سرد است در دوم و خشک است در سیوم و گویند

سرد است در اول و خشک است در دوم چون یک مثقال از و در پنج

مثقال شربت حب الآس حل کرده میل کنند اسهال دموی و

نفث الدم را نفع دهد و استرخاء مقعد و رحم را دفع کند مقعد

اگر در آب کشنیز تر حل کرده طلا کنند ورمهای گرم را

سود مند آید اگر بر نبات سوده در چشم کشند روشنی چشم

بیفزاید اقلیمیای زر خبث الذهب است گفته شود

اقلیمیای نقره خبث الفضه است گفته شود اکلیل

الملک گرم و خشک است در اول چون بجوشانند صاف

کنند و بقند سفید شیرین کرده بیاشامند اورام صلب را

که در معا و احشا بود نرم گرداند و در معده را سود مند

آید مضرت باشد مصلحش عسل است الیه بپارسی

دنبه و بترکی قویروق گویند گرم و تر است در چهارم چون بکوبند

بر بالای سپرز نیم گرم طلا کنند صلابت سپرز را دفع کند

و مضرت بمعده و مصلحش فلفل و زنجبیل املج بپارسی

آمله و بهندی آنوله گویند سرد و تر است در چهارم گویند سرد است

در اول و خشک است در دوم مقوی معده بود و اشتها پیدا کند

و بواسیر را نفع رساند و ذهن را جلا دهد و روشنی چشم بیفزاید

شربتی از وی سه درم است و مضرّ است بسپرز و مصلحش عسل است
امعاء الارض بپارسی خراطین گفته شود اندر باب سین
بپارسی زرک خوانند سرد و خشک در دوم معده و جگر
گرم را قوت دهد و دفع قی و تشنگی کند و سحج را نافع بکثر
مضرّ است بسپرز و مزاج و مصلحش جلاب است و بدلش حب
الرّمان انجبار سرد است در اول و خشک در دوم منفع
قروح امعا و دافع بواسیر و حابس دم بود و باو حبس
دم طبیعت را نیز دارد شربتی از وی یکمثقال تا دو مثقال است
انجدان گرم و خشک در دوم چون دو مثقال از وی بکوبند
و با شیر تازه بیاشامند باه برانگیزاند و چون با عسل آمیخته
بر قضیب طلا کنند قضیب را سطبر گرداند و چون با سکنجبین دهند
تمامید ورم سپرز و درد کرده نفع دهد گویند مفرّح گرده است
مصلحش کثیرا است بدلش بوزن آن بزرگند نا شربتی از وی
نیم مثقال تا دو مثقال است انیسون بپارسی بادیان رومی
گویند گرم و خشک در سیوم بول براند استسقا را نفع دهد
و ادرار حیض و عرق کند و تشنگی بنشاند و سده جگر بگشاید
نفخ آرد و شکم ببندد و مضر است بامعا و مصلحش عسل را زیانج
و بدلش بوزن آن کراویه شربتی از وی یکمثقال تا دو مثقال است
انزروت گرم است در دوم خشک در اول اسهال بلغم

بلغم لزج و صفرا کند و چون در سفیده تخم مرغ زرد
طلا کنند با بحول عبار شود دلی در چشم کشند درد
را نفع دهد و چون با موم کافوری و روغن گل مرهم
سازند جراحت را در هم آرد و تغیر بود بروده
و مصلحش صمغ عربی است و بدلش بوزن آن
صبر و شربتی از وی یکدرم تا دو درم انفحة الارنب
بپارسی پنیر مایه خرگوش گویند گرم و خشک است
در اول چون بیندازند ازو بخورد کودک در شیر
از حرام شود و چون زن یک مثقال از وی بکوبد
و به پیزد و بیندازد خشک بوده آمیزد و تعیان
بر سر بعد از آنکه از حیض پاک شده باشند بود
آبستن شود و فرزند نرینه آرد انفحة الدب
بپارسی پنیر مایه شتر گویند چون بمقدار نخودی
در آب نیم گرم حل کرده بیاشامند باه را تمام قوت
دهد انبه بپارسی نغزک و بهندی انب گویند
حافظش سرد و خشک است در دوم طبیعت
را قبض کند و صفرا فرو نشاند و دفع عطش

کند وحلوتش گرم وخشک است در دوم وگویند
در سیم وگویند گرم وتر است در دوم رنگ
روی را برافروزد وبدن را فربه کند وطبیعت
نرم دارد ومزاجهای بیکست باعتدال آرد
صفرا کند ودل ودماغ را قوت دهد آذر
بپارسی لط گویند چون روغن بهیش را بر سفره مالند
بواسیر وشقاق متعقد را نفع دهد وچون با عنداج
معقول مرهم ساخته بر لب طلا کنند تشقق لب را
دفع کند اهلیلج اصفر بپارسی هلیله زرد گویند سرد است
در اول وخشک است در دوم چون بگلاب یا با آب
سوده در چشم کنند آب رفتن چشم را نفع دهد
چون ده مثقال از پوست او در یک پیاله آب
جوش دهند تا بنیمه کمتر آید صاف کنند و پانزده
مثقال شیرخشت در آب آن حل کرده وصاف
کرده نیم گرم بیاشامند اسهال صفرا کند واندک
بلغم نیز براند ومضرست بسفل ومصلحش در نقوع
قند سفید ودر مطبوخ عناب وکشمش است وشربتش

ازو در مطبوخ

در مطبوخ ازو هفت مثقال تا ده مثقال ودر غیر آن
از دو درم تا پنج درم اهلیلج الاسود بپارسی هلیله سیاه
گویند سرد است در اول وخشک است در دوم
وگویند گرم است در اول چون با آب بادیال سوده
در چشم کنند روشنی چشم بیفزاید وچون ده درم
ازو اصطبار کنند اسهال سودا کند وبواسیر را
نفع دهد وچون بروغن پیه تر بریان کنند شکم ببندد
ومضرست بجگر ومصلحش عسل است اهلیلج کابلی
بپارسی هلیله کابلی گویند بهترین آن بود که فربه باشد
وچون در آب اندازند بنشیند سرد است در اول
وخشک است در دوم وگویند گرم است باعتدال
بلغم وسودا را براند وعقل وحفظ بیفزاید وشربتش
ازو در منقوع از پنج درم تا ده درم است ودر
غیر منقوع از دو درم تا پنج درم ومضرست بسپرز و
مصلحش عسل است ایل بپارسی گوزن گویند
چون شاخش را بسوزند ودو مثقال ازو با قدری
کتیرا میل کنند نفخه امعا ونفث الدم

در امساک و سیلان رطوبت رحم و صلابت معده و سپرز
نفع دهد و حب صنوبر ... زند و نیز از اسفیدکردار
و حب ... که تمضمضه کنند درد دندان را ساکن کند
~~... که تمضمضه کنند~~ دفع کند
و صدر ... و بعضی گاو ... بر ... دل و پای
مالند سودمند آید و حب ... او را دور
کنند یا با خود دارند از گزند جانوران
گزنده ایمن گردند **ابرسا** پارسی بیخ سوسن
آسمانگون گویند گرم و خشک است در دوم
حب ... مثقال و نیم از وی کوفته و بیخته و بره مثقال
ماء العسل آمیخته میل کنند سینه و شش را
از اخلاط غلیظه پاک گرداند و بول و حیض
براند و عرق النسا و وجع الورک و نقرس
را نفع دهد و حب آب گرم سرشته و قدری
روغن بابونه ضم ساخته بر صلابت معده یا سپرز
یا جگر یا رحم ضماد کنند سودمند آید و نظرات
تسکین ... و مصلح وی عسل است **حرف الباء بابونج**

پارسی

پارسی بابونه گویند گرم و خشک است در اول
محلل بلا جذب و نضج بود و تلطیف ماده کند
و ورم صلب را نرم گرداند و تب بلغمی و سوداوی
را سودمند آید و سنگ گرده و مثانه بریزاند
و حیض و بول براند و بچه بیندازد و اعصاب
و دماغ را قوت دهد و حب آب ... که جوشانیده
در آن ... سر ... را ... چشم را از اخلاط
ردیه پاک سازد و ... ... و مصلحش
عسل است و شربتش از وی ... مثقال تا سه مثقال
بادرنجبویه پارسی بادرنگبویه گویند گرم و خشک است
در دوم دل و جگر و دماغ را قوت دهد و خفقان را
زایل گرداند و جرب را سودمند آید و فواق
را دفع کند و جمیع مرضهای بلغمی و سوداوی مفید
باشد و شربتش از وی ده درم است و بدلش در تفریح
وزن آن ابریشم **باقلا** پارسی باقلی گویند
سرد و خشک است در دوم گویند معتدل است
غذای نیکو دهد و سرفه و نفث الدم را نافع

بود و قطع ادرار بول کند **بافلای مقص** ترش است
و گفته شود **بانرد** بپارسی برزد گویند بهترینش
آن بود که صاف و زرد و نرم و تیز بوی باشد
گرمست در سیم و خشک و در دویم حول
دو درم از او در آب و گلاب حل کرده
بیاشامند حیض براند و بچه بیندازد و دفع جمیع
زهرها کند و نقرس و عرق النسا او را
نفع دهد و بواسیر را سودمند آید و سنگ گرده
و مثانه بریزاند و مضرست بسر و مصلحش انیسونست
و بدلش بوزن آن سکبینج و نیم وزن آن جاوشیر
بازهر حجر التیس است و گفته شود **بادنجان** گرم و خشک است
در دوم مولد سودا و محدث بواسیر بود و درد
[illegible] و تمکله پیدا کند و چون او را نیک گارد
اگر ده ساعت در نمکاب گذارند یا در نمک آب
[illegible] دو سه جوش دهند و بروغن بادام تازه کنند
[illegible] گرمای کرده ببر که جانب دارد گراوه خورند
[illegible] مضرتش کمتر گردد **برنگ کابلی** بهترین آن ها بزرگ

[illegible]

۱۹

خوانند گرمست در اول و خشک است در دوم
چون ده درم از او کوفته و بیخته [illegible]
تازه آمیزند و بیاشامند حب القرع را بیندازد
و مضرست بگرده و مصلحش کتیرا است و بدلش
بوزن آن ترمس و در دوا آنک قنبیل **برسیاوشان**
بود کزبرة البیر گویند طبیعتش گرمی و خشکی
مایل است بهترینش آنست که چوب [illegible]
زند و برگش سبز بود سینه و شش را از فضول
غلیظ پاک گرداند و بلغم و سودا را دفع کند و یرقان
و صلابت سپرز را نفع دهد و مشیمه بیرون آرد
و بول و حیض براند و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و ضیق النفس و بحة الصوت را
سودمند آید و مضرست بسپرز و مصلحش مصطکی است
و شربتی از دو درم مثقال است و بدلش بوزن آن بنفشه
و نیم وزن آن رب السوس **برنجاسف** بود و گویند
گویند گرم و خشکست در اول شکم را نرم دارد
و سودا و سپرز را نفع دهد و سینه و شش را از اخلاط

[illegible]

غلیظ پاک کند و حصر را که اکلش مدام نماید
بهق را سودمند آید و مولد سودا است و مصلحش
بالعلیه پرورده بزر قطونا است و کوفته
بزر الکرفس بپارسی تخم کرفس و بهندی اجمود
گویند طبیعتش گرم و خشک است در دوم
بول و حیض براند و سده جگر و گرده بگشاید
و فواق را نفع دهد و بادها را بشکند و شربتش
از دو تا سه درم است بزر الخبازی بپارسی خیرک
نان کلاغ گویند طبیعتش با اعتدال نزدیک است
خشونت سینه را زایل گرداند و مسح درشتی
روده را نفع دهد و تسکین وجع بود و در
حقنه دفع مضرت ادویه حاده کند و شربتش
از دو مثقال است بزر الخطمی تخم ختمی آنست که
سیاه و رسیده بود طبیعتش سرد و خشک است
در اول و گویند معتدل است سرفه گرم را دفع
کند و بحة الصوت را نفع دهد و شربتش از دو
تا سه درم است و بدلش بوزن آن بزر الخبازی

بزر البلم

بزر الرطبة بپارسی تخم سپست گویند طبیعتش
گرم و تر است در اول نفاخ و مقوی باه بود
و ادرار شیر کند و شربتش از دو تا سه درم تا پنج
درم است و بدلش بوزن آن تخم شلغم بزر الجرجیر
بپارسی تخم تره تیزک خوانند طبیعتش گرم
و خشک است در سیم و گویند در دوم منی بیفزاید
و حصر البول را نفع دهد و نعوظ آرد و مضر است بمثانه
و مصلحش کتیرا است و شربتش از دو مثقال
و بدلش بوزن آن بزر الکراث بزر الفرفخ
بپارسی تخم خرفه و بهندی لونیکه بز گویند سرد است
در سیم و تر است در دوم جگر و تبهای حاده را (حرارت ص)
نفع دهد و سرفه را که از [illegible] حرارت
بود دفع کند و تب و تفرا (?) را سودمند آید
و شربتش از پنج درم تا ده درم است و بدلش
وزن بزر قطونا بزر الجزر بپارسی تخم زردک
و بهندی گاجر که بیج گویند باه را قوت دهد
و بول و حیض براند و نفخ [illegible] اجفان

وقد یهیج را بو دهند آید و شربتی از وی یک
مثقال است آماذ و مقدار شربتش بوزن آن
انیسون **بزر الکراث** بپارسی تخم گندنا گویند بهترینش
سیاه و فربه بود طبیعتش گرم و
خشک است در سیم فواق بلغمی را دفع
کند و بواسیر را نفع کند و هر گزندی که جانوران
را بود دهند آید و منقطع منی باشند و
مصلحش عسل است از وی دو درم **بزر البنج**
بپارسی تخم بنگ و بنگ دیوانه خوانند
و بهندی [illegible] که حب ابی گویند بهترینش
آن است که سفید بود طبیعتش سرد و
خشک است در اول درجه سیم عقل را
زیان دارد و خناق و جنون و ضیق
نفس پدید کند و تاریکی چشم و کری گوش
آورد و نفث الدم را نفع دهد و جمیع
دردها را ساکن کند و شربتی از وی نیم
مثقال تا دو مثقال است **بزر الفجل** بپارسی تخم

ترب

ترب و بهندی مولیکه بیج گویند گرم است
در سیم و خشک در دوم کلف
و نمش را ببرد و بهق و برص را نفع دهد
و ازاله اثر زخمها کند و درد دندان
و گزیدگی جانوران سودمند آید و بول
راند و حیض بگشاید و شربتی از وی دو درم
و مضرت بجگر و مصلحش سکنجبین است
بزر المرو بپارسی تخم [illegible] گویند طبیعتش
گرم و تر است باعتدال [illegible] زیان کنند
[illegible] را دفع کند و البلغم دهد و شکم را
بدهد و شربتی از وی دو درم است و البزر
[illegible] و مصلحش گلاب است و برص بوزن
آن بزر الکتان **بزر القنب** شهدانج است
و گفته شود **بزر الحماض** بپارسی تخم ترشک
خوانند سرد و خشک است در دوم طبیعت
را قبض کند و صفرا و [illegible] و مضرت
ببرد و مصلح آن قند سفید است **بزر الکتان** بپارسی

تخم ریحبر واهندی السلمه نیز کویند گرمست در اوّل
معتدلست در تری وخشکی وکویند معتدلست
در کرمی وسردی وخشکست در اوّل منضج
اورام بود وطبیعت را نرم کرداند
وادرار بول کند وسرفه را نفع دهد
شربتی از وی شش درم است ومضرت ان بشش
ومصلح ان کلقند عسلی است بزر البلبون بپارسی
تخم مار جوبه کویند کرمست در دوم منی بیفزاید
وشهوت جماع برانکیزاند وادرار حیض
کند وعسر بول ودعوی الثقل نفع دهد وقولنج
بلغمی وریحی را سودمند آید وشربتی
از وی درم است ومضرت اس بشش ومصلحش
عسل است بزر الکشوث بپارسی تخم کشوث
کویند معتدلست در کرمی وسردی وخشکست
در اوّل سده جکر بکشاید وحیض وبول
براند ومعده وسینه را از اخلاط ردیه
پاک سازد وشطر الغب را سودمند
آید

صمغ

بود مند آید ومضرت اُشنی ومصلحش
وشربتی از وی دو درم وبدلش بوزن آن افتیمون افسنتین
بزر الهندبا بپارسی تخم کاسنی کویند بهترین
سیاه رنگ وفربه بود طبیعتش
معتدلست در کرمی وسردی وخشکست
در اوّل بتنهای صفراوی را نفع دهد و
سده جکر بکشاید وبرقان را سودمند آید
وشربتی از وی سه مثقال تا پنج مثقال است ومضرتست
بسپرز ومصلحش سکنجبین است وبدلش نصف
وزن آن تخم کشوث بزر الانجره بپارسی تخم انجره
کویند کرم وخشکست در سیم چون با شکر وتازه
بیاشامند باه برانکیزاند وچون بکوبند
وبه بیزند وبعسل سرشته بر قضیب
طلا کنند قضیب را سطبر کرداند وچون با سکنجبین
بیاشامند صلابت سپرز ودرد کرده را نفع دهد
وچون بعسل سرشته بلیسند تنگی نفس را سود
مند آید وشربتی از وی یکدرم ونیم است تا سه درم

مفرح کرده است ومصلحش کثیره وبدلش بوزن
آن بزر الجرجیر بزر الرازیانج پارسی تخم بادیان
گویند ودر وقف رالگفته شد بزر اللفت پارسی
تخم شلغم گویند گرم است در اول تقویت
باه کند ومضرست بسپرز ومصلحش بزر البطیخ است
وشربتش از و یکدرم تا دو درم بزر البصل
پارسی تخم پیاز گویند گرم وخشک است در اول
تقویت باه کند وشربتش از و دو درم است
بزر القثد پارسی تخم بادرنگ گویند وبهندی کهیره
کی بیج گویند طبیعتش سرد وتر است در اول
ادرار بول کند وسوزاک را نفع دهد وحبس
بگشاید وبرامراض مانند ریگ اعضا را نیکو
گرداند ومضرست بسپرز ومصلحش سکنجبین وشربتش از و
پنجدرم تا ده درم وبدلش بوزن آن القثا بزر القثاء پارسی
تخم خیار دراز وبهندی ککری بیج گویند سرد وتر است در
اول حرقة البول را نفع دهد وورم گرم را که در جگر بود سود مند
آید ومضرست بانثیین ومصلحش کثیرا گویند وبدلش بوزن آن بزر

بزر القثد بزر القثاء ~~پارسی تخم خیار دراز وبهندی~~
~~ککری بیج گویند سرد وتر است در اول حرقة~~ البول
البول را نفع دهد وورم گرم را که در جگر بود
سودمند آید ومضرست بانثیین ومصلحش کثیرا است
وبدلش بوزن آن بزر القثد بزر البطیخ
پارسی تخم خربزه خوانند گرم وتر است در اول
وگویند سرد وتر است برقه گرم ودرد سینه را
که از ورم گرم تولد کرده باشد نفع دهد ودفع
عطش کند وسده جگر بکشاید وبول براند ومضرست
بسپرز ومصلحش آب بادیان است وشربتش از
دو درم تا پنج درم بزر الورد پارسی تخم گل گویند
سرد وخشک است در دوم طبیعت را قبض
کند وبیخ دندان را محکم گرداند وقلاع را
نفع دهد وجهت درد دل کیسه و درد چشم
را نافع بود ومضرست بشش ومصلحش کثیرا است
وشربتش از دو درم تا سه درم بزر الریحان
پارسی تخم ریحان وبهندی نرسیکه بیج خوانند

تخم اسبغول
تخم ریحان بارتنگ

گرم و خشک است باعتدال و گویند معتدل است
در گرمی و سردی [illegible] قوت دهد و برقه را سودمند آید
و چون [illegible] ازو خورند شکم ببندد و شیخ
[illegible] زیان رساند و شربتی ازو یک مثقال است
و مضرت نکرده و مصلح آن مغز [illegible] و
بدلش بوزن آن بزر [illegible] و **بزر الشبت**
پارسی تخم شبت و بهندی سوه گویند گرم و
خشک است باعتدال ادرار حیض کند و خلط
بلغم را نفع رساند و برقه را مفید بود و چون
بسوزند و ضماد کرده بر بواسیر نهند سود
مند آید **بسباسه** پارسی [illegible] گویند
[illegible] در خشکی در دوم طبیعت را
قبض کند و در اسهال سود [illegible] و سده
کند و مصلحش سکنجبین است **بسفایج**
بهترین آنست که طعم و لون داشته باشد و چون
بشکنند [illegible] بود گرم است در
اول و معتدل است در تری و خشکی و گویند
گرم است

گرم است در دوم و خشک است در سیم سودا
و بلغم لزج را باسهال دفع کند و قولنج بگشاید و شربتی
ازو یک درم است تا پنج درم و مضرت نکرده
و مصلحش [illegible] و بدلش بوزن
آن افتیمون و نیم وزن آن [illegible] **بسد**
بیخ مرجان است و مرجان که بهندی [illegible] خوانند
سه نوع است سیاه و زرد و سرخ بهترینش
آنست که باریک و سرخ بود طبیعتش سرد است
در اول و خشک است در سیم چون بسوزند
و بشویند اگر بر موضعی باشند که خون از آن روان
باشد خون باز دارد و اگر [illegible] آب [illegible]
چشم را نفع کند و اگر بر دندان مالند دندان را
[illegible] و اگر یک درم از آن [illegible]
[illegible]
و اگر از آن [illegible]
صاحب [illegible] سود مند آید و مضرت نکرده
و مصلحش [illegible] است و بدلش [illegible] درم

الاخوین **بستان افروز** که بتاج خروس مشهور است
و بهندی [illegible] گویند سرد و خشک است در اول
چون دو درم از او بخورند و صاف کننده
مثقال سکنجبین در آب آن حل کرده بیاشامند
و اورام حار و معده را ساکن گرداند و مضرت
بمثانه و مصلحش کندر است **بسباسه** پارسی
بزباز و بهندی جوتری گویند گرم و خشک است
در اول و گویند در دوم و گویند معتدل است
محلل نفخ و مقوی معده بود و بوی دهان خوش کند
و ظلمت بصر را نافع بود و سیح و نفث
الدم را نافع است و سلسل البول را سود مند
آید و شربتی از وی سه درم است و بدلش نوری
ان جوز بوا **بصل** پارسی پیاز و بهندی [illegible]
گویند گرم و خشک است در چهارم و گویند در سیوم
و گویند تر است در دوم و گویند در سیوم
ملطف و مقطع بود و آب کردش را نافع
دهد و طبع را نرم کند و اشتها آرد و باه را برانگیزاند

[illegible]

دار

و گویند کسانی که بواسیر را سود مند آید و حیض براند
و ادرار بول بکند و حب آنش نیم گرم در گوش
چکانند کرانی گوش را ببرد و چون در حلق کشند
خناق را نافع است و حب آن طلا کنند
قوبا و بهق را زایل گرداند و مضرت بعقل
و مصلحش سرکه و خشخاش دارد است **بصل الفار**
و بصل العنصل اسقیل است و گفته شده
بصل النرجس پارسی پیاز نرگس گویند گرم و خشک
در دوم و چون یک مثقال از آب او بیک مثقال عسل
بیاشامند بچه مرده و زنده بیندازد و بلغم
لزج را قی کند و کرم معده بکشد **بطیخ**
پارسی خربزه گویند بهترین رسیده شیرین
[illegible] آنچه [illegible] و آنچه شیرین است
گرم و ادرار بول کند و سنگ گرده
بریزاند و بدان [illegible] و رنگ روی نیکو
گرداند و بواسیر و مالیخولیا را سود مند آید
بطیخ هندی پارسی هندوانه و نیز [illegible]

[illegible]

وبهندی کلنده گویند طبیعتش سرد و تر است
در دوم مرضهای گرم را سود دهد آید و بول
براند و تخم تلخ بود آن بند سوزاک را نفع دهد
و مولد بلغم خام و مصلحش سکنجبین **بزر الضب**
بپارسی سرکنی سوسمار گویند گرم و خشک است
در اول حکیم گوید و به بیرون درد کرم کند
باطن را بیرد و حکیم آنرا اکلیل الملک
سرشسته طلا کند خنازیر و صلابت سپرز را
نفع دهد حکیم لعبان بسرشته ضماد کنند وجع
المفاصل را سودمند آید **بزر المغ** بپارسی سرکنی
بز گویند گرم و خشک است با اعتدال حکیم گوید
و به بیرون ولیکن که سرشته و بازی سخت شقر طلا
کند سودمند آید و حکیم دیگر گوید که اگر بنگ
دیوانه بهند نفع دهد **بزر الضأن** بپارسی سرکنی
میش گویند گرم و خشک است در اول حکیم گوید
و به بیرون ولیکن که بر ثالیل ضماد کنند قلع
کند آید و حکیم گوید سوخته آن بآب کشنیز طلا کنند

نفید آید

نفید آید

بزر الحمل بپارسی بنگل شتر گویند گرم و خشک است
در آخر اول حکیم گوید در عین دهند رعاف
را دفع کند **بقلة الحمقا** بپارسی خرفه گویند سرد و تر است در سوم
و گویند در سیم صواب کنند و قسی باز دارد و حکیم ده درم آب وی
بیاشامند منع رف دم کند و حکیم باز دهن کلف را بیر کنند جهت درد
سر که از آفتاب بود نافع بود و سوزش مثانه و درد مثانه را سود
دهد و عصاره وی جهت نفث دم و معده و جگر گرم سود دهد خوردن
و ضماد کردن او جهت سنج رودها و اسهال مراری حقنه کردن نافع
بود و بیماری حاره را سودمند بود و گویند مضر بود بر دیدار و مصلح
وی مصطکی بود حکیم برآورد ورام حاره که محبوب بود ضماد
کنند نفع دهد و حکیم لف زاده میان ابد منع رف
دم کند و حکیم آتش بنشاند حیات را بکشند و بوراک
سود داده و شکوک آرد و مصلحش جرجیر است
و گویند نفاخ **بقم** گرم و خشک است در دوم حوال
کوفته و بخته بر جراحت باشنه نوشته نو رود باند
و جراحت را در هم آرد **بلوط** سرد و خشک است
در دوم و گویند در اول حکیم گویند سوخته بخورند

حاشیه:

بیاض ... خرنده ... بپارسی ... متصل

نخلة نصب ... اصفهان ... متقوطه
اسپیون ... تورک و ... تخم
وحح و بیمار ... تحکال ... گویند
بیمر و ... نسر و نقله الرجل
نقله الحمقا بقلة المبارکه ... وخرفه
و بقله لنیه ... نخلة ... و
نیز ...

و از آن ... علی الناید
بقله حمقا ... بقلها ... ضیره ... بیس

وصاف کنند وتعقد بسفیدی بیضه زده بیاشامند
نفث الدم وقرحة الامعاء را نفع دهد وشکم
به بندد وتقطیر البول را سودمند آید وسیلان
نزفی که از رحم آید باز دارد ومضرت بمثانه
ومصلحش قند است وشربتش از دو درم
تا سه درم است وبدلش بوزن آن خرنوب
بلیلج بپارسی بلیله وبهندی بهیره گویند سرد است ۱
در اول وگویند در دوم وخشک است در سیم
معده را قوت دهد ودفع رطوبت کند ودرد
چشم را سود دارد ومضرت بسعال ومصلحش عسل است
وشربتش از دو سه درم تا پنج درم جاودر بهندی بلادر
گویند گرم وخشک است در چهارم از برای عصب
ونسیان وفالج ولقوه را نافع بود وذهن تیز
کند وحافظه را قوت دهد وجمیع مرضهای دماغی
که از برودت ورطوبت بود سودمند آید
واحداث مرضهای سوداوی چون قوبا
وحکه وجذام ونقطا [illegible] کند و[illegible] از
کشند

از دل کشنده بود [illegible] جوز با کنجد خوردن
مضرت [illegible] وعلاج [illegible] کسی که بلادر
خورده باشند بد روغن گاو وروغن بادام ولعاب
تخم [illegible] کنند بیل بپارسی انار هندی گویند
گرم وخشک است در دوم وگویند در سیم طبیعت
را قبض کند و[illegible] را [illegible] وجشاء را قوت
دهد وصلابت عصب را نفع [illegible]
باز دارد وفالج ولقوه را سودمند آید وشربتش
از دو درم است تا سه درم بلسان
[illegible] است در مصر بموضعی که آن را عین الشمس
خوانند [illegible] از [illegible] نافع بود و[illegible] از عود
و[illegible] در [illegible] [illegible] و[illegible] در [illegible]
و[illegible] در [illegible] بنفسج بپارسی بنفشه
گویند سرد است در دوم وتر است در سیم
وگویند سرد وتر است در اول [illegible]
و[illegible] آن [illegible] تشنه [illegible]
حاره را نفع دهد و[illegible] را که از [illegible] دفع کند

وصعتر و شربتش مداومت نماید خشونت
سینه و حلق را ببرد و سرفه و زکام گرم
را سود مند آید و قوت مثانه و سوزاک
را مفید بود و شربتش از دو درم است تا سه درم

بنجنکشت بعربی ذو خمسة الاوراق گویند گرم است
در اول و گویند در دوم خشک است در سیم محلل
و ملطف بود و فتح سده کند و چون با سکنجبین
بیاشامند صلابت سپرز را سود مند آید و صداع آرد
و مصلحش صمغ عربی است و شربتش از یک درم
تا دو درم

بندق پارسی فندق گویند گرم است
در دوم و گویند در سیم و تر است در اول
باه را قوت دهد و گزیدگی جانوران خاصه
عقرب را نفع رساند و سرفه کهنه را دفع کند
و مضر است بمعده و مصلحش فانیذ است و شربتش
از ده تا بیست مثقال و بدلش بوزن آن جوز و گویند
جلغوزه

بندق هندی رتّه خوانند و آن
میوه ایست خرد تر از فندق و رنگش سیاه

رته

[illegible] بورق مانند نمک است ... [illegible] بوره زرکران ۳ بوره خبازان ۴ بوره زراوند [illegible]
[illegible] ... و طبع هم گرم و خشک است [illegible]

بی زند و نبات آملی بود گرم و خشک است
چون با آب گرم طلا کنند خنازیر را تحلیل دهد و چون با آب
مرزنگوش سعوط کنند شبکوری را ببرد

بوزیدان بهترینش آنست که سفید و سطبر بود و بر وی خطوط بسیار
گرم و خشک در سیم و وجع المفاصل را نفع دهد و عصب
را از بلغم و سودا و صفرا پاک سازد و منی بیفزاید
و قسمی از او زرد رنگ که ردی و بنگو کرده اند و مضر است
بانثیین و مصلحش خردل است و شربتش از دو
درم است و بدلش دو وزن آن کلخم سفید

بورق بپارسی بوره گویند بهندی ... ارمنی است و ازاو
نطرون خوانند و بهندی کجلین گویند گرم است در آخر
دوم و خشک است در اول سیم قطع اخلاط غلیظ
کند مفصل را پاک گرداند و طبع را نرم دارد
و بادها را تحلیل کند و چون در روغن گل حل کرده
نیم گرم در گوش چکانند درد گوش را که از سردی باشد
مفید آید و چون کوفته و بیخته بعسل بسرشند
و بر قضیب طلا کنند نعوظ تمام آرد و چون بکلاب

با آب بوده در چشم کنند بیاض را ببرد و چون
زنان فرزجه سازند درد الرحم و نشف رطوبات
رحم کند و شربتش از و یک درم تا دو درم است و بریشتی
بوزن آن نمک تلخ - بابلج انزرانی بوشیر شیدی
سرد و خشک است در آخر درجه اوّل چون با آب عنب
الثعلب سوده بر نقرس گرم طلا کنند سودمند آید
و بدل وی مامیثا است بهراج بپارسی منکشید گویند
طبیعتش معتدل است شکم براند و ریاح غلیظ
داد زهر عضو که باشد خاصه در سر تحلیل دهد
و خفقان از القصر رساند بهمن منو نیش سفید بود
گرم و خشک است در درجه دویم و گویند که گرم و تر است
در اوّل دل را قوت دهد و منی بیفزاید و باه برانگیزاند
و فربهی آرد و سنگ مثانه بریزاند و شربتش از و
یک درم است و مضرّت به سپرز و مصلحش انیسون
است بیض خایه مرغ و بهندی انده
گویند بهترینش تخم مرغ خانگی است زرده اش
گرم و تر است حکما نیمبرشت کرده خورند زود تر

الضم شود

آبر مند

و هضم شود و غذای نیک دهد و سرفه را سودمند
و منی بیفزاید و چون بعسل طلا کنند کلف و برص
را ببرد و سفیدش آبی سرد و تر است و چون
برپشت چشم طلا کنند درد چشم را که از گرمی بود
مفید باشد و زرده تخم مرغ را نیمبرشت چنین
بپزند که تخم مرغ را با پوست در دیگ اندازند
و آتش کنند چون بجوش آید شماره کنند باین
نوع که یک و دو تا چار صد یا پانصد برسد و اگر
بی پوست اندازند تعداد کنند تا صد یا
رسد بیرون آرند بیش بدترین زهرهاست
مقدار یک دانگ از و کشنده است و تریاقش
بیش موش است و بیش موش حیوانیست مثل
موشی که ماوایش زیر درخت بیش بود که
تریاق جمیع زهرهاست حرف التا تنبول
بهندی پان گویند گرم است در اوّل و خشک است
در دویم و گویند سرد است و خشک در اوّل
گوشت دهان خوش کند و اشتها آرد و باه را قوت دهد

بیخ دندان محکم کند اما و شکم ببندد
نرجس عربیست بفارسی نرگس گویند بهترین
سفید مزه بود که بزرگ بود گرم است در اول
و خشک در دوم جمع کوفته و بیخته و بعسل
برکه موی رسته بر کلف و بهق طلا کنند سود
مند آید و بیخ وی بسرکه آمیخته جای منده گرم
معده را بکشد و ملایمت بشیر زنان نفع دهد
و بیخ ان بریان و عسل فرزجه ساخته زن حامله
حیض براند و بچه بیفکند اما و بیخ در آب زرا
بطبیخش بنوشند وی را از جای قلع کنند
و شربتش از دو نیم درم است و بدلش بوزن آن
بیخ ارمنی تربد هندی بنوت گویند بهترین
آن بود که مدور و صمغی و مجوف باشد و در
بودن سفید تر که زرد کوفته شود که
و باریک باشد و مصطکی بتان حنظر و هر دو
و بیخی بود که هیچ ریشه بر سر جاید طبیعتش
گرم و خشک در سیوم مسهل بلغم رقیق است

و گویند

و گویند مسهل اخلاط غلیظه است و لیکن ایارج که مسهل اخلاط
غلیظه و فرمن که او را بخیال تعوب کنند
مفلوج و مطروح را نفع دهد و تربد بلغم را دفع کند
و درد پشت را که در وقت حیض احداث افتد
لیکن سود مند آید و شربتش از دو درم تا شش درم
ترنجبین معتدل و ملین است بهترین آن که
و ترفه را نفع دهد و خشونت سینه را دفع
دفع کند و تشنگی بنشاند و شربتش از ده
درم تا بیست درم است تفاح بفارسی سیب
گویند انچه شیرین بود گرم و تر بود در اول و انچه
ترش باشد سرد و خشک در درجه دوم و انچه
منجوش بود معتدل در گرمی و سردی و تفاح
شیرین دل را قوت دهد و روح حیوانی
و باه برانگیزاند و تفاح منجوش تشنگی بنشاند
و قی باز دارد و شکم ببندد و تفاح ترش مولد
نفخ و تفاح عفص مورث خلط غلیظ بود
تمر بتازی خرما گویند گرم و تر است در اول

مزبور را بخورانند و باه برانگیزاند و رنگ روی
نیکو گرداند و درد لثه و سده را که
از سردی باشد نفع رساند و بسیار خوردن وی مصدع
باشد صداع و خفقان آرد و دندان را
تباه کند **تمر هندی** پارسی خرمای
هندی و بهندی امبلی گویند بهترین وی آنست که زرد
[illegible] طبیعت وی سرد است در سیم و
خشک در دوم دفع صفرا و اسهال و اخلاط
محترقه کند و تشنگی نشاند و معده را قوت دهد
و قی باز دارد و تسکین حدت خون و کرب و اندوه را
سودمند آید و طبیعت را نرم گرداند و خارش
اعضا و یرقان و خفقان را نفع رساند و مضر است
سینه را و مصلح آن شربت بنفشه است **توت حلو**
پارسی توت گویند بهترین وی بزرگ شیرین شامی بود
طبیعت وی گرم است در اول و تر است در دوم
بدن را فربه کند و رنگ روی را نیکو
گرداند و طبیخ پوست وی مضمضه کنند
درد دندان را

درد دندان را دفع کند **توت حامض**
پارسی شاه توت گویند بهترین وی سیاه بزرگ
بود سرد و خشک است در دوم و گویند تر است
درد گلو را نفع دهد و شکم ببندد و صفرا ازو
[illegible] و حمل یازده درم آب برگ او را
[illegible] **نوذ بادی**
گرم و خشک است در دوم و گویند گرم و تر است
در اول چون کوفته و بیخته با ماء العسل
ضماد کنند [illegible] را نفع دهد و حب لعاب
در چشم [illegible] چشم را از [illegible]
گرداند و [illegible]
کنند [illegible]
[illegible]
و [illegible] **توتیا**
انواع است بهترین وی هندی است که بپارسی
توتیای هندی و بهندی [illegible] گویند [illegible] از
آن کرمانی که بپارسی توتیای [illegible] هندی [illegible]

خوانند طبعش سرد است در اول و خشک است
در دویم آنچه سوخته باشد رطوبتها را نفع دهد
و حفظ صحت چشم کند و برشتن بوزن آن
شادنج است **توبال النحاس** بتازی
توبال مس گویند گرم و خشک است در سیم
گوشت زاید را بخورد و خشونت اجفان و
تاریکی چشم را ببرد و چون نیم مثقال از آن
نرم سوده بسرند و بیک مثقال علک البطم
حب سازند و خورند مسهل بلغم بود و گویند
یک مثقال بماء العسل حبس حمل کند **تین**
بتازی انجیر گویند طبیعت رطبش گرم است
در اول و تر است در دویم و طبیعت
یابسش گرم است در آخر درجه اول و معتدل است
در خشکی و تری و بهترین زرد سفید رسیده باشد
بود خشونت حلق و سینه را نفع دهد و [illegible]
که از بلغم شور باشد دفع کند و ریگ گرده
و مثانه بریزاند و گزیدن سگ دیوانه

انجیر خشک گرده را نفع کند و سینه را پاک کند و خلطهای عفن اندر … بیرون آورد و بدین سبب … دفع مضرت او … بعد آوردن بسیار … وعرق بسیار آورد … و قو[illegible]

دوز

ست
وجع عصب و رتیلا را سود مند آید و درد
و تقطیر البول را نیکو بود و مثانه را … اند
و شکم براند و چون … بخور دهد
که در سرکه پرورده باشد … نماید
و بازده علت دیگر از … موصوف گویند
بیم گرم بر مالد … رطلا کنند …
ببرد و ادخنه مضر است بمعده و دفع مضرتش
بسکنجبین باید کرد **حرف الثاء** بتازی
بپارسی پستان ارض و بهتر که … و بهاتی
جوجی گویند و چون پستان زنانه را که دختر
شیر خورده از آن شیر بود در دنبال خود …
بمکند درد دندان که از گرمی بود ساکن گرداند
و جوشش دهان را که از سودا بود سود دارد
و شورش زبان را که از صفرا بود نفع دهد **ثعلب**
بپارسی روباه و بهتر که تلک و بهندی لوکری و لوبرای
گویند چون روباه را زنده بجوشانند تا …
نرم و صاف کنند و در آن آب نشینند وجع المفاصل

بلا سود مند آید و اگر از اول آب در گوش
چکانند درد گوش را زایل گرداند و
کرم گوش را ببرد و چون تخم او را بجوشانند
و صاف کرده بیاشامند تنگی نفس
و سرفه را نفع دهد و چون بیخ او را
بسوزند و با تخم مرغ سوخته طلا کنند داء الثعلب را
نفع کند **ثمرة الطرفا** گز مازو است و گفته
شود **ثمرة الکبر** پارسی بار کبر گویند گرم است
در سیم و خشک است در چهارم جهت کرم گرده و نمک
و ورس دهند سده جگر بگشاید و فضلات
سپرز را ببرد و طبع را نرم دارد **ثوم**
پارسی سیر و ترکی ساق و هندی لهسن گویند
گرم و خشک است در چهارم و گویند در سیم
آب گردانیدن را نفع دهد و بلغم را دفع کند و در فرج
[illegible] کهنه را که از سردی باشد سود مند آید و چون
در طبیخ ترک و بجوشانند حیض را
بر آرد و مقعد [illegible] و [illegible]
[illegible] ذکور [illegible]

سیر گرم و خشک است تا درجه [illegible] و اول
در درجه چهارم و [illegible] خاصیت او آنست
و [illegible] کرم [illegible]
کشتن [illegible] نفخ
غوری [illegible] نفخ
[illegible] کهنه [illegible]
[illegible] کند [illegible]
[illegible] مخالف
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زرشک و گوشت فربه **حرف الجیم** **جاورس**
پارسی گاورس و [illegible] و هندی الهوره گویند
سرد است در اول و خشک است در سیم قابض
و مجفف بود و بول براند و چون تنها از وی
تولد کند و دیر هضم بود و غذا اندک دهد و
اصلاح شیر کنند **جاوشیر** صمغ نباتی بود که
تازه و تیز بوی و برنگ زعفران باشد و در آب
زود حل شود گرم و خشک است در سیم و گویند
در دوم وجع المفاصل سرد را نفع دهد و بلغم
بلغم را دفع کند و استسقا و تقطیر البول و صلابت
رحم و جرب مثانه را سودمند آید و قولنج را بگشاید
و شربتی از وی نیم مثقال تا یک مثقال است **جاکسو** شربتی [illegible] کننده
پارسی چشم گویند گرم و خشک است در دوم چون
نرم سوده بیخته در چشم اندازند در چشم را نفع
دهد و جهت [illegible] باد زرد باشد نزدیک
در هم آورد و مجرب است **جبن** پارسی پنیر جبن
گویند طبیعت رطبش سرد و تر است در سیم

مدتی دفع کند و طبع را نرم دارد و سنگ گرده
پیدا کند و مصلحش عسل با قند است و طبیعت
بادنجان گرم و خشک است در سیم معده را بد بود
و دیر هضم شود و نشان آرد و احداث سنگ
گرده کند و چون بریان کنند شکم ببندد **جدوار**
چیزیست با قرنفلی و بهندی نربسی گویند تند و خوشی
بغایت است که از جانب ختای آرند جید نیم
مثقال از وی حلاوه کرده بیک کاسه شیر گاو آمیخته
و بدهند دفع ضرر بیش و جمیع زهرها کند چون
دو دانگ از وی بخورند و بیک و نیم مثقال گلاب
نیم گرم بیاشامند درد معده را نفع دهد و قولنج
بگشاید و سنگ گرده و مثانه بریزاند و عسر البول
... را سود مند آید و گویند دخنه ...
... و مصلح آن بیز آب تاب کرده است **حرف**
بپارسی تره تیزک و بهندی چندسور گویند گرم است
در سیم و گویند در دویم و خشک است در اول
مسخن و ملطف و مهیج باه است و صداع و سدد آرد و منی

بخواهد

بخواهد و شکم را ببندد و کفیه اورا حب بلکو گویند و آنش
را از بیخ درخت انار بحرشی ریزند آنار تر
کفد **جراد** بپارسی ملخ و بیزک جوکس و بهندی تیدی
گویند گرم و خشک است در اول چون بخور کنند
بواسیر را دفع کند و عسر البول را نفع دهد **جزر** بپارسی
گزر و بهندی گاجر گویند گرم است در آخر درجه
دویم و تر است در آخر درجه اول ملین و ملطف
بود و نعوظ آرد و منی بخواهد و بول براند و دیر
هضم شود و اصلاحش با آب گامه کنند **جزر بری**
شقاقل است گفته شود **جوز ماثل** بپارسی کر ماز
و بهندی ماهی دهتوره و ثمرة الطرفا و عقربه گویند گرم است
در اول و خشک است در دوم حب بگویند ... کر
پوسته بر سر طلا کنند سود مند آید و چون نرم کوفته
در بینی دمند قطع رعاف کند و چون ها دو نیم گرم
بچهار درم ترب حب الاس میل کنند لغت الدم

درجه اول

و اسهال کهن را نفع دهد و سیلان رطوبات رحم را سود مند آید
و شربتی از دو درم تا سه درم است **حضض** بپارسی کچ
گویند سرد و خشک است در اوّل و بعضی گویند در دوم و هر
ریشی که بر سر نشسته بر پیشانی سر طلا کنند رعاف را دفع کند
جفت بلوط سرد و خشک است در دوم ادرار
حیض کند و ریش روده را نفع دهد و شکم ببندد
و شربتی از وی یک مثقال است تا دو مثقال **جلنار** بپارسی
گلنار گویند سرد است در آخر درجهٔ اوّل و خشک
در دوم خون شکم ببندد و ریش روده را نفع دهد
و بیخ دندان را محکم گرداند و چون در آب سرکه
جوشانیده و صاف کرده بدان مضمضه کنند جوشش
دهان را دفع کند و شربتی از وی یکدرم تا دو درم است
جلغوزه حب الصنوبر کبار است و گفته شود
جنطیانا بهترین بیخ رومی است که سرخ و خوشبوی
بود گرم است در سیم و خشک است در دوم سده
جگر و سپرز بگشاید بول و حیض براند و گزندگی
جمیع جانوران را نفع دهد و چون زن فرزجه
ساخته

ساخته بردارد بچه مرده بیندازد و شربتی از وی نیم مثقال
تا یک مثقال است **جندبیدستر** بپارسی
آش بخارائی و خایه سگ آبی و بعضی گویند قندزی
گویند گرم و خشک است در سیم و گویند در دوم رعشه
و خدر و فالج و صداع و نسیان را که از سردی
باشد نفع دهد و چون بخور کنند یا فرزجه ساخته
بردارند بچه مرده بیندازد و مشیمه بیرون آرد
و شربتی از وی یکدرم تا دو درم است و گویند یک مثقال
تا دو مثقال **جوز** بپارسی چارمغز و گردکان
گویند گرم است در سیم و خشک است در اوّل
و گویند گرم و تر است در دوم چون پوستش را با آب
کامه خورند شکم براند و کرم دانه و حب القرع
بیرون آید و اگر با انجیر خورند دفع جمیع زهرها کند
و خوردن مغزش محرور مزاج را مضر است و
مصلحش سکنجبین است و شربتی از وی پنج درم
تا ده درم **جوز هندی** نارجیل است
و گفته شود **جوز بوا** بپارسی جوز بویا و بهندی

جاهیل

جاهیل گویند گرم و خشک است در سیم و گویند در
دوم دهان خوش کند و جگر و معده را قوت دهد و
رطوبت چشم بخواباند و شکم ببندد و حشرات را
سودمند است و ضماد آن و شربتی از وی دو درم
تا سه درم است **جوز المائل** و جوز
المقاتل نیز گویند بهندی دهتوره خوانند سرد
و خشک است در چهارم مخدر و مغشی و مقیء و مسموم
بود و احداث سبات و خناق کند و کسی را
که حرارت مفرط باشد چون قیراط از وی
نماید سودمند آید و یک مثقال از وی کشنده است
و مصلحش لبن حلیب است **جوز القی** بهندی مینداهل
گویند گرم و خشک است در دوم مقیء و مسهل بلغم
بود و فالج و لقوه را نفع دهد و شربتی از وی دو درم است
جوز السرو بپارسی بار سرو گویند سرد و خشک است
در دوم اعصاب را قوت دهد و قطع خون کند
و زهر را که [illegible] بروی [illegible] حب [illegible]
ان شینید نفع رساند و شربتش از دو مثقال

۱۱۵۲ [illegible]

بدل آن نوشادر است **حرف الحاء حب النیل**
بپارسی تخم نیلوفر بهندی [illegible] و [illegible] گویند
و گویند گرم و خشک است در دوم و
گویند در سیم اخراج سودا و بلغم کند و کرم معده
و حب القرع بیرون آرد و بهق را نفع دهد
و شربتی از وی یک مثقال تا دو مثقال است **حب السمنة**
بپارسی تخم [illegible] گویند گرم و تر است در اول
و گویند در دوم [illegible] آرد [illegible] و باه برانگیزد
و شربتی از وی دو مثقال تا سه مثقال است **حب الفروج**
تخم [illegible] است و گفته شود **حب بلسان** بپارسی
تخم بلسان گویند گرم و خشک است در دوم [illegible]
و عرق النسا را نفع دهد و صرع و سدد را
دفع کند و گزیدگی جانوران سودمند آید و
شربتی از وی دو درم است و مضر است بمثانه و
مصلحش کتیرا است **حبة السوداء** (سیاه دانه)
[illegible] است و گفته شود **حب القطن** بپارسی
پنبه دانه و بهندی [illegible] گویند گرم و تر است در اول

ضیق نفس و سرفه را نفع دهد و طبع را نرم دارد
و شربتی از او چهار درم است حب الغار
گرم و خشک است در سیم حبی مثقال از و مالی کنند
خدر و فالج را نفع دهد و لقوه را و ... را
سودمند آید و مغص را که از ریاح غلیظ
بود دفع کند و بدلش مغز بادام تلخ است
حب الصنوبر الکبار بپارسی چلغوزه
کهنه گویند گرم است در دویم و خشک است در اول
و گویند گرم است در دویم و تر است در اول
رعشه و عرق النسا را نفع دهد و باه را بیفزاید
و منی بیفزاید و سنگ مثانه بریزاند و شربتی از او
سه درم تا پنج درم است و بدلش بوزن آن
جوز هندی حب الصنوبر صغار و آن
تخمی است مثلث شکل در طعم شبیه
بچلغوزه گرم و خشک است در سیم استرخا و
ضعف بدن را مفید بود و زهیر ... و معده
و گرده را قوت دهد و شربتی از او سه درم تا
چهار درم است

تا چهار درم است حب القلقل ... هندوان
و در رفاف کهنه شود حب الآس بپارسی تخم
مورد و تخم مرم گویند سرد و خشک است در اول
و گویند گرم و خشک است شکم ببندد و منع نفث
دم کند و معده را قوت دهد و لعاب ...
و سرفه را مفید بود و گویند که زنیلا و عروق را
نفع بخشد و ریش مثانه را سودمند آید و
مضرست بمثانه و مصلحش صمغ عربی است
و شربتی از او سه درم تا پنج درم حب الرمان
بپارسی دانه انار گویند سرد و خشک است در اول
شکم ببندد و قی و غثیان باز دارد و صفرا
فرو نشاند و شربتی از او سه درم تا ده درم است
حب البان بپارسی کسته غالیه گویند گرم است
در دویم و تر است در اول کلف و جلد را
ببرد و ... و خارش اعضا را نفع دهد
و صلابت سپرز را سودمند آید و شربتی از او دو درم
تا سه درم است حب الملوک بپارسی ماهو دانه

ده‌هندی حمال کونة ام وحنکت در دویم
مسهل که ترک طبیبان و جراحان
بجلبی جدای میدهند و شرحی الکسنه وانرا
راکه زنده جی ماند جیان معیوب می‌است زیر
که بصلاح عنوان آورد و حب الملوک اسهال
بشرائت کم کردن آن نکردند حب
القرع بپارسی تخم کدو کویند سرد وتر است
در دویم شود کرم سنت را لقع دهد و تشنگی را
دفع کند و شربتش از دو سه درم تا پنج درم است
حبة الخضرا بپارسی کسور کویند کرم
وخشک است در سیم و کویند در چهارم تسخین
سینه و کرده‌ها کند و نوف را زایل کند
و نعوظ آرد و مرضهای بلغمی را سود دهد
آید و شربتش از دو درم تا مثقال درم است
حب الزبیب بپارسی دانه مویز کویند
سرد است در اول و خشک است در دویم
شکم ببندد و مهرا است پر دوده و مفتحی
کفته است

[illegible]

حیوانی

کفته است حجر النبی بپارسی پازهر
کویند بهترین چینی است و چون پانیر سنگ
است بد رنگ سبز مایل بزردی کفه طبیعتش
باعتدال نزدیک است چون و از ده جوار و
در یک کاسه شیر کاو حل کرده دهند دفع مضرت
جمیع زهرهای نباتی و معدنی و حیوانی کند
حجر الحیة بپارسی مار مهره کویند و آن
در قفای مار افعی یافته شود هر چند نوع
بود سیاه رنگ و بعضی ذی الالوان و مخطط
حبه دانگ از و تا دو دانگ در شراب حل کرده
خورند دفع جمیع زهرها کند حجر البقر کاو
زهره است و کفته شود حجر الیهود
بپارسی سنگ جهود کویند و اشتها بیارد
و سنگ مثانه را بریزاند و معده را ضعیف
کند حجر الیشب بپارسی سنگ یشم کویند
بهترین سبز شفاف بود چون زن در کلو
خود آورد دشوار زادن بر دهان کفه

حجر البلور بپارسی سنگ بلور گویند چون از اوی
کسی آویزد که در خواب ترسد سودمند آید حسک
بپارسی خار خسک و بهندی گوکرو خوانند گرم و خشک است
در اول و گویند معتدلست در گرمی و سردی
مواد را نضج دهد و تلیین طبیعت کند و قولنج
بگشاید و سنگ گرده و مثانه بریزاند و نعوظ آرد
و منی بیفزاید و شربتی از وی دو درم تا ده درم است
حصرم بپارسی غوره گویند سردست در اول
و خشکست در انتها دویم و گویند سردست
در دویم و خشکست در سیم صفرا فرو نشاند
و دفع حرارت کند و تشنگی بنشاند و مغص
آرد و مصلح او کلقند است حضض بهترین
انواع او مکی است سرد و خشکست در اول
ورم چشم بنشاند و شقاق مقعد را دفع کند
و بیخ را نفع دهد حلبه بپارسی شنبلیله و بهندی
میتی خوانند گرم و خشکست در دویم سینه را
نرم داند و سرفه را نفع دهد و صنو نفخ را سودمند
آید

آید و باه را برانگیزاند و چون ده مثقال از و
بکوبند و بر بیزند و با آب که دو مثقال بوره ارمنی
در وحل کرده باشند برشته طلا کنند صلابت سپرز را
ببرد و حب در طبیخش نشیند حیض بگشاید و درد زخم را
زایل گرداند حلتیت بپارسی انگوزه و بهندی هنگ
خوانند گرم است در سیم و خشکست در دویم مرگی را
نفع تمام دهد و باد را دفع کند و داء الثعلب را سرکه
سودمند آید و نعوظ آرد و بول و حیض براند
و بچه بیفکند و شربتی از وی درم است حمص
بپارسی نخود و بترکی بولجاق و بهندی چنه گویند
بهترین سفید بزرگست و تر است در اول و گویند
گرم است در اول خشکست در دویم طبیعت را نرم
داند و بول براند و منی بیفزاید و باه را برانگیزاند و حیض
بگشاید و بحة الصوت را نفع دهد و رنگ روی
را نیکو گرداند و طبیخ نخود سیاه سنگ گرده

را زبر از وجه بسعد الو وار دار توال
از نخود سفید بیشتر کند **حمام** بپارسی کبوتر و بهندی
پریوه گویند لحمش گرم و خشکست در دویم کرده
قوت دهد و منی بیفزاید و گفته اند در خانه که کبوتر
باشد اهل آن خانه از جذام و فالج و سکته و جمود دور
ایمن باشند **حمار اهلی** بپارسی خر و خر خانگی گویند و بهندی
گدها گویند لحمش گرم و خشکست در دویم چون
خاکستر لحم با جگر او را با زیت بر شقاق که از سرما
عارض شده باشد بمالند نفع دهد و حب او را زیر
طلا کنند سودمند آید و چون عورتی که عزب او را
گزیده باشد باز گوشت بخورانند درد ساکن
گرداند **حمار وحشی** بپارسی گورخر گویند
لحمش گرم و خشکست در سیم فالج و لقوه و رعشه
را مفید بود و تشنج و نمد و بلغم زا نفع دهد و درد
پشت و گرده را سودمند آید **حنظل** بپارسی
هندوانه تلخ و بهندی اندرائن گویند گرم است در سیم و
خشکست

غلیظ
در سیم خشک است در دویم شحمش مسهل بلغم
و سودا و صفراست و شربتش از و نیم درم تا دو درم
و مضرست بمعده و مصلحش کتیرا است **حنا**
بهندی مهندی گویند سرد و خشک است در دویم و گویند
معتدل است در گرمی و سردی و خشک است در اول
حب ثقال از و بجوشانند و ضماد کنند جهت
صداع ... و ورق گلاب ضماد سازند هم ازم
... درد معده را نفع دهد و قولنج را دفع کند
و مضر بود بحلق و مصلحش کتیرا است **حنطه**
بپارسی گندم و بتازی بر و بغدادی و بهندی گیهون گویند
گرم است در اول و معتدل است در رطوبت
و تری و هیچ غذا از حبوب آدمی را مناسب
و موافق تر از گندم نبود لکن بسیار خوردن بهاد
دارد و چون بخایند و طلا کنند دنبل را
منفجر گرداند و حب او گزیدگی سگ دیوانه
نهند نفع رساند **حرف الخاء** **خبازی**
بپارسی نان کلاغ گویند سرد و تر است در اول

و گویند معدلست در اکثر و سده دل چون [illegible]
زنبور زنند نفع دهد و چون بر طبیخ آن بنشیند
ثلاث رحم را دفع کند و چون بر داء ماهیان طلا کنند
داء ماهیان را ببرد و بکشد **خبز** بپارسی نان
و بترکی اتمک و بهندی روتی گویند بهترین
آن بود که از گندم سرخ سفید پاک صلب اکثر
تا رسیده پخته باشند آنچه سبوس بسیار دارد و نیک پخته
نبود وا از معده بگذرد و غذا اندک دهد و آنچه
در وی سبوس اندک بود دیر از معده بگذرد
و غذای بسیار دهد و آنچه فطیر بود نفخ در روده ها کم
از مایه دار بود و نان خشک [illegible] خشک گویند
و بجهت [illegible] بآب [illegible] ریشه [illegible] بالله
کنند نفع دهد و ضیق [illegible] شکم [illegible] دارد
واصحاب [illegible] را بود [illegible] نان [illegible] اندک
دهد و شکم [illegible] و نفخ [illegible] های [illegible]
خبث الحدید بپارسی [illegible]
[illegible] گویند [illegible]

قولنج

کردی چون

که روی چون تخته باشد لم و خشکست در دوم
مجفف رطوبات و محلل اورام بود و چون پرورده
کرده خورند تقطیر البول را نفع دهد و وجع
امعی و مثانه را دفع کند و بغوطا تمام آرد و
صلابت سپرز ببرد و خبث الحدید را
[illegible] که گویند و بجهت تا [illegible] روز
در آن [illegible] سرکه انگوری [illegible]
بگذرد [illegible] خشک ساخته و [illegible]
کرده [illegible] بادام [illegible] و از نیم
دانگ تا یک دانگ میل نمایند **خبث الذهب**
بپارسی [illegible] طلا گویند طبیعتش گرم و خشک
تا [illegible] سوخته و مغسول ساخته در [illegible]
کشند [illegible] را قوت دهد و معده را که از سردی [illegible]
سودمند آید و بیاض را ببرد **خبث الفضه**
بپارسی [illegible] نقره گویند طبیعتش سرد و
خشک [illegible] سوخته و مغسول ساخته
در چشم کشند [illegible] و معده را که از
گرمی بود نفع دهد و سوزش چشم را سود دارد

وهر یک از خبث الذهب وخبث الفضه را
چنانچه بسوزند که در کوزه نو سفالین کرده
در گل حکمت گیرند وشب در زیر آتش
گذاشته از زهر مردن آرند خروع بتازی
حب الخروع وبهندی ارندی گویند گرم وخشک است
در درجه دوم قولنج کشنده [?] وفالج ولقوه را نفع دهد
ودرد مفاصل را سود دهد اگر حب سه دانه تا
ده دانه مغز کرده بکوبند وبغذای حسک
آمیخته میل کنند بدن را از اخلاط بلغم پاک
گرداند ومضر بمعده [?] است ومصلح آن کثیرا است
خراطین بتازیه کرم گل خوانده وبهندی کیچوه
گویند گرم است در درجه دوم وخشک در سیم
چون بکوبند وبر جراحت اعصاب ضماد کنند
وبر [illegible] بگذارند نفع تمام دهد وکهنه آن چون
خشک بکوبند وبه [illegible] و روغن کنجد برشته
طلا کنند قضیب را بزرگ گرداند خرنوب
خرنوب الشوک است بپارسی خنکیچک [?] گاو
گویند سرد وخشک است در درجه دوم شکم ببندد
وادرار بول کند

وادرار بول کند و[illegible] شکم را نرم کند
شربتی از دو درم تا سه درم است خردل
[illegible] فنجی [?] وبهندی رائی وبپارسی [illegible]
گویند گرم وخشک است در سیم چون بکوبند وبخته [?]
بدماغ دارند عطسه آرد وچون [illegible] تخم
مرغ [illegible] طلا کنند نفع دهد وچون [illegible]
بر سر میل کنند قطع کند وفالج را سود دهند
آید وباه را [illegible] وچون [illegible] گداخته
با روغن پنبه بر رشته بر روی مالند کلف
ببرد وچون [illegible] کنند [illegible]
[illegible] وچون بکوبند و[illegible] ضماد سازند
[illegible] وچون گرم
بوده [illegible] درد [illegible]
ورم بود [illegible]
[illegible] است خربق ابیض بیخی است
شبیه به بیخ [illegible] از فولی [?] سیاه
تلخ تر گرم وخشک است در سیم فالج و
لقوه را نفع دهد ووجع المفاصل را دفع کند

وچون زن فرزند رخت بر دارد الاحیض
بکشاید و بچه بیفکند وچون لبنش بریزند و
جوب دوا بمالند سود مند آید وچون نیم درم
از وی نیم کوفته بخته در نیم من آب بجوشانند
تا به نیمه آید صاف کنند و ده مثقال عسل
در وی حل کنند نیم گرم بیاشامند معده را بقی
از اخلاط مختلف پاک گرداند **خربق اسود**
گرم وخشک است در سیم بلغم و صفرا و سودا را
باسهال دفع کند و شربتی از وی نیم درم تا نیم مثقال
و مضرت بگرده و مصلح وی ... است **خرء الدیک**
بپارسی سرگین خروس گویند گرم و خشک است
در اول چون یک مثقال از وی بده مثقال سکنجبین
حل کنند بلغم غلیظ را بقی دفع کند و خروس
بگیرند که سنگ دیوانه نهند نفع دهد **خرء الحمام**
بپارسی سرگین کبوتر گویند گرم و خشک است
در اول چون نیم مثقال از وی بده مثقال
ماء العسل کنند قولنج را سود مند آید **خرء الفار** حیض
بپارسی سرگین موش گویند گرم و خشک است در

اول

در اول چون برگیرد داء الثعلب طلا کنند نفع دهد
وچون در حسک کرده و صاف کرده در بینی چکانند
سنگ کرده و مثانه بریزاند وچون کهنه کودکان
شیاف سازند شکم ایشان براند وچون کوفته
و بیخته در چشم کشند بیاض را ببرد **خرء الصفادع**
طحلب است و گفته شود **خرء الذئب** سرگین
گرگ است و گفته شود **خرزهبان** چند بید ستر است
وگفته شد **خس** بپارسی کاهو گویند سرد و تر است
در سیم و گویند در دویم معده را نیکو بود
وخواب آرد و بول براند و آب گردش
را نفع دهد و زود هضم شود و تخم وی بلغت
قطع سیلان منی کند و شهوت جماع را زایل کند
مصلح وی ... است **خسرو دارو** خولنجان است
وگفته شود **خشخاش ابیض** بپارسی پوست
بجو سرد و تر است در دویم و گویند سرد و خشک است
در سیم ثمره و ترکه هم را سود مند آید و نفث
الدم را نفع دهد وبعسل منی بیفزاید و تخم

چند بادستر

مقدار دو درم با هم در شکم به بندد و فرزند
نیفتد است بنشش مصلحش کتیرا است **خشخاش اسود**
سرد و خشک است در سیم و گویند در چهارم چون
یکدرم از و میل کنند سیلان رطوبت رحم
را دفع کند و بخواب را نفع دهد و مضرت است
لبنیش و مصلحش تخم رازیانج است **خصیة
الثعلب** بهترینش کهنه و شسته بود که از و
بوی منی آید گرم و تر است در اول بندد و
فرزند را نفع دهد و ضعف باه را دفع کند
و شسته منی از و یک مثقال تا دو مثقال است و دوش
بوزن آن فوذیدان **خصیة البقر** بحرارت
و رطوبت مایلست چون خشک کرده سحق کنند
بکوبند و به بیزند و هر صباح پنج مثقال از و با
مثقالی عسل آرشته میل کنند نعوظ تمام آرد
خصیة الابل در خاصیت بخصیة البقر نزدیک است **خطمی**
سرد و تر است در اول و گویند گرم است با اعتدال چون با بیه مرغابی
طلا کنند دلا مفاصد و ورم مفقد و آماس پستان را نفع دهد

مصلحش

و چون طبیخ بیخش را بیاشامند صلابت جگر و سپرز و عسر البول
و قرحه امعا را سود مند آید و چون زن در آب آن نشیند حرقت خطمی را
درد و جوشانیدها نشسته انضمام فم رحم را دفع کنند و چون تخم آنرا
کوفته و بیخته سرکه طلا کنند بهق و کلف را ببرد [illegible] و چون
بمثقال از تخم با کلس بجوشانند و صاف کنند و بنبات شیرین کرده
دهند سرفه گرم را سود دارد **خطاف** بپارسی
پرستو و پرستوک خوانند چون بسوزند
و خاکسترش را سوده در چشم کشند ماص را
ببرد و باصره را قوت دهد و چون خونش را
بخورد زن دهند تا تهولش را باز گردد و چون
برگیش را کوفته و تخته زهره گاو سرشته
و بر موی سیاه طلا کنند قوی سفید شود **خفاش**
بپارسی شب پره و بهندی چمگودری خوانند چون
تدبیر کنند که خفاش را در روغن [illegible] جوشانیده
باشند ز غرف النسا [illegible] نفع تمام دهد و چون
شور بایش را بیاب مدن شکم برا [illegible] وجع الورک
را سود مند آید و چون خاکسترش را در چشم
کشند روشنائی را زیاده کند و زنی که [illegible]

زاید چون حب بهره را در فرجش نهند در حال بزاید
و مجرب است و اگر سرش در سوراخ گوش نهند
همه کرم بکشد **خلال مأمونی** از جنس
گفته شد **خلاف** بپارسی بید گویند سرد و
خشک است در اول جهت خارش [illegible] برگش
طلا کنند ثآلیل را دفع کند و تخم او انفع است
آب برگش سده جگر بگشاید و شربتی از وی بیست
درم است و مضرت بتیهگاه و مصلحش گلاب
خل بپارسی سرکه خوانند سرد و خشک است
در سیم منفعت کرم را بکشد و اشتها آورد و ضرر
عفونت دهد و چون با گلاب مضمضه کنند بیخ دندان را
محکم کرداند و چون به نیم گرم [illegible] طلا کنند منع
[illegible] جراحات کند و حمره و [illegible]
و [illegible] در جنس [illegible] نفع تمام دهد و [illegible]
رنج گرانی گوش را ببرد و کرم از گوش
بیرون آرد و طنین را زایل کرداند
خل العنصل بپارسی سرکه عنصل گویند
جهت [illegible] از وی [illegible] و ضیق
النفس

[illegible] انواع خمر [illegible]
[illegible] ٣٨ [illegible]

ضیق النفس و عرق النسا را نفع دهد و ادرار
صاف کرداند و درد معده را دفع کند و طحال و سدد
را سودمند آید و چون در گوش چکانند گرانی گوش
را ببرد و برگ عنصل چنین سازند که صد مثقال پیاز
عنصل مقشر که صفتش در اسقیل گذشت در
هشتصد مثقال سرکه انگوری گذاشته دو ماه در
آفتاب گرم نهند **خمر** بپارسی شراب انگوری گویند
بهترینش آنست که معتوق باشد و قوامش باعتدال
و رنگش صافی و بوی و طعمش خوش و علامات
خمر غیر معتوق آنست که چون بقدر قلیل از وی
[illegible] فاسد نکند و جودت آن و لقدر
طول مدت شناخته شود طبیعت مصطار
که شراب است که بر وی شش ماه نگذشته و آن را
شراب حدیث گویند گرم و تر است در دویم
و [illegible] در رنگ روی برافروزد و بدن
فربه کند و قضیب را محکم کرداند شرابی
که بر وی شش ماه گذشته و بر وی یکسال زیاده نگشته
و آن را شراب متوسط گویند گرم است در آخر

دویم و مالیدن بخشک مغز بول اهد و باه برانگیزاند
و اشتها حد اکند و هاضمه را یاری دهد و نفخ آرد
و نشانه آن که چهار پهلو و کدر شده باشد و آن را العتیم قدیم
گویند گرم و خشکست در سیم انضاج و تحلیل
رطوبات بلغمی کند و حرارت غریزی را بر
افزاید و دماغ را قوی گرداند و دل را فرح
بخشد و نشانه آنکه ماهی متوسط و قدیم باشد
و از اعشی گویند گرم است در اول سیم و
خشکست در آخر دویم رنگ روی نیکو گرداند
و بدن قوی سازد و از الرجال فی فکر فاهمید
کند و نقوط آرد **حمیر تبتی** آنچه تازه بود
گرم است در اول دویم تر است در آخر
اول و آنچه کهنه است گرم و خشکست در سیم
او نام رنده زرد و بغوت جاذبه که دارد
مواد را از عمق بدن نفاهر کند و چون در آب
حل کنند و قدری روغن بنفشه با دام اضافه نمایند
و نیم گرم غرغره کنند خناق را بود منفعت آید
خولنجان بیاسی خسرو دارو گویند گرم
و خشک

و خشکست در دویم و گویند در سیم محلل و هاضم و کاسر
ریاح بود و باه را برانگیزاند و بوی دهان خوش کند
و درد قولنج را نفع دهد و صداع بلغمی را سود دهد
و مفرح دل و مصلح معده بود و تریاق
از وی ... و درد **خوخ** ... شفتالو گویند
سرد و تر است در آخر درجه دویم و گویند در آخر
درجه اول ... عطش را دفع کند و اشتها آرد
و معده گرم را نیکو بود و صفرا را بر گشتن را ...
و ... را گرفته و صاف کرده ...
الفوح ... زرا کمیند **خون سیاوشان**
دم الاخوین است و گفته شود **خواتیم الملک**
طین مختوم است و گفته شود **خیار** بعربی قثاء و
بپارسی بادرنگ و بهندی کهیره خوانند لطیفتر
از خیار زه ... سرد و تر است در دویم
تشنگی و حرارت را نفع دهد و تشنگی ... سرد و بول
براند و تیز ... کند و معده و جگر گرم را سود مند
آید **خیار زه** ... و بهندی ... در ...
و بهندی ککری گویند سرد و تر بود در دویم ... البول

را نفع کند و مضر بود بمعده و صلاح که از وی متولد
شود ماند که و از آن متعفن گشته سبب کند
خیار شنبر بهندی کرواله گویند نیکو است با قند اسهال
اسهال بلغم و صفرا بوصفه کند و چون آب گشنیز تر
و لعاب اسپغول حل کرده نیم گرم غرغره کنند خناق
را نفع دهد و چون در آب کاسنی و آب عنب
الثعلب حل کرده و صاف کرده و قدری روغن بادام
ضم ساخته خورند یرقان گرم را دفع کند و شربتی
از وی پنج درم تا پانزده درم است **خیربوا** و مثل بوا
و هال بوا نیز گویند قاقله است و در قاف
گفته شود **حرف الدال دار فلفل** بپارسی
پلپل دراز و بهندی پپلی گویند گرم و خشک در دوم
و گویند در سیم معده را قوت دهد و باه برانگیزاند
و سده جگر و سپرز بگشاید و شربتی از وی یک درم
و مضر است بمبرود و مصلحش صمغ عربی است و بدلش
بوزن آن دو ثلث فلفل و گویند زنجبیل **دارچینی**
بپارسی دارصینی و بهندی تج گویند گرم و خشک است
در دویم و گویند در سیم لطیف و مصلح عفونت

بود و صفق

بود و تصفیق نفس و زکام سرد را نفع دهد و سده و تیرگی
چشم را دفع کند و فواق و سرفه کهنه را زایل گرداند
و حیض براند و بادها بشکند و سده جگر بگشاید و درد
گرده و رحم و عسر البول را سودمند آید و غثیان بنشاند
و قوت الباه زیاده کند آنکه در حبوب باشد که نهاده و شربتی
از وی یک درم تا دو درم است و مضر است بمثانه و مصلحش
انیسون است و بدلش بوزن آن خولنجان **دجاج**
بپارسی ماکیان و بهندی کوکری خوانند در گرمی معتدل است
باعتدال و تربیت در اوقات فقر زیاده کند و عقل
بیفزاید و گرفتگی آواز را نفع دهد و جمیع مرضهای
سوداوی را سودمند آید **دخن** بپارسی ارزن گویند
و بهندی کنکنی و بهندی چینه گویند سرد و خشک است
در دوم و گویند در سیم شکم ببندد و بول براند و غذا
اندک دهد **دخان** بپارسی دود و بهندی کهوئن
و بهندی دهوان گویند قرحه چشم را نفع دهد و گوشت
نو برویاند **دراج** باعتدال نزدیک است شکم
ببندد و منی بیفزاید و عقل زیاده کند و تا قیهن را
بصلاح آرد **درونج** بهترین عقربی است

گرم و خشک است در سیم و گویند در سوم بالاها نشیند
و در هضم و ریح را نفع دهد و خفقان را که از سردی
بود دفع کند و گزندگی عقرب و رتیلا را سود دهد
آید و سده بگشاید و بکار رود دم بالا و ورم است و مضرت
سپر و مصلحش رازیانج و قندست **دلب** بتازی
چنار گویند سرد و خشک است در اول حصر فرش
بکوبند و به برند و بر جراحت نزاف بند خشک
گرداند و چون بسوزند آتش باشند سود دهد اگر
و چون پایت آن بر کنند که جانوران ضماد کنند
نفع دهد **دماغ** مجموع مغزها سر دوزن بود و خلط
و غلیظ از وی تولد کند و مغز سر را سود دهند داله
و ماه را ابکیزاند و شکم نرم گرداند و فیه و غثیان
آرد و مصلحش بودنه باغ و فلفل گویند خردل و
دارچینی و سرکه است **دماغ الدیک والدجاج**
بپارسی مغز خروس و ماکیان گویند چون نگاه زرخصا به
از دیگر آسیا اسبحه دوی رعاف را سود دهد
بود **دماغ البقر** بپارسی مغز شتر گویند چون
خشک سازند و کوفته و نجیبه سرکه چون تن صرع را
نفع دهد

نفع دهد **دماغ الاوز** بپارسی مغز بط گویند
ورم مقعد را سود دارد **دماغ الخیل** بپارسی
مغز اسب گویند چون بالوزا ند و در شکم آرد **دماغ
الخفاش** بپارسی مغز شب پره گویند چون بنعمان در چشم
کنند نزول الماء را نفع دهد **دم الاخوین** بپارسی
خون سیاوشان گویند سرد و خشک است در درجه دوم چون
نیم درم از وی بدهند لحم مرغ نیم پخته چون بر شکم
بندند ورم و ذوبان امعا را نفع دهد و قطع خون رعاف
کند **دم** بپارسی خون و بیز که قال و بهدی
لوهو گویند گرم است در اول و تر است در اول
آمیختن فربه کند و رنگ روی را افروزد و خنده
ونقطا آرد **دم الارنب** بپارسی خون خرگوش
گویند چون بهق و کلف طلا کنند سود دهند ابر و محرور
کرده خورند قرحه امعا را نفع دهد و قطع سهال
مزمن کند **دم الابل** بپارسی خون شتر گویند
چون بریان کرده خورند و سفطاریای کبدی و معوی را
سود دهند آنه **دم السلحفاة** بپارسی خون کشف
گویند چون بر زنان طفل ها لمند موز زنان بر روی نیم

دم السلحفاة

دم الحمام بپارسی خون کبوتر گویند چون
در چشم چکانند قرحه را نفع دهد دم البقر
بپارسی خون گاو گویند چون بقر را ذبح کنند و
خون نشف را بیش از آنکه سرد شود همچنان گرم بیاشامد
زهر قاتل بود دم الضفدع بپارسی خون
غوک گویند چون بسوزند و خاکستر شی در بینی دمند
دفع رعاف دم الخفاش بپارسی خون شب پره
گویند چون بر پستان مالند نفع دهد و چون زنان کنند
شستشه زیر زنان آلوده ساخته بردارند منع آبستنی
کند دم الذئب بپارسی خون گرگ گویند
چون بخورد دیوانه دهند سود مند آید دم
التیس بپارسی خون تکه خوانند چون بر ورمها
طلا کنند نفع دهد دم المعز بپارسی بز
گویند چون زنان زاده خورند دفع سموم کند
دم الحمل بپارسی خون بره گویند چون یک درم
تا دو درم از وی میل کنند جرح را سود دارد
دم الفاره بپارسی خون موش گویند چون
بر ثآلیل و مسامیر طلا کنند قلع کند دود الحریر

بپارسی

از حاجبی ... ورا کاه ... علیه ... شرایه و ... ان بالیه ... شده ... گفته است ...

دم الحائض بپارسی خون حیض گویند ... بکرا که ازک ... اجمه دیگر بس مالند م

بپارسی کرم ابریشم خوانند که چون خشک ساخته بکوبند و بیزند
و هر روز سه درم از وی کفه زنند بدن فربه کند و رنگ زعفران را نیکو کند آ
دهنج بپارسی دهنه و رنگ چون هندوان سنگی است سبز و آبدار بهترین
آنست تیزی بهندی ... جان ... اگر با بند و بر روی
آیینه بگذارند تا خشک شود اگر آیینه زنگ بردارد تلخ ... والا
تبری طبیعتش سرد و خشک است در دوم چون دهنج زنگ
و مروارید ناسفته و توتیای هندی از هر یک مثقالی کوفته
و بیخته صلایه کنند الحق ... چشم کشند بیاض را
ببرد دهن الحل بپارسی روغن کنجد و بهندی تیته
تیل خوانند گرم است در اول و تر است در اول
اوفق نفاق و فواتر را نفع دهد و خارش اعصاب را
که از بلغم مالح بود دفع کند و خشونت حلق و ضیق
نفس را سود مند آید دهن البلسان بپارسی روغن
بلسان گویند از درخت بلسان گیرند بان نوع که
زیر هر برگی را به نشتر شکافته در برابر هر شکافی
شیشه آویزند تا روغن که از وی تراوش کند در آن
شیشها رود و علامات روغن بلسان آنست
چون بر صوف ریزند و بشویند هیچ اثر نماند و چون

در آب حل کنند مثل شیر سفید گردد طبیعتش گرم
وخشک است در دوم وگویند در سیم چون در چشم
کشند نزول آب را نفع دهد وچون ان بکوبند
ودر روغن گل بر داء الثعلب بندد از دو مشیمه بیرون
آرد وچون بخاث مند دفع سموم کند وچون بآب که
ناخواه در دو دو شب هم باشند مثل نماید سنگ
گرده و مثانه بریزاند و رعشه فرتی را سود دهد
آید و شربتش از دو دانگ نیست دیکث بپارسی
ترکی گویند گرم وخشک است در اول چون شربت
وبقلی ونبات بپزند وصاف کرده قی آرد تنقیه
ودرد مفاصل را نفع دهد وقولنج بگشاید
حرف الذال ذباب بپارسی مگس
وبترکی سینک وبهندی مکهی گویند چون بر گزیدن
زنبور بمالند سود مند آید وچون بکوبند
را نفع قوت وسنگ گرده محلول خشک
بردار بر طبیعت را بنا له ذراریح بپارسی
آنرا کلو گویند وان حیوانیست مشابه زنبور
سرخ و الا که از و نیز بیرون است وبقلهای
سیاه دانه

طبعش
سیاه دانه شونیز است که دهن زنگ بود
گرم وخشک در دوم از جمله سموم است
ثقیل است چون خواهند که صحبت لطیف از منافع
که دانه کالی ریزند دوصد که ضرر کنند آن آنها را
در کوزه نو کنند وسر کوزه را بگل کالی بسته
کوزه را بر تنوری بر سر دیگ دارند که بسیار در و
جوشند تا مخنوق شود تمیز ندیس یکی بریزند جمیع
بر تار و لیات طلا کنند قلع کند چون کوبند وبیخته بکوم
روغن آمیزند برص ناخن زا از ایل گرداند
و ناخن شده بزودی ببیند از دو
بهق را نفع دهد و وب و نوبا را دفع کند
وچون یک طسو از ورد و طسو از کمیتره کوبند
وبیخته بهم آمیزند و ناشتا میل کنند ادرار بول
وحیض کند وسنگ گرده و مثانه بریزاند
و گزندگی سگ دیوانه را سود مند آید و شربتش
از و کشنده بود و مدارای کرگ که از و خورده
باشد شیر تازه وقی و شور باهای چرب کنند
ذنب الفار لسان الحمل است وکفته شد

ذو خمسة الاوراق پنجنگشت است وگفته شود
ذو ثلاث حبات رعورست وگفته شود
ذهب بپارسی طلا وبترکی التون وبهندی سونه
گویند طبیعتش معتدلست وگویند مایل بگرمی
ضعف دل وخفقان را دفع کند وباصره را قوت
دهد ونشاط آرد وجمیع مرضهای سوداوی را سود مند
آید وچون طلای خالص را از گردن اطفال
آویزند از مرض صرع ایمن گردانند ومجربست
ومحلولش لطیفتر وقوی تر از غیر محلول و
شربتش از وی قیراطست وگویند دانگی است
وگویند مضرست بمثانه ومصلحش مشک وعسلست
وصاحب تقویم گوید که مضرست بمثانه والات بول
ومصلحش حب الآسست و[illegible] بلوط ذیب
بپارسی گرگ وبهندی بهیریا خوانند چون سرگین آن
کبوترخانه نهاد [illegible] هیچ حیوان موذی گرد آن
نگردد وچون سرگینش را در پوست بز [illegible] کنند
که پاره از وی گرگ خورده باشد و[illegible] نهند
صاحب قولنج نفع تمام دهد وحمل [illegible]

وعن [illegible] وتحلیل ورم [illegible] کند
واز کوزه زر [illegible] آب خوردن
از استسقا ایمن [illegible]

نقرس

با جوز دارند

رنگ دهد
با جوز دارند منع صرع کند وهیچ درد [illegible] ادوی
حرف الراء راوند بپارسی ریوند گویند
بهترینش آنست که چون بشکنند در درونش رنگ شکل زعفران
طبیعتش گرم وخشک است در اول وگویند در دویم
بادها را بشکند ودرد معده وگرده را نفع دهد وصلابت
الکبد ونفخ الرحم را سود مند آید مغص وورم
الطحال را نافع بود وچون بسرکه طلا کنند [illegible]
کرده اند وچون با آب ضماد کنند ورم گرم فرو نشاند
بگدازد وشربتش از یکدرم تا دو درمست ومضرست
بشش ومصلحش صمغ عربیست رازیانج بپارسی
بادیان وبهندی سونف گویند گرمست وخشکست
در دویم سده بگشاید و[illegible] چشم [illegible]
وحیض را [illegible] جانوران را نفع دهد
وتقطیر البول را سود مند آید [illegible] مضرست
[illegible] ومصلحش [illegible] رازیانج رومی
انیسون است وگفته شود دارشیشعان بپارسی [illegible]
صنوبر گویند گرم وخشکست در دویم تجفیف
ومحلل [illegible] بالاصلاح [illegible]

[illegible] بکلیه

وگویند [illegible]

رحله بقلة الحمقا است و گفته شد
رمان حلو بپارسی انار شیرین گویند سرد و
تر است در آخر درجه اول و گویند با اعتدال است
نرمی حلق و سینه را نرم دارد و خشونت را جلا دهد
و خفقان را سودمند آید و بول را براند و نقوط
آلت و چون آن را در شیشه کرده در آفتاب نهند
تا غلیظ شود پس در چشم کشند روشنی چشم بفزاید
رمان حامض بپارسی انار ترش گویند
سرد و خشک است در دوم صفرا و خون را بنشاند
و طبیعت را قبض کند التهاب جگر و معده
را سودمند آید رمان مز بپارسی انار میخوش
گویند طبیعتش با اعتدال نزدیک است معده را
قوت دهد و تشنگی بنشاند و غثیان و قی باز
دارد و چون یک رطل آب انار که با شحمش فشرده
باشند با پانزده مثقال شکر سرخ که در بیست مثقال
گلاب حل کرده و صاف کرده باشند آمیزند
و نیم گرم اختیار فرمایند مسهل صفرا بود رماد
خشب البلوط بپارسی خاکستر چوب بلوط

گویند

کند
گویند سرد و خشک است در اول طبیعت را قبض
و خون ببندد و چون نرم سوده بر جراحت ریزند
و هر صباح دو درم از وی بخورند سبب رغبت طعام
بلغم معده را ببرد رماد خشب الکرم بپارسی
خاکستر چوب تاک خوانند خشک است در اول و در
گرمی و سردی معتدل است چون نیم درم از وی بشربت
الخبازی خورند ریگ گرده را نفع دهد و نفث
الدم را دفع کند رماد القصب بپارسی خاکستر
نی گویند سرد و خشک است در اول و گویند در دوم
خون ببندد آنک از جراحت بیحد آید و قدری گلاب
در غوث آن با آب مرزنگوش بیامیزند و بر داء الثعلب کشند و
منفعت است و مقوی نیز هست رماد السرطان
بپارسی خاکستر خرچنگ و پنج پایک خوانند
سرد است در اول و خشک در دوم چون یک درم
از وی با آب خرفه دهند سل را مفید بود رأس بپارسی
کله گویند گرم و تر است در اول غذای بسیار دهد
منی بیفزاید و بدن فربه کند روسختج بپارسی
روی سوخته گویند گرم و خشک است در سیم قابض

فالیفن و مجفف و ملطف بود **روث الحمار** پارسی
سرگین خر گویند چون آب آن در منخر چکانند رعاف
را دفع کند و چون نبات مثل سبک کرده و مثانه را
بگذارند **ربب الثعلب** پارسی شش روباه
گویند چون برگ عنب الثعلب دهند جهت نفث الدم بود
مفید آید **ریباس** پارسی ریواج گویند سرد و خشک است
در دویم دفع حرارت کند و مستی بازدارد و خمار
را نفع دهد و چون عصارهٔ او را در چشم کشند
روشنی چشم بفزاید و چون میل کشند حکه و نوره را
و اسهال صفراوی را سود مند آید و مجفف اعصاب
و مقطع باه است و مصلحش انیسون است **حرف**
الزاء زاج پارسی زاک خوانند و الوان انواع
سفید و سیاه و سرخ و زرد و سبز طبیعت همه
در کیفیات اربعه همه گرم است چوب
و سعفه و ناصور و رعاف و ریش و گوشت را
نفع دهد و خوردن احداث سعال و سل
کند و مصلحش سکه و نیز تازه به غایت است
زبیب پارسی مویز گویند بهترین هروی بزرگ

[...] لحم نرمی است گویند کرم و تر است در اول
معده و جگر را قوت دهد و شکم براند و بدن
فربه کند و سرفه بلغمی را سود مند آید و دانه او
سرد و خشک در دوم شکم ببندد و حدت
و سورت چون را بنشاند **زبیب الجبل**
مویز جبست و گفته شد **زبد البحر** پارسی
کف دریا گویند گرم و خشک در دوم و گویند
در سیم چون بسوزند و بجز برگ زالو نیند بشراب
ضماد کنند داء الثعلب را نفع دهد و قوابیء
و خنازیر و جرب و قوبا و بهق را و علت رتین
که در سطح ظاهر شود جلد را دفع کند و چون موم
و روغن کل طلا کنند ترنجبین را اصلاح کند و کلف
و ریش را ببرد و کف دریا چینی بسوزند که در
رنگ کل نیابه بهترین ریش را کلی کرده در
زیر آتش کشته بخته کرد دلش ببرون است
زبد پارسی مسکه و هندی بنو گویند بهترین
آنست که از شیر گاو گرفته باشند و تازه بود
کرم و تر است در اول چون بر بدن مالند

پس گوش را نفع دهد و چکیدن
بران حقنه کنند و ورم ...
صلابت که در رحم و ... ۴

را دفع کند و واجب است اعتقاد و ورم و معاو
انثیین باشد دفع کند و ریش روده را سود مند آید
و گویند نوره با دو مرخ معده و مغشی است
و مصلحش جزی قابض است **زباد** طبیعتش
گرم است در دوم و معتدل است در خشکی و تری
صداع و درد شقیقه و زکام سرد را نفع دهد
و خفقان و ضعف دل را دفع کند و زنی
که در بخور زاید خفته شود نیم درم از و یکدرم زعفران
در شوربای مرغ و به حل کند [illegible] نماز زاید
روی آن [illegible] **زبل الاطفال** مارسیه گویند که
طفلان گویند چون حنک ساخته بکوبند و بر زخم
و نعبان [illegible] برطلا کلوی صاحب خناق طلا کنند
نفع تمام دهد **زبل الفلق** مارسیه بنجان الکلاک
خوانند چون یک مثقال از و مال کنند مصروع
را سود مند آید **زبل الملح** مارسیه برگش بلخ
گویند چون بر بهق و کلف ضماد کنند سفید آید
زبل الذیب مارسیه برگش رگ خوانند
چون یک مثقال از و در ده مثقال عرق بادیان حل
کرده

کرده و صاف کرده بنوشد گرم باشد معده و قولنج را
بگشاید **زبل العصافیر** مارسیه برگش گنجشک
خوانند چون با آب دهد از شیر سرشته ضماد کنند قلع [illegible]
تا البیک کند **زبل الحمام** مارسیه کاسی برگش کبوتر
گویند چون با سرکه سرشته بر خنازیر طلا کنند نفع
تمام دهد و چون نیز ابلی که زبل الحمام را در حوض ریزند
باشند نشینند عسر البول را سود مند آید و حول
بود و ورم [illegible] کبوتر [illegible] و [illegible] ورم
دارد چون جدا جدا کوفته ریخته بهم آمیزند و بر شب
زدی بر سرشته ضماد کنند سنگ گرده و مثانه
بریزاند **زبل الفیل** مارسیه برگش پیل
گویند چون بخور کنند [illegible] کهنه را
نفع دهد **زبرجد** نوعی از زمرد است سرد
در دوم و خشک است در اول باطرح راقوه
دهد **زجاج** مارسیه آبگینه گویند گرم است در
اول و خشک در دوم چون بسوزند و کوفته
و بیخته در چشم کشند ناخن را ببرد و ظلمت
سوختنش آن است که بکوبند و بر سر نهند در کفچه

آهنی کرده در مالدن انگشت او وصله کذارند
زبان زبان کنجه را چون کن دهند منتغر کند
پس بیرون آرند **زدوار** جدوار است
و گفته شد **زرنباد** هندی کچور گویند طبیعتش
گرم و خشک است در دویم مآلها الحلتیت دهد
و بدن فربه کند و قوت باه دهد و شکم ببندد
و تقوی روح طبیعی و مسهل سودا بود
و چون در دهان نگاه دارند بوی دهان
و درد دندان را زایل گرداند و چون درخانه
بخور کنند موران همه بگریزند و مارها بمیرند
و چون بعسل آمیخته طلا کنند وجع الورک
و عرق النسا و فالج و صرع را نفع دهد و
شربتی از وی یکدرم است **زر درخت**
درختی است که چون آب برگش را با جدری
کلان رغنی نمایند عرق النسا و عسر البول
را نفع دهد و چون بسیار مثانه بر زدن آرد
و کرم که جانوران شود بمیرند آید و کوفته است
بمثانه و مصلحش آب حب الآس **زراوند مدحرج**

مارسی زراوند

مارسی زراوند گرد گویند گرم است در دویم و خشک
در سیوم و چون زرد درم از وی بیاشامند دفع
اخلاط بلغمی و سوداوی کند و فواق و لوسی
و وسواس و صرع را نفع دهد و ورم سپرز و
درد پهلو را سودمند آید و شربتی از وی مثقال
تا دو درم است **زراوند طویل** مارسی زراوند
دراز گویند گرم است در سیوم و خشک است
در دویم چون بفلفل و مرمکی و عسل معجون
سازند حیض را بگشاید و رحم را از فضول
غلیظ پاک گرداند و حیض را براند و بچه بیرون
آرد و شربتی از وی یکدرم تا دو درم است
زرنک ابیر مازنی است و گفته شد
زرنیخ هندی هرتال خوانند بهترین زردی بود
که طبقه طبقه بود و رنگ تاریک و از و بعد کبریت
آید گرم و خشک است در سیوم چون بجراحت طلا
کنند و بت و سعفه را نفع دهد و چون بموضعی
که جهتی در زهر مار یکدارند اثر آن زایل ببرد و چون
با ب هرنیک زرشته بخصوصی که موی شی را کند

باشند صبح و شام ضماد سازند از آن عضو دیگر
موی بر وید **زنجبیل** هندی سونتهـ گویند
طبیعتش گرم و خشک در دویم دل و دماغ را
قوت دهد و جگر و معده را قوت بخشد و اوجاع
و اعصاب را سود مند آید و شکم به بندد و باد
را بشکند و شه نیز از وی نیم درم تا یکدرم است
زعفران هندی کیسر گویند و سندیسی سرخ
رنگ تیز بوی بود گرم است در دویم و خشک
در اول مواد را تحلیل دهد و رحم را
تقویت کند و لون را نیکو گرداند و خنده
آلود و سبز چشم بواسیر و باه برانگیزاند
و بهق را ببرد و [illegible] و وجع الورک
را سود مند آید و زنی که دشوار زاید چون
یکدرم از وی میل نماید زاییدن آسان شود
و نه نهال [illegible] و تفریح بخشنده است **زعرور**
بپارسی [illegible] گویند هندی سنجد رسید بود
سرد و خشک در اول معده را قوت
دهد و شکم به بندد و صفرا فرو نشاند [illegible]
بازداره

بازداره و [illegible] آله و داء الفیل را نفع رساند
بهتر [illegible] براق [illegible] الملس بود
طبیعتش گرم و خشک در دوم عرق النسا
و نقرس و بواسیر را نفع دهد و خدر و فالج
و رعشه را سود مند آید و هر عضوی را که بران
طلا کنند قوی و فربه گرداند و شربتی از وی
یکدرم تا دو درم است و مضر است به شش
و مصلحش کتیرا است **زفت یابس** بپارسی زفت
خشک خوانند و آن زفت ترست که خشک
می شود طبیعتش گرم و خشک در دویم قوبا را
نفع دهد و ریشهای فاسد را سود مند آید
و کوفتگی را برو ماند و اورام صلب را نرم گرداند
زفت رطب بپارسی زفت تر گویند و آن
نوعی از قیرست در مرهمها دخل دهند **زمرد**
سرد و خشک در اول [illegible]
منع صرع کند و چون بر نظر کنند در دوام [illegible]
نماید [illegible] را قوی گرداند **زنجبیل** هندی
[illegible] گرم است در سیم و خشک در دوم

مقعده

ماده برانگیزاند و بادها را بشکند و تقویت
و جگر و سپرز کند و عرق النسا و نقرس را
سودمند آید و خدر و فالج را نفع دهد و تمدد
و تشنج بلغمی را دفع کند و درد سینه و شقیقه
را که از سردی بود نافع بود و صداع و ورم
از کوفتگی و بجه آب گرم باشد مانند اخلاط
اخلاط غلیظ کند و حفظ نواهر و رطوبت
در نواحی سینه و حلق ببرد **زنبق** سازند
سوسن سفید گویند گرم است در اول و معتدل
در خشکی و تری و منش درد گرده را نفع دهد
و سلسل البول را سودمند آید و وجع الظهر را
دفع کند **زنجفر ۱۲** **زنجفر** بپارسی شنگرف گویند
بهترین معدنی بود که در معدن سیماب حاصل شود
گرم و خشک است در چهارم جرب و بهق را
نافع بود و جهت ریش سودمند کند و ریش را زایل
گرداند و جهت ورد و روی چشم بکار برند
جرب و سبل و سلاق و ظفره را نفع دهد
و بیاض را ببرد و حدت باصره را زیاده کند

دهن

آید

بعلل در چشم کشند غلظ اجفان را سودمند
و غبار چشم مفید بود بحلق و مداد النیل مثقال باره
و مسکه کنند و خور دل کشنده است و علاجش
آنست که جلاب و آب گرم دلو بها و شوربا های
چرب دهند از سموم قتاله است خورنده او را
همان عارض شود که از خوردن زیبق مصعد
حادث گردد و علاجش همانست که در زیبق مصعد
خواهد آمد **زوفا یابس** و آن گیاهی است مشابه
برگ حاشا بهترین آنست که از جانب بیت
المقدس آرند و آنرا زوفای مقری گویند
گرم و خشک است در سیم جهت بلغم سرد است و تحلیل نفخ
و بیعب شده ... میل فرماید ضیق النفس و
و سعال مزمن را نفع دهد گرم و درد زرد و حب
القرع را بکشد و او اخراج بلغم کند و داء الحیه
و داء الثعلب را دفع کند و عرق النسا و طحال
را سودمند آید و قولنج بکشد ... را
خضاب سازند و زنگ روی را نیکو گرداند
و جهت ظلمت چشم را الکحال رغبت نمایند مسهل

لزجم

کبیته
کیموسی غلیظ بود و حصر بول کند و بر زند و دران مصطکی
درد و مداراة آن کثیرا کند و اندرونه میزاز و دود رم
با جگر زیان آرد و مضر است بجگر و مصلحش عناب است
زفت رطب وان صمغیست که بر درختهای
میبث … از جمع میشود طبیعتش گرم است
در سیم و گویند در دوم و زیت در اوائل
حبس … کشند و او را مصلی ضماد کنند نفع
تمام دهد و حصر با بوده و انچه در سینه … گذارند
سود مند آید و حصر … با اکلیل الملک و مسکه
فرجه کرد الو حصص براند و بچه ببند اگر
و حصر سینه مرغابی آمیزند در … کهنه و ریش
تقیب و ریش مقعد و ریش رحم را سود مند است
و مولد صداع است و مصلحش روغن گل است و برگ
… زیتون انچه سبز و
نارسیده است و از زیت الانفاق گویند
سرد و خشک است در اول طبیعت را قبض
کند و معده را قوت دهد و رطوبت معده را دفع
کند و آنچه تر است و رسیده است معتدل است و در حرارت و
برودت

برودت و مالیدن بخیال معده را قوه
دهد و اشتها آرد و آنچه سیاه و رسیده است
مایل به گرمی و تری و مضعف معده است
زیت روغن زیتون است مزاجش و منفعت
بالکل از اوصاف زیت … مزاج
و منفعت زیتون که از و گرفته اند زیبق
بپارسی سیماب و بهندی پاره گویند بهترین آن است
که بغیر مستعمل بود و علامت غیر مستعمل آن
است که چون از کرباس بگذرانند کرباس سیاه رنگ
گردد طبیعتش سرد و تر است در دوم
… ولکه کند و با روغن گل
و سرکه … و فارسی اعضا را نفع دهد
دخانش احداث فالج و رعشه کند و تاریکی
چشم و زردی روی و … دماغ آرد و عقل را
زائل کرداند و در شیشهای کهنه را نفع رساند
و در موضعی که دخانش می کنند کان همه گریزند و اگر زنده مانند
… و زیبق بمقعد کشند بود … در
گوش ریزند اختلاط عقل پیدا کند

وبلغم دستگیره کند و علامتی آن باشد که میلی
از آن زیر بجهنه کوچک کنند تا سیماب که
ببیند جمع نشی بیرون آید و رسمی آنچه بر
مصعد و نه بمقتول بود چندان میل کنند که
ایشان از مصعد بردی ابرو زرد و مهر زرد
و مداوای کسی که سیماب مصعد خورده باشد
آنست که کشک بنشت بهم آنچه داده علاوه
در آب و هم آب جوشانند تا به نیمه آید
صاف کنند و سه درم مرکی در آن آب آن
حل کرده صاف کرده هم گرم ساخته
و مداومت کنند که [illegible] و غذا شیر تازه خورند گاوم
سوسن سادج گویند که برگ [illegible] است
و گویند برگ [illegible] است که دارچینی است
او و [illegible] او و این [illegible] غلط است
و آنچه [illegible] شده که برگ صندل است درخت
و هندی [illegible] خوانند طبیعتش
گرم است در سیم و خشک در دوم معده
[illegible] را قوت دهد و [illegible]
حذکر وانرا دارد

سنن

حک کنند و بیرون آرد و حیض بسته را آرد و خفقان سوداوی را
زایل گرداند و شربتی از وی یک درهم مثقال است و مضرست بشش و
مصلحش مصطکی است ساذج هندی را گویند دان درختیست
در هندوستان برگ و صلبی و [illegible] طبیعتش
سرد و خشک است در درجه دوم [illegible]
در صندلی آب [illegible] که [illegible]
در آب بخشک سازند پس کوفته و بیخته در چشم
کشند [illegible] را قوت تمام دهد و ورم [illegible] را دفع
کند ساق البقر ساق های گاو خوانند چون
بپزند و کوفته و بیخته [illegible] اسهال دموی را
نفع دهد و نفث الدم را دفع کند و شربتی از وی
یک مثقال است سبستان بهندی لسوره گویند
طبیعتش معتدل است و گویند سرد و تر است
در اول [illegible] و [illegible] نفع دهد
و خشونت حلق و سینه را دفع کند و شکم را
[illegible] و [illegible] صفراوی را
سود مند آید و مقدار ماخوذ [illegible] علاقه

و مفرّح است جگر و مصلحش عناب است **سدر**
بپارسی کنار خوانند بهترینش آنست که برگ او
سبز و طری بود طبیعتش گرم و خشک در اوّل
چون صمغش را در آب حل کنند بر سر ریزند
شوره را ببرد و مضرّ است بسپرز و مصلحش کثیرا است
و شربتش از ده درم تا سی درم **سداب**
بهترینش سبز بوستانی است بعضی گویند گرم و خشک در دوم
و گویند در سیم کلف و بهق را نفع دهد و ثالیل را
زایل کند و بعد سیر و پیاز از دهان ببرد
و سعفه و خنازیر را سودمند آید و عرق النسا
و وجع المفاصل را دفع کند و حیض و بول را بگشاید
و باد بشکند و درد پهلو و سینه و ضیق النفس
و سرفه را نافع بود و چون عصاره او را
با آب رازیانج و عسل آمیخته در چشم کشند
روشنی چشم بیفزاید و بولش اطفال را که ام
الصبیان داشته باشند نفع تمام دهد و شربتش
از دو یکدرم تا ده درم است **سرخس** گرم و خشک ا

در دوم

در دوم چون ده مثقال از او بکوبند و بخورند بماء العسل
حیات شکم و دانه و کرمهای دراز را بکشد و
عرق النسا و نقرس و درد مفاصل را نفع دهد و
وجع الورک را سودمند آید و شربتش از
دو درم تا سه درم است **سرطان** بپارسی
خرچنگ گویند بهترینش نهری بود سرد و تر است
در دوم سوز بولش مسلول را نفع دهد و
باه را برانگیزاند و بول و حیض براند و
چون بسوزند و با آب چوب [illegible] بر لثه‌ها [illegible]
کنند که سرطان داشته باشد سودمند آید
و طریق سوختنش آنست که سرطان را همچنان
زنده در دیگ مسی سرخ کنند و بر بالای
دیگ را گل کنند تا اندک اندک آتش کنند
تا بسوخته گردد **سعد** بپارسی مشک زمین
و بترکی نیلاق و بهندی موته خوانند طبیعتش
گرم است در اوّل و خشک است در دوم رنگ روی
را نیکو دارد و بوی دهان خوش کند و سنگ گرده

وقانه را تریاق و قلاع و استرخای اللثه را نفع دهد و حفظ
نخواهد ورشنه منی از و یکدرم تا دو درم است و مضرت
لبنشی و مصلحش انیسون است سقوجیل پارسی بهی گویند
و سه درم است درجه اول و گویند در دوم معده را قوة
دهد و قی و غثیان را دفع کند و لیشان نیست و بول برانگ
و در وسنطاریای کهنه و معتوی را سود دهد آید و خوف بر
باید طعام خورند طبع را نرم گرداند و چون پیش از طعام
خورند شکم را بندد و چون طبیعت حقنه کنند شقاق
مقعد و رحم را نیک بود سقمونیا پارسی محموده خوانند
و آن عصاره گیاهی است از یتوعات که برگ آن
بلبلاب ماند بهترینش آنست که شکسته و صاف و شیری
و برنگ ابریشم بود و چون بر زبان آرند شود و بنفید لکه
و در آب زود حل شود و چون در آب حل شود
قتال شیر باید و چون خواهند که بکار برند باید که اول
مشوی سازند یا نی حلال که سر سیب را انکار رد
بردارند و اندرون را خالی کنند محموده را در کتان
کتان لسته در میان نهند و سر سیب باز بجا نهاده

بسنج جوبی

لسنج جوبین محکم گردانند و در خمیر گرفته در زیر آتش گنند
تا پخته شود پس بیرون آرند و بعضی از حکما گفته اند که لکه
محموده را با تنعنته حلابه کرده بکار برند کار مشوی کند
و مولف دایم با بن عمان بکار برد و نفع بسیار کرد
مکند طبیعت کرم و خشک است در سیم و گویند در دوم
اسهال صفرا کند و بعد و امعار الضرر رساند و جگر
و دل و دماغ را ضعیف گرداند و غثیان واندوه
و کرب آرد و اشتها ببرد و شربتی از او یک دانگ تا دو دانگ
و علاج کسی که از خوردن سقمونیا اسهالش با فراط گند و
سولوق تفاح و رب نوجان و رب ریواج کنند
سقفوریا سقنقور ۲ و قوت سقمونیا پارسی ریگ ماهی گویند
۴ و آن ماهی است و گویند از نسل تمساحست که
نهنگ بر لب رود نهان صد می نهد و بچه بر آرد
آنچه در آب میرود نهنگ میشود و آنچه در ریگ
می ماند سقنقور میگردد و فرق میان سقنقور
و آن آنست که سقنقور دنبال و نوک او ست و
و آن دریاها با نمک بد و سر و آن پهن بود و بیر سقنقور

تاریکی و کشنده و زنگ دل را ببرد و کسی که بر خر زند
و پوستش خشن و درشت بود و رنگ او سقنقور
الملح لرزنده و زرد و سیاه و سفید و پوستش الملح
ابلیس
و لینو و گفته اند که چون سقنقور بصیاد رسد و بجفت
را از صیاد بگیرد رطلی آب کند آب که باید در آب
رود و لکن باید نشستن شود در بول خود غلطد
صیاد فی الحال بگیرد و سقنقور سالم ماند و لکن
صیاد بیند او در آب رود یا در بول خود غلطد
بسقنقور فی الحال بگیرد و صیاد سالم ماند
و سقنقور چون تازه بود گرم و تر بود در درجه دوم چون
نمکسود کنند و خشک گردانند و ازتش زیاده
شود و رطوبتش کم و سقنقور مرضهاء عصبانی
را سود دهد و منی بیفزاید و باه برانگیزاند
و بهترین وجهی که هر چند جماع کنند ملال نباید مگر آنکه
شوربای عدس با آب کاهو بیاشامند و شهوت تیز را
بنشاند و بدلش بوزن او خصیة الثعلب
و نیم درمی قضیب او چون خشک ساخته باشد سود دارد
شود

شود **سکر** بپارسی شکر گویند بهترین سفید صاف
که از نیشکر آید گرم است در آخر درجه دوم و تر است
در میانه اول چون کهنه شود مایل بخشکی گردد و طبیعت
را نرم گرداند و معده را نیکو دهد و باد بشکند و سده
جگر نفخ شده جدا کند و چون ده درم از وی بسفت
درم روغن گاو یا گوسفند بخورند کم باشد که اجتناب
بول و درد گرده باز دارد را سودمند آید و رحم زنان را که
زاییده باشند از فضول غلیظ پاک کند **سکبینج**
بهترین آن بود که بر وی سپیدی زند و در وی شفافی
سرخی و تیزی بود و در آب زود حل شود و گفته اند
بهترین آن است که صافی بود و بوی سیر دهد و در وی
نعند طبیعتش گرم و خشک است در سیوم فالج و وجع
الورک را نافع بود و قولنج بگشاید و سنگ
گرده و مثانه بریزاند و بیرون آرد و اعلی رحم
دفع کند و حیض و بول براند و بچه مرده را بیفکند
و باه برانگیزاند و کرمها زایل کند بوسی
و وجع المفاصل را سودمند آید و سوء القنیه و استسقا را

مفید بود و بدن را با نواع اخلاط غلیظ پاک گرداند
و درد پشت و کمر را سود دارد و شربتی مقدار یک درم تا
یک مثقال است و مضرست بمثانه و مصلحش انیسون است

سک عصارهٔ آمله است گرم و خشک است در دوم
طبیعت را نفع کند و قی و غثیان باز دارد و اشتها
را قوت دهد و باه برانگیزانند و سده بگشاید
و منع نزف دم کند و شربتی از وی سه درم است

سلق بپارسی چغندر گویند گرم و خشک است
در اول و گویند مرکب القوی است و گویند گرم و تر
در اول ملطف و محلل و مفتح بود و داء الثعلب
و قوبا را نفع دهد و چون سر با آب وی بشویند
و مالند شپش را بکشد و چون آب وی را با عسل و
نوشادر خورند قولنج و رعشه را نفع دهد و قطع
بلغم کند و چون آب بیخش را در بینی مصروع
چکانند سودمند آید و چون ده درم از آن بیخ
که نیم درم از آن غاریقون در وی حل کرده باشند
بیاشامند انواع خلطهای غلیظ ببرد

سلیخه

بپارسی کیهلا

وبهندی کهیلا کهد

بپارسی کهله کهلیه گویند بهندی نیش سرخ رنگ عطر
بود و طبیعتش گرم و خشک در سوم ریاح غلیظ
را تحلیل دهد و حیض بگشاید و بول براند و درد
سینه و پهلو را که از اخلاط لزجه تولد کرده باشد رفع
کند و چون زنی بعد از حیض فرزجه ساخته بر دارد رحم
را از رطوبات فاسده عفنه پاک سازد و مستعد حمل گرداند
و سده بگشاید و بچه بیندازد و مشیمه بیرون آرد و شربتی
از وی یک درم تا دو درم است و مضرست بامعا و مصلحش
کثیرا است

سلخ الحیه بپارسی پوست مار و بترکی
ایلان قبوقی وبهندی کانچلی خوانند بهترینش بود
تازه بود که لونش سفید بود سرد و خشک
در اول چون با شراب بپزند و در گوش چکانند
درد گوش را نفع دهد و چون بدان مضمضه کنند
درد دندان را دفع کند و چون بسوزانند و سحق نموده بعسل
در چشم کشند باصره را قوی گرداند و چون بسوزانند
و با گره سرشته بر داء الثعلب لطوخ کنند موی
برویاند و چون در زیت اندازند و چند روز در آفتاب

کم نخند لیکن صاف کرده در چشم کنند غلظ اجفان را
سود مند آید **سلحفاة** بتازی سنگ پشت
و برکی بغه چناق و بهندی کچوه گویند چون بسوزند خاکستر آن را
در روغن مورد حل کنند نفع دهد و چون مطبوخ کنند صداع
را دفع کند و چون بدان مضمضه کنند قلاع را
زایل گرداند و چون [illegible] را النفع رساند
و خونش در دلش و پای مالند نقرس و وجع الرکبه
مفاصل را سود مند آید و چون [illegible] را
تشنج و کزاز مالند سود مند افتد و چون بیضه اش را
لطف دهد که سعال [illegible] مفید بود و چون در موضع [داشته باشم]
تگرگ بسیار شود لاک پشت را بر زمین
نهاده [illegible] و پایش را در هوا کنند و بگذارند
دیگر در آن موضع تگرگ نشود **سماق** بترکی توتوم
گویند بهندی [illegible] تازه بود طبیعتش سرد است
در دوم و گویند در اول و خشک است در سیوم
معده را قوت دهد و اشتها آرد و شکم ببندد
و قرحه امعا را سود مند آید و سیلان رطوبات
رحم را دفع کند

رحم را دفع کند و چون بکوبند و [illegible] ماکوک
با تیهو بزنند اسهال مزمن را النفع تمام دهد و چون
شب در گلاب بگذارند و صباح صاف کرده
در چشم کنند جرب و سبل و دمعه را که از نزلات
بود زایل کند و خارش و سوزش چشم را نیکو کند و چون
آب [illegible] تشنگی را فرو نشاند و غثیان صفراوی
را النفع رساند و چون با آن مضمضه کنند قلاع را
زایل گرداند و چون ده درم از وی در پنجاه درم
آب جوش دهند با خوردن آن تمام [illegible]
[illegible] کهنه را [illegible] آب ترب [illegible]
چشم طلا کنند جرب و اکال و سلاق را نافع
مند بود و چون آب آن را در چشم مجدور که شروع
شده باشد حل کنند ایمن گردد از آنکه آبله از
چشمش بیرون آید و چون برگش را کوفته بر شکم
اطفال ضماد کنند طبیعت ایشان را قبض کند
و [illegible] و مصلحش [illegible] است
سیسبان بتازی [illegible] گویند کم [illegible]

طبیعت را نرم کند و باه را برانگیزاند و از جای معده
کند و بخار و دخان متخیل کند مصلحش رب کتان
مخللست سمسم بتازی کنجد گویند
گرم است در میان درجه اول و تر است در آخر
و گویند در دوم باشد دیر گوارد و تازه بود
و هم وی القوی بود [illegible] عفن بود و محلل
خون [illegible] ضماد کنند از کبودی از ضربه
حادث شده باشد ببرد و طبیخ اش را نفع رساند
گزندگی مار را سود مند آید چون نقوع تخم وی را
بیاشامند حیض براند و بچه بیندازد و چون منقع کنند
منقع کرده بریان کنند غذای صالح دهد و دیگر
آرد وی لعوق خشونت حلق و سینه را دفع
کند و سعال را مفید بود و منی بیفزاید و باه برانگیزاند
و صول بطبیخ برگش قوی را [illegible] شود نرم و دیر از
کند سم الفار بتازی مرگ موش گویند
حجر موش در میان خمیر کنند و خلاف
بمیرد و هر موشی که بوی آن موش مرده شنود
هلاک شود

و معده را بد بود و بوی دهان
بد کند و [illegible] معده بود و اصلاح
آن بود که بریان کنند اندکی
و بعد خوردن [illegible]
[illegible] و قدری مربا بر سر آن خورند
[illegible] که از وی
[illegible] متوسط بود میان
[illegible]
[illegible] عارض شود [illegible] شراب [illegible]
دارو گرم [illegible] کتان [illegible] کند و مقدار [illegible]

هلاک شود مجرب سمک بتازی ماهی را گویند ماهی بزرگ
بالغ و هندی مچهی گویند سرد و تر است در اول
تولید بلغم و بتر بود و ترطیب بدن کند
و موافق معده گرم بود و طبیعت ماهی شور گرم
و خشک است در دوم خصوصا ماهی شور را کبود
و بر گزیدگی سگ دیوانه نهند سود مند آید و
مداومت کردن بر خوردن ماهی تازه موجب
حدوث بهق و برص ابیض گردد سنا مکی
بتازی [illegible] آنست که برگش چون برگ [illegible]
خورد و باریک بود و مایل بزردی طبیعت
آن گرم و خشکست در اول [illegible] گویند اخلاط
خام بیرون آورد گویند مصلح وی [illegible] بود و
[illegible] گویند [illegible] مصلح وی هلیله زرد بود
اخراج صفرا و سودا و بلغم کند و نقرس و
عرق النسا و وجع المفاصل را نفع بود [illegible]
و [illegible] در مطبوخ چهار درم [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
نفع [illegible]
[illegible]

سنبل و در نفوذ یکدرم و نیم تا سه درم
هندی جتاماسی گویند طبیعتش گرم است در اول و
خشک است در دوم و گویند در سیم حس بیشتر را
میل نماید جگر و معده و دل و دماغ را تقویت دهد
و قی و غثیان را دفع کند و بول براند و سنگ بریزد
و سده بگشاید و ضیق النفس و استسقای لحمی را سود
آید و درد سپرز را ساکن گرداند و گویند
دماغ را سود دارد و مضرت بگرده و مصلحش
کتیرا است و بدلش بوزن آن اذخر و گویند ساذج
سندروس و شربتش از و یکدرم است تا دو درم
صمغی است شبیه بکهربا اما از کهربا سخت تر است
و در دوا اندکی تلخی است گرم و خشک در دوم
چون کاه ربا العطش میل کاه نماید ضعف بگیرد و لعاب
براند و بخورش گوفته و بیخته که بخور زنند خون از هر
موضع که بیاید ببندد و شربتش از و یکدرم تا دو درم
با سکنجبین خون را دفع فرماید کند و چون دماغ را
بد و دخنه دارند نزله و زکام را سود مند آید
سورنجان بیخ گیاهیست مصری است که حلقه با لبعد
و در دلها در مرکی

درون و بیرون او سفید بود طبیعتش گرم است
در اول سیم و خشک است در اول دوم بلغم
را باسهال دفع کند و نقرس و درد مفاصل را نفع
دهد و خدر و فالج را سود مند آید و بر نقرس
ضماد کردن درد ساکن گرداند در قولنج و کرنشیار
ضماد کنند ورم را حل گرداند و تریاق جمیع
مفاصل بود صحت در نسخه غایر نیم درم از او
بکوبند و چهار درم روغن گوسفند کهنه یا روغن
گاو کهنه یا روغن کوهان شتر یا روغن پیه بط
یا روغن پیه مرغ خانگی سرشته و به شیشه کهنه کرده
تا نه مرتبه دهد و چون گوفته و بیخته تا آب اکلیل الملک
یا بابونه یا هر دو لطوخ کنند مفاصل عام را سود
دارد و مضرت بمعده و مصلحش قند و زعفران
و شربتش از و یک مثقال و بدلش بوزن آن تربد — و گویند درم مثقال
سفید مجوف سیتوب ماریست که به ترکی
سنک و هندی بلدی گویند چون که را البوزیدن
بر کرا جزنه درم بمرغ بر شکافی که در میان انگشتان
دست و پای نهاده طلا کنند نفع عظیم دهد سوسن
سازی گویند و اصلش مستعمل بود و در وف

الف گفته شد **سویق** نبق منع اسهال بکند و بنجبی را اثر کویند و در الف گفته شد **سویق الشعیر** بپارسی تلخان جو گویند سرد و تر است در اول تسکین دهد و تب و عطش را باز دارد و معده گرم را قوت دهد و درد سر را که از گرمی باشد دفع کند و مولد نفخ بود و مصلحش قند سفید **سویق الحنطه** بپارسی تلخان گندم گویند طبیعتش گرم و خشک است در اول صاحب نفخ کند مانند گردی و زیر گرده را طبیب بدن کند و حرارت را فرو نشاند و عطش را سود مند آید **سویق الارز** بپارسی تلخان برنج گویند با اعتدال نزدیک است تشنگی را فرو نشاند و معده را قوت دهد و دفع غثیان کند و شکم ببندد **حرف الشین شاهتره** بپارسی شاه تره گویند طبیعتش معتدل است در حرارت و خشک در دوم و چون آب تازه او فرو کشند حجیب را صاف سازد اخلاط های سوخته را کند

کنند و جرب و خارش اعضا را نفع دهد و بستره و ثول را نیز و حب [illegible] مضمضه کنند کوفته و بیخته از آنکه کرده و مقدار ربا خورد [illegible] و در مطبوخ چهار درم تا ده درم و در سفوف سه درم تا هفت درم **شاه بلوط** بپارسی بلوط بزرگ خوانند بهتر از بلوط بود طبیعتش در گرمی و سردی معتدل است و خشک در اول و منافعش نزدیک است بمنافع بلوط گفته شد **شادنج** نوعی حجر الدم و بپارسی شادنه گویند چون سوخته [illegible] الغنیه [illegible] در چشم حکاکه را نفع دهد و خشونت اجفان و ورم از آن دفع کند و بورتی چشم را سود مند آید و حبس الدم [illegible] و نفث الدم را سود دارد و طریق شستنش آن است که شادنج را کوفته و بیخته با آب [illegible] کنند و حلاوه کنند تا همچو [illegible] شود

پس در قرابه‌ها پس کرده اندکی اندک
آب ریزند و بدست بمالند تا آنچه لطیف
باشد همراه آب از قرابه بیرون آید و آنچه
کثیف بود در قرابه بماند پس در کاسه چینی
کنند و بگذارند تا بنشیند پس آب را
با احتیاط بریزند و شیر کاسه را بکاغذ سپید پاک
کرده در سایه تا آفتاب کند از زیر تا خشک
شود پس بار دیگر صلابه کرده بحریر بگذرانند
و نگاه دارند و جمیع چیزها را در روغن همچنین است
همین دستور شویند **شاهدانج** تخم بود در
القنب گویند و بپارسی تخم کنب گویند گرم و خشکست
در سیم تخفیف و تحلیل بدن کند و ریاح را
تحلیل دهد و مصلحش بود و حب بربالای کنند
خراسانی مکثر کرد و **شعیر** بپارسی جو و
بترکی اربه گویند طبیعتش سرد و خشکست
در اول و گویند در دوم و آب کشک
جوار دو اثرت

[illegible]

خوردن و خشکست و شربت تنهای صفراوی و دموی
را نفع دهد و حب بتخم کرفس و بادیان با پوست بیخ
بادیان و پوست بیخ کرفس تنهای بلغمی و سوداوی
را مفید بود و حب دفعش را با آب که اکلیل الملک
و پوست خشخاش در وی جوشانیده باشند بر سینه طلا کنند
ذات الجنب را سود دارد و لوزی و درد کف ملک را
فایده مهندس و مضرت بمثانه مصلحش انیسون است
شعر بپارسی موی و بترکی ساج و بهندی بال گویند
جرم موی آدمی را بسیر که پیکر کرده بر گزیدگی سگ دیوانه
طلا کنند نفع دهد و حب موی سوخته را زم سوده بریش‌ها
پاشند سودمند آید و حب بعسل بر قلاع کودکان بمالند
قلاع را دفع کند و حب بمرداسنگ لطوخ کنند
جرب و کلف را سود دارد **شقاقل** بپارسی زردک ترکی
خوانند طبیعتش گرم و تر است در سیم و گویند گرم و
خشک است در دوم باه را برانگیزاند و قضیب را قوت دهد

[illegible]

م حل کرده لطوخ کند خنوت و منخوت
سیه را به کرد و شیر لسبنه زانکه ... شبیح همان
نی ماهی گویند مثل نبض ... سفید البلس بود طبیعتش
ر و خشک در اول حجر السورید لسوی و در چشم
ماص را ببرد و نقف داد رطوبت چشم کند و بان را
... شونیز بود حبة السودا و بپارسی سیاه دانه
ی کلاد وجی گویند طبیعتش گرم و خشک در سیم
ع بلغم کند و ریاح غلیظ را تحلیل دهد و حب
ید و به سیرد و بول اطفال که بالغ نشده باشند
شبه ضماد کند ورم طحال را سود مند آید و چون با آب
طلا بر شکم طلا کنند کرم های دراز
حب القرع را بیرون آرد و چون نقف داده
ید و در لفته کنیو لسنه زبان ... بدماغ دارند
ام سر درا سود دارد و چون طبیخش بعد سه ...

وادرار بول کند و شربتی از دو تا سه درم است و بکوبت
بشن و مصلحش عسل است شقائق النعمان بپارسی
لاله صحرائی گویند گرم و خشک در اول و گویند گرم و
تر است در دوم حجر البلق را در چشم کنند ماص را
ببرد و امیر را بیرون آرد دهد منع نزول آب
کند و چون در چشم اطفال کشند حدقه ایشان را سیاه
گرداند و چون با ... درم از تخمش تا آب برد
شک ملک مانند بهق الیض را سود مند آید جحوبیت
سم الفار است و کشنده شد شلجم بپارسی شلغم
گویند طبیعتش گرم است در دوم و تر است در اول
غذای لشیار دهد و سینه را از گیهد کرد اند
و منی بیفزاید و باه برانگیزاند و اشتها آرد و مولد نفخ و
و مصلحش ... است شمع بپارسی موم گویند
بهترین سفید رنگ بود و خوشبوی بود که از زو لوی
... آید با اعتدال نزدیک است چون در روغن بپزند

رسا

کرده بهم آرم سب شامند فالج و لقوه را نفع
و خشک کرده نوشانند زیرا اند و درد کرده
و رحم را بود دالو و ادرار بول کند و حیض
براند و تنقیه بلغمی و سوداوی را اموالی هم و حب ترم
سوده و محوی افعی با جرشته رود کی ضماد کنند نیک
بهق و برص را کیرد انر و شربتی از وی دو درم تا سه درم
شوکران مار سیب نقث برد و گویند طبیعتش سرد
و خشک است در سیم و گویند در چهارم و صورتش
مثقال از وی مبتلا کند عقل را بکلی زایل
گرداند و احداث تشنج و خناق کند و علاجش
قی و شراب صرف کنند **شیطرج** هندی حبه و
جرع گویند طبیعتش گرم و خشک است در دوم و
گویند در سیم و صحیح نگویند و به برص و به بهق که برکشند
طلا کنند جرب و بهق را نفع دهد و سعفه و قوبا را
دفع کند

[illegible]

دفع کنند و سپرز را بگدازد و عرق النسا و وجع المفاصل را سودمند آید
و چون از کون خود آویزند دانه و دندان را مالی کند **شبیح** بسیار سی
در هند ترک گویند طبیعتش گرم و خشک است در سیم و گویند گرم است در دوم
و خشک است در اول و چون دو مثقال از وی کوفته و بیخته با شیر تازه
خورند کرمهای دراز و حب القرع را بکشند و چون بسوزند و خاکستر
روغن با جلم طلا کنند داء الحیه و داء الثعلب را نفع دهد **شیلم**
و آن دانه های صلب کوچک بعضی سیاه و بعضی سرخ که در میان گندم باشد
طبیعتش گرم و خشک است در اول و گویند در دوم ملطف و محلل و
جالی و مسکن است **شیرج** دهن الجلت است **شبیر** گویند
شیرخشت طبیعتش معتدل است اما معتدل و در اسهال صفرا اقوی است
از ترنجبین **شوف الصادقایون** گرم و خشک است در چهارم حیض
بیارد و چون بخورند و قولنج بکشد و چون در میان خرقه صوف بنهند
و بآب که بالند جار و قوا بکشد و چون بوزن نمک بخته
در حمام بمالند حکه و جرب را نفع دهد و چون بمثل حنا مخلوط آمیزند
و بر بالا طلا کنند دانه ها را سودمند آید و سه مثقال از وی بکشند
باید و مداوای نفع و آب گرم و روغن کنجد و نوبار روغن بادام
کنند **صبر** بهترین سقوطری است طبیعتش گرم و خشک است در دوم و گویند

وگویند در سم تنجبین مصدع کند و بادها بشکند
و صفرا و بلغم براند و سده بگشاید و جرب
و خارش و بورش چشم زایل گرداند
و باجره را قوت دهد و چون نایب کنند با
کانوده بر بواسیر ضماد کنند بواسیر را خشک
سازد و چون ناشسته بی اسهال بسته کند
و چون مشغول کنند قوتش نقصان پذیرد
و از طبیعت دوایی بر اول آید و شربتی از دو
یکدرم تا ۵ درم است و گویند یکمثقال تا ۵
مثقال و مضرت با معده و مصلحش کثیرا است

صدف بهندی سیپ گویند طبیعتش سرد
و خشک است در آخر دوم چون بسوزند
و باب الکلیل الملک با بابونه ضماد
کنند وجع المفاصل را سود دهد آید و چون
بر جراحات خبیثه پاشند نفع دهد و چون
در آب گشنیز تر حل کرده بر پیشانی بر طلا
کنند رعاف را دفع کند و حب ...

لعبان

لعبان قرص حب حنه بر داء الحیض بگشاید

صعتر فارسی اوشه گویند طبیعتش گرم و
خشک است در سیم چون طبخش با شربت سکنجبین
خورند علت سپرز را نفع دهد و بول براند
و حیض بگشاید و حیات و حب القرع را
بکشد و بادها را بشکند و نارنج چشم و حب ...
را ببرد و معده و امعا را از اخلاط غلیظ پاک گرداند
و شربتی از دو نیم مثقال تا یک مثقال است

صمغ فارسی ... و بهندی گوند خوانند بهترین عربی
بود و علامتش آن باشد صاف و سفید و شفاف
بود و چون در آب گداخته شود ... طبیعتش
بقول اصح معتدل است بر فه گرم را نفع دهد و
آواز صاف گرداند و خشونت حلق و سینه
را ببرد و حدت ادویه را دفع کند و مضرات
... و مصلحش کثیرا و بدلش صمغ بادام
و شربتی از دو یک مثقال تا ... مثقال است

صندل ابیض فارسی صندل سفید گویند و بهندی چندل گویند

طبیعتش سرد و خشک در سیم [illegible] و خفقان
گرم را نفع رساند و بواسیر و وجع المفاصل
را دفع کند و دل و دماغ را قوت دهد
تشنگی را زایل کند و ورم [illegible] و مضرت سینه و
مصلحش نبات است **صندل احمر** پارسی صندل
سرخ گویند و بهندی رکت چندن گویند طبیعتش
سرد و خشک در دوم اورام گرم را تحلیل
دهد و طبیعت را قبض کند و [illegible] را [illegible] گرم را
صوف پارسی پشم گویند و بترکی یونک خوانند
گرم و خشک در اول [illegible] پشم را بسوزند و [illegible]
کرده بر جراحت باشند جراحت در هم
آید **صوف الضان** پارسی میش و بترکی
[illegible] و بهندی بهیر گویند گوشت او گرم و تر
از گوشت [illegible] بود و غذا [illegible] دهد و گوشت بره
از گوشت میش بهتر باشد **ضبع** پارسی
کفتار و بترکی [illegible] هر که دندان او را
با خود دارد [illegible] سگ نگزد و سگ بانگ
نکند

نکند و هر که بواسیر دارد نشسته باشد چون گوشتش را
میل نماید نفع تمام یابد و هر که زهره او را در
چشم کشد با جرم اشیا قوت دهد و هر که
[illegible] با عرق النسا و با وجع الورک و با وجع
المفاصل او را نشسته [illegible] حیض [illegible] نشسته بود
منفعت آید و هر زنی که حامله نمی شود پوستش را
در شکم [illegible] بندد بچه او را نگاه دارد و نگذارد که
[illegible] او [illegible] و هر مخنثی که [illegible] پیکان [illegible] را
سوخته در روغن زیت حل کند و صبح و شام [illegible]
در مالد خارش او را فوت شود و او علت
[illegible] باشد و هر موی که [illegible] مقعدش را سوخته
بروغن زیت [illegible] و مالد علت [illegible] پیدا کند
ضب پارسی سوسمار گویند چون [illegible] را
[illegible] کلف [illegible] طلا کنند نفع دهد و چون
نرم سوده در چشم کشند بیاض را ببرد **خزع**
پارسی [illegible] بنات الارض گویند [illegible] حیوانات
حیوانات [illegible] گوسفند [illegible] طبیعتش سرد

اگر [illegible] کفتار را با خود دارد
[illegible] او را زیاد [illegible]
او را [illegible] کند [illegible]

وخشک در اول با که قدرت دارد های گرم
خورند مار و دارنعده بگدزد و منفعت آن آنست که
بر درد مالی کرده خورند و دار پیشر کنند
خرب مار سیه یخول گویند شوربایش ضیق النفس
وبحة الصوت را نیکو دهند آب و خونش چون
طلا کنند لوسی و وجع المفاصل را نفع دهد
دفو با وکلف را زایل گرداند صفدع
مار سیه لکلک وغوک و وزغ و بنز را لقه و بهندی
مینڈک خوانند چون بسوزند و خاکستر آن را بر موضعی
باشند که خون از وی رود و اب خون را بندد و چربی
خوکش را به مورچه و قدری زن در موضعی که
موی ش را کنده باز دشنیده باشند طلا کنند دیگر
نروید

صحح الناسخ

والله اعلم

حرف الطاء طاوس بهندی مور گویند طبیعتش گرم وخشک است
در اول چون لحمش را صبر کنند باه را بر انگیزانند و بیهشتش نیز همین
عمل کند و چون زهره اش را با عسر که طلا کنند کزیدگی جمیع جانوران را
نفع دهد چون سرگینش با ایله ضماد کنند دفع کرده اند و چون
استخوانش سوخته و نرم سوده بر کلف طلا کنند سودمند
آید و چون طعامی که در وی زهر باشد ببیند فریاد بر آرد
طباشیر بهندی بنسلوچن گویند بهترینش سفید و سبک بود
که زود نرم گردد طبیعتش سرد و خشک است در سیم و گویند در
دویم شکم بربندد و تبهای حاده را نفع دهد و تشنگی فرو
نشاند و قی و غثیان باز دارد و حرارت را دفع کند و
ضعف دل و خفقان را سودمند آید کرب و اندوه را مفید بود
شربتش از یک درم تا دو درم مضر است بشش و مصلحش
مصطکی است طحلب بپارسی کشن جوی گویند طبیعتش سرد است
در سیم و تر است در دویم چون بر پیشانی طلا کنند رعاف
را دفع کند و چون بر ورم گرم و نقرس گرم و وجع المفاصل گرم
کند را سودمند آید طحال بپارسی سپرز و بهندی تلی
و بهندی تلی گویند بهترینش آن بود که از حیوان فربه گیرند
طبیعتش گرم است در اول گویند سرد و خشک است در دویم
شکم بربندد و خون سوداوی افزاید و مصلحش روغن

وسرکه کبر است طراثیث وطرثوث نیز گویند طبیعتش سرد
وخشک است در اول و گویند در سیم جگر و معده را قوت دهد
و شکم را ببندد و نزف الدم را سودمند آید و مضر است بسپرز و
مصلحش انار است طرخون لغة بربری است بستانی بود طبیعتش گرم
وخشک است در دوم گویند سرد و خشک است در اول چون
پیش از داروی مسهل بخایند بسبب تخدیری که دارد طعم
دارو را فهم نکند و موجب قی نشود در حلق و تشنگی آرد
وقطع شهوت باه کند و مصلحش کرفس است طرفا درختی گز است
بارش را بعربی ثمرة الطرفا گویند و عذبه نیز خوانند و
بپارسی گز مازو گویند گفته شد طلق بعربی کوکب الارض
گویند سرد است در اول و خشک است در دوم چون نیم مثقال
از محلولش میل کنند طبیعت را قبض کند و خون ببندد و سنگ
گرده و مثانه بریزاند و چون باب حسان الحمام طلا کنند ورم
تدبین و ورم خلف اذنین را نفع دهد و مضر است به سپرز
و مصلحش کثیرا است طلق حل کردن چنین کنند که با سنگ ریزه (کثیرا آمد)
چند روز در خریطه کرباس درشت کرده در آب نیمگرم اندازند
و باهستگی بجنبانند تا حل شود بعد از آن در آفتاب خشک
سازند و نگاه دارند و گفته اند که چون طلق را با بیخ ترب در
خریطه کرباس کرده بمالند حل شود طیهوج بپارسی تیهو

وبترکی

وبترکی پودنه خوانند فربهی بود که در زمان خریف
گیرند طبیعت او باعتدال نزدیکست غذای صالح دهد و شکم
را ببندد و ناقهین را نافع بود طبیب العرب ماهی خرد است گفته اند
طلیوث بپارسی موزه دوزک خوانند و آن حیوانیست
سرخ رنگ که بر و نقطهای سیاه بود از ذراریح خردتر
باشد در وقت انگور بر خوشه انگور نشیند در خاصیت
بذراریح نزدیکست طین حکمت بپارسی گل حکمت گویند (بذراریح)
صفتش آنست که بگیرند کاغذ [illegible] نیم من نمک شب در آب
گذاشته صباح بدست بمالند تا حل شود صاف کنند و
چهار من گل را بدو [illegible] پاک کوفته و بیخته و چهار یک موی
سر آدمی که مقراض کرده باشند مثلث [illegible] اسب بیخته اضافه
نمایند و بدست بمالند تا نیک بهم سرشته شود و عملوها
کرده بگذارند تا خشک شود هرگاه که خواهند بکوبند
و بیزند و با آب صافی خمیر کرده بکار برند طین مختوم
بپارسی گل مختوم گویند بهترینش آنست که از وی بوی شبت آید
نزدیک دهان برند بلب چسبد گل سرخ رنگست بغایت
املس و از [illegible] بخیره آرند گویند در آن زمین قطعا هیچ
نبات نیست طبیعتش نزدیک است باعتدال چون بشیر تازه
میل کنند دفع ضرر جمیع زهرها کند چون بشیره

خرفه یا شربت انجبار خورند نفث دم و سحج و دوسنطاریای
کبدی و معوی را سودمند بود دل و دماغ را قوت دهد
شربتی از وی یک درم تا دو درم است طین ارمنی بپارسی
گل ارمنی گویند گلیست سرخ رنگ که بتبریز آورند و اسحق
گوید سرخیست که بسیاهی زند و مذاق را بگیرد و بر زبان بچسبد
طبیعتش سرد در اول است و خشک در دوم گویند سرد
و خشکست در اول چون بشربت انجبار حل کنند خون ببندد
و طاعون را نفع دهد و نزله و ضیق النفس را سودمند
آید و ریش رطب را خشک گرداند و تبهای وبائی را
نافع بود شربتی از وی نیم مثقال تا یک مثقال طین قبرسی
گلیست گلگون که چون بشکنند بمالند سرخی پدید آید
چون بشکنند در او رگهای زرد باشد طبیعتش سرد و خشکست درونش
در اول چون بگلاب و سرکه گل طلا کنند شکستگی اعضا را
نفع دهد چون دو درم از وی تا سه درم بخورند نفث و سحج
و نفث الدم را دفع کند و دوسنطاریای کبدی و معوی را
سودمند آید طین فارسی بپارسی گل سرشوی گویند بهترینش
آن بود که سرخ رنگ باشد طبیعتش سرد و خشکست در اول
چون باب کشنیز تر یا لعاب اسبغول طلا کنند ورمهای دموی
را سودمند آید حرف الظاء ظلف المعز بپارسی سم بز

وبترک

و بترکی اچکو طیاغی و بهندی بکری کهر گویند طبیعتش سرد و خشکست
در سیم چون بسوزند و بسرکه طلا کنند داء الثعلب و داء الحیه
را نفع دهد چون بشراب سرشته بر گزیدن جانوران نهند
سودمند آید و چون بعسل و آب یا بوره ضماد کنند نقرس و
وجع المفاصل را موافق آید ظلف النفیس بپارسی سم بکر گوسفند
طبیعتش طبیعت ظلف المعز نزدیکست چون بسوزند و بعسل
سرشته دهند علة البول فی الفراش را دفع کند چون بسوزند
اطفال و عسل سرشته بر شکم ضماد کنند قولنج بگشاید و
بلغم و چون در خانه دود کنند مار بگریزد حرف العین
عاقرقرحا طبیعتش گرم و خشکست در سیم چون بکوبند و بپزند
و بعسل سرشته حمیل کنند صرع را نفع دهد و باه برانگیزاند و
و فالج را سودمند آید و بلغم را از گلو دفع کند و استرخاء
زبان را مفید بود چون در سرکه شب عاقرقرحا را در وی گذاشته
باشند صباح صاف کرده بنیم گرم غرغره کنند درد دندان را
ساکن گرداند شربتی از وی دو درم تا سه درم است
عجم الزبیب حب زبیب است گفته شد عبهر نرگس گفته شد عدس
بهندی مسور گویند معتدلست در گرمی و سردی و خشکست
در دوم قشرش سرد است در دوم گویند در اول خشکست
در سیم چون بر خورد نشر مرد و مت نماید تا یکی چشم

آرد و احداث رياح كند و دير هضم شود و تشنج و سپرز را
بد بود چون با سويق بر نقرس و وجع المفاصل طلا كنند نفع
دهد جرمش طبيعت را قبض كند و آبش براند و مولد سودا است
مصلحش گوشت فربه عسل الخل بهندی نيش سفيد شير بن جو [illegible]
ربيع بود طبيعتش گرم و خشک است در درجه سيم رطوبات را از
قعر بدن جذب كند و اخلاط را عفونت نگاه دارد چون
با قسط ضماد كنند كلف را ببرد چون بر سر مالند شپش را بكشد
چون با شبت بسر بزند و بر قوبا طلا كنند نفع دهد و چون
نمك اندرانی سوده آميخته نيم گرم در گوش چكانند
درد گوش و [illegible] را دفع كند و چون با عسل در آب حل كرده
كند سينه را از اخلاط غليظ پاك گرداند و باه برانگيزاند
و مفلوج را سودمند آيد چون كف نا گرفته با آب عنب [illegible]
شكم براند و چون بسيار خورند قی و غثيان آرد و اصلاح
[illegible] بجوش و حماض اترج [illegible] و امثال اينها
شربتی از وی [illegible] تا ده مثقال عصفره بپارسی [illegible]
و جعوك و بر [illegible] و بهندی [illegible] طبيعت او گرم
و خشک در درجه سيم باه برانگيزاند و استرخای و فالج را سودمند
آيد و سوء القنيه و استسقا را نفع دهد عصارة المامیثا
بپارسی شياف ماميثا [illegible]

بارشه طبيعتش سرد و خشک است در اول و ورم گرم را تحليل دهد
و در چشم را سودمند آيد مرائی ساختنی آنست که آبش را
بگيرند و بكوبند تا غليظ شود پس شيافها سازند [illegible]
و در سايه خشك سازند نگاه دارند عصارة الخشخاش
افيون گفته شد عصارة القرظ اقاقيا گفته شد عظم بپارسی
استخوان و بتركی سونگك و بهندی هاد گويند طبيعتش
سرد و خشک است در درجه دوم چون استخوان آدمی را بسوزند
و بكدرم از وی بكلاب ميل كنند صرع را سودمند آيد و نقرس
و وجع المفاصل را نفع دهد چون بماء الشعير سرشته بر زنان
آيد طلا كنند نافع بود چون يك مثقال خاكستر استخوان نكه را
بر پنج مثقال [illegible] بخورند باه برانگيزاند چون خاكستر
استخوان [illegible] را بشربت انجبار ميل نمايند قطع نزف
دم كند و مانع اسهال شود چون دندان آدمی و باد
را است هر كه در زير سر خفته بهند بيدار نشود مادام
كه از زير سرش بر ندارند و چون دندانها كه از جانب
[illegible] پهلوی راست مرد ببندد باه را قوت تمام دهد
و قضيب سخت گرداند چون دندان [illegible] و باه بركند
مصروع ببندد نافع بود عفص بپارسی مازو بهندی
ماجو نقل [illegible] سبز بپارسی [illegible] بود طبيعتش سرد است

٤٨٠

در دوم گویند در اول وخشکست در سیم گویند در
دوم چون در طبیخش نشینند خروج مقعده را نفع دهد
دفع سیلان رطوبت رحم کند چون تخم سوده بسرکه
طلا کنند جرب و نمله و قوبا را سودمند آید چون موی را
بآبی که در وی جوشانیده باشند بشویند موی را سیاه کرداند
عقیق بهترینش سرخ و شفاف بود طبیعتش سرد و خشکست
در اول چون بسوزند و بسایند و هر روز نیم مثقال
از وی با پنج مثقال شربت سیب ترش فرمایند ضعف دل را
نفع دهد و خفقان را دفع کند و چون مقدار یک ارزن
بر بیخ دندان پاشند دندانها را محکم کرداند چون بعضو
پاشند که از وی خون رود خون را بر بندد عقرب بپارسی
کژدم و بترکی چیین و بهندی بچهو گویند بهترینش آن بود که نر
باشد علامت نر آنست کی ضعیف و لاغر بود نیشش سطبر
باشد علامت ماده آنکه فربه و بزرگ و نیشش باریک بود
طبیعتش سرد و خشکست در اول چون عقرب را بسوزند
و صلایه کرده بچشم کشند ضعف
باصره را قوت دهد طریق سوختنش آنست که شیشه
سطبر باشد در گل حکمت گیرند و عقرب را در درون
آن کنند و شب در تنور تافته نهاده سر تنور را بپوشند

وصباح بیرون

وصباح بیرون آرند عقاقیر که بپارسی شراب و بترکی جعبرو و بهندی
مد گویند سمراست گفته شد عقاب طبیعتش گرم و خشکست در اول
چون زهره اش در چشم کشند نزول آب را نفع دهد و روشنائی
بیفزاید عقعق بپارسی عکه خوانند طبعش گرم و خشکست در
اول کیموس بد دهد سرگینش برص را سودمند آید عکر
الزیت بپارسی دردی زیت گویند طبیعتش گرم و خشکست در
اول گویند در دوم چون با روغن سیر بر طلا کنند سودمند
آید چون در چشم کشند منع نزول آب کند علق بپارسی زلو
و بهلوک و بهندی جونک خوانند چون بر سعفه و نمله گذارند چون
فاسد بکشند و نفع تمام دهد عنب بپارسی انگور و بترکی اوزم گویند
طبیعت پوستش گرم و خشکست و تخمش سرد و خشکست در دوم
طبیعت لحمش گرم و ترست در اول آبش غذای نیکو دهد و بدن
فربه کند و باه برانگیزاند و سینه و شش را موافق باشد تشنگی
آرد و اصلاحش با آب انار میخوش کنند عنب الثعلب بپارسی
انگور روباه و انگور شغال و سگ انگور و بهندی مکو خوانند
طبیعتش سرد و ترست در اول و گویند در دوم گویند گرم
و ترست در اول چون آبش را با روغن گرم ضماد کنند سودمند
آید چون غرغره کنند درد گلو را دفع کند چون عصاره او را
در چشم کشند باصره را قوت دهد چون زرنب بردارد

حیض بند کند و شربتی از وی دو مثقال تا سه مثقال است و مضر است بمثانه
و مصلحش قند است و بدلش آب عناب نزدیک اطبا و عبد الله چوب آبنوس را بپاشانند در چشم
حدت گرمی را کم کند و اندر سرفه و ضیق النفس را نفع دهد
کرده و مثانه را سود مند آید و خشونت حلق و سینه را ببرد
و حصبه و جدری [illegible] اسود دارد چون عناب را با خسته
بکوبند و بپزند و هر روز دو مثقال بخورند قصه معا را
[illegible] بود و خون دو مثقال بخورند و خسته آن [illegible]
[illegible] طبیعت را محکم گردانند
و شربتی از وی [illegible] **عنبر** بهترین سفید بود
که اشهب گویند بعد از آن ازرق که فستقی خوانند
بعد از آن اصفر که خشخاشی [illegible] طبیعتش گرم است
در دوم و خشک در اول مقوی [illegible] جوهر
[illegible] بود و درد معده سرد و بادهای غلیظ را
دفع کند و دل و دماغ را قوت دهد و شربتی
از وی یک دانگ تا دو دانگ است **عود**
هندی اگر گویند بهترین آنست که سیاه و سخت
و گران بود و خوش [illegible] اندازند در آب بنشیند
و زود کوفته نشود و در وی سپیدی [illegible] نباشد
طبیعتش گرم و خشک است در دوم [illegible]
بخاید

۷۰

بخایند سده‌ها بگشاید و بادها بشکند و بوی دهان
خوش کند و حشا و اعصاب را قوت دهد
و معده را از رطوبت عفن پاک گرداند و شکم
ببندد و در وسنطاریا سود مند آید
و شربتی از وی [illegible] درم تا یک درم است و مضرت
بسفل و مصلحش گلاب است **عود البوح** و جشت
و کعشه شود **عود البلسان** گرم و خشک است در
سیم عرق النسا و صرع را سود مند آید و سدد
و ضیق النفس را نفع دهد و چون بخور کنند
[illegible] رطوبت رحم کند و شربتی از وی نیم
مثقال است و مضرت با معا و مصلحش کثیرا است
[illegible] غافث پارسی گل طلم گویند
طبیعتش گرم است در اول و خشک
در دوم درد جگر و صلابت سپرز را نفع دهد
و [illegible] و تبهای [illegible] را سود مند آید
و بول و حیض براند شربتی از وی نیم مثقال است
غار درخت حب الغار است و کعشه [illegible]

عود البلسان

هش است و معنی هش آنست که
چون حل کنند او را مالند اجزاء
آن از هم فرو ریزد

غاریقون بیخی است سفید سبک سست که بر حول
درخت کالیند آید شود و فتیله نکرده طبیعتش
گرم است در اول و خشک در دوم
محلل و مقطع اخلاط غلیظه و مفتح سده و
مسهل صفرا و بلغم و سودا بود و حصا را
از فضلها پاک کند و عرق النسا و نقرس
و صرع و وجع المفاصل و ضیق النفس را سود
مند آید و تفاهی مرض را سود دارد و سنگ
گرده را بریزاند و درد لب را دفع کند
و قولنج ثقلی را بگشاید و شربتش از وی نیم درم
تا یک درم است غبیرا بپارسی سنجد و
وجوب داند و بترکی جکده گویند طبیعتش
سرد است در اول و خشک در دوم
شکم را ببندد و فرسایش کرد را بندد و
مضر است بمعده و مصلحش فانیذ است
غبار الرحی بپارسی گرد آسیا گویند تحفف بعضه
چون با آب کنند و بر پیشانی طلا کنند

رعاف

رعاف را دفع کند و فضلات را بکند الا که
در دماغ بماند غرب بپارسی درخت
بید گویند طبیعتش سرد و خشک در اول
و برگ و پوست و عصاره او همه قابض
مجفف اند و چون بکنند پوستش چون ببرگه
طلا کنند قلع ثالیل کند و صمغ طبیخ بیخ با قشر
با رکش را نطول کنند نقرس و وجع المفاصل
را نفع دهد و خوارش را دفع کند غژی بپارسی
ابریشم گویند آنچه از پوست کاو و لطا بر
آن سازند گرم و خشک بود در اول
و آنچه از ماهی گیرند و از آتش بکشند و مطلق
ابریشم مجفف و مقوی بود و ابریشم ماهی را چون
در مراهم فروح دخان چسبند سود مند آید
غزال بپارسی آهو نر که کیک و بهندی هرن
گویند چون بشکافش گوشت و بچه بسر که ضماد
کنند ورم بلغم را بکند الا غوک صفدع است
و گفته شد حرف الفاء فانیذ بپارسی

یابند گویند بهترینش آن بود که زرد و تند
نخود بنشیند طبیعتش گرم و خشک است
درد دم شکم را نرم و البواسیر را دفع
کند و سینه را نیکو بود **فاغیه** بپارسی گل
حنا گویند نیک است ما غندال چون در
میان جامه صوف نهند جامه را خوشبوی
گرداند و دفع ضرر خوره کند **فاخته** بهندی
[illegible] گویند گوشتش گرم و خشک است در اول حذر و
فالج را نفع دهد **فاوانیا** بپارسی عود صلیب
گویند طبیعتش گرم و خشک است در دوم
چون از گردن طفل آویزند از صرع ایمن گردد
و اگر صرع دارد شفا یابد نفع دهد **فاره** بپارسی
موش گویند و نیز [illegible] سنجاب و بهندی [illegible]
و چون موش را بکشند و بر [illegible] نهند
نفع تمام دهد و چون بگزد [illegible] عفونت [illegible] نهند
سودمند آید و چون بجوشانند و در آب
نشینند عسر البول را نافع بود و [illegible]

را

را بر [illegible] البول مالند قطع [illegible] البول کند **فاره**
البیش [illegible] موش [illegible] کنند **فجل**
بپارسی ترب و بهندی مولی گویند طبیعتش
گرم است در اول و خشک است در دوم
بول براند و [illegible] نرم گرداند و ادرار
شیر کند و سده [illegible] را سودمند آید و درد
گرده و مثانه را نفع دهد و [illegible] از
و چون دو درم از آب تخمش میل کنند سنگ
گرده و مثانه بریزاند و آب فشرده برگش
بسکنجبین [illegible] آرد **فربیون**
فربیون شیره درختی است [illegible] ماند که
دهان را ببندند [illegible] را و دردهای [illegible]
و [illegible] طبیعتش گرم و خشک است
در چهارم [illegible] و [illegible]
طلا کنند نفع دهد و چون از وی [illegible]
لقوه و فالج را نافع بود و اعصاب و مفاصل
را از فضله بلغم پاک گرداند و درد پشت

[illegible]

۲ تا ۳ روز
وبرون را دفع کند و شربتش ۳ درم از وی در
کشنده بود واز بردن معده واعصاب
و لدغ شکم و فواق و اطلاق با فراط
و علاجش بدوغ و آب انار ترش
کنند **فراسیون** بپارسی گندنای کوهی
گویند طبیعتش گرم است در اول
و خشک در دوم سده جگر و سپرز بگشاید
و سینه و شش را از فضلات بلغمی پاک گرداند
و حیض براند و ضیق النفس را سود دهد آب
و درد بلور النفع دهد و مضر است بعصب
و مصلحش سنبل است و شربتش از وی نیم
درم تا یک درم است **فرصاد** توت است
و گفته شد **فرفخ** بقلة الحمقا است گفته شد
فرخ الحمام بپارسی کبوتر بچه گویند
گرم و خشک است در اول درد پشت
را که از اخلاط غلیظ بود دفع کند و گرده
را قوی کند و باه برانگیزاند و سریع

العفونت

۴

العفونت است و مصلحش سرکه و کشنیز بود
فستق بپارسی پسته گویند طبیعتش گرم و
خشک است در دوم سده جگر بگشاید و معده
برانگیزاند و سرفه بلغمی را نفع دهد و بوی دهان
خوش گرداند و مغص را مفید بود
و نفوخ بود بیرونش تشنگی نشاند و
و نفخ باز دارد و شکم ببندد **فقد** بپارسی
تخم و بیخ گوهی و سپیدی اند کو بها با عتدال
نه دیگیست دل را قوت دهد و عبر بول
را سود دهد **فطراسالیون** بپارسی
تخم کرفس کوهی گویند طبیعتش گرم و خشک است
در سیم و منافعش زیاده بر منافع کرفس بستانی
است و شربتش از وی دو درم تا سه درم
بدلش نیم وزن آن انیسون **فلفلمویه**
بپارسی بیخ درخت فلفل گویند طبیعتش گرم
و خشک است در اول قولنج امتلائی و بلغمی
و قولنج را سود دهد و بادها را بشکند

مغنیاست ... را بتسکین
ودرمان ... بود و علق را از
... خرجب

و لولی را نیکو گرداند و باه برانگیزاند
و چون بر کله طلا کنند ورم سپرز را تحلیل
دهد و شربتی از وی یک مثقال باشد و مصلحش
و بدلش بوزن آن دار فلفل است **فلفل
ابیض** پارسی فلفل سفید گویند طبیعتش
گرم است در سیم و خشک است در دوم
شربتش نیم مثقال از وی کوفته بیخته کرده بزنند
و فندق با والعسل از عقلش ... بهتر
طعام را هضم کند و اشتها آرد و ورم
سپرز را نفع دهد و بول و حیض براند
و طبیعت را نرم گرداند و مرضهای بلغمی
و سوداوی را مفید بود و مضر است بگرده
و مصلحش عسل است **فلفل اسود**
پارسی فلفل سیاه گویند و بهندی مرچ و بهندی
مرچ گویند طبیعتش گرم و خشک است در چهارم
بلغم لزج را دفع کند و اعصاب را گرم
گرداند و چون با زفت آمیزند خنازیر را
تحلیل دهد

تحلیل دهد و چون با نطرون طلا کنند بهق را
زایل گرداند و چون با پیاز و نمک ضماد کنند
داء الثعلب را سودمند آید و شربتی از وی یک مثقال
تا دو مثقال است **فنجنکشت** ذو خمسة اوراق
و کفه ... گویند **فوفل** پارسی سپاری گویند سرد و
خشک است در دوم طبیعت را قبض کند
و اعضای سست را محکم گرداند و دهان را
خوشبوی کند و دل را قوت دهد و ورم
والتهاب چشم را مفید بود شربتی از وی
یکدرم تا دو درم است **فوتنج و فودنج**
هر دو بودنه عربی را گویند و فوتنج نوعی
بود جبلی و بری و نهری و بهترش جبلی است که
خوشبوی و تازه و سبز بود طبیعتش گرم
و خشک است در سیم تلطیف ماده و ادرار
عرق کند و چون سه مثقال از طبیخش با دو
مثقال عسل شیرین کرده و یک مثقال نمک در وی
حل کرده نیم گرم بیاشامند فضولات را ک

فودنج کشمیری وبه

که در معده بود لوق برون آرد و حبس بواسیر
و بچه بیندازد و نشسته بس از وی یک مثقال باد و مثقال
است و مضرست بامعا و مصلحش کتیرا است
فوه بپارسی روناس و بترکی روین خوانند
طبیعتش گرم و خشک است در اول چون دو درم
از وی بجوشانند و صاف کنند و به مثقال
عسل شیرین کرده نیم گرم رغبت دهند عرق
النسا و وجع الورک و استرخاء اعضا را
نفع دهد و مضرست بسپرز و مصلحش انیسون است
فنجنکشت سنداب است و کاویه فیلزهرج
درخت حضض است و ثمره وی مثل فلفل است
و حضض عصاره اوست طبیعتش باعتدال
نزدیک است چون طلی بر کشی را اماس بنشاند
لوك و حضض بر اندر و برقان را نفع
دهد و در بینی زکام را دفع کند فیروزج
بپارسی پیروزه گویند سنگیست لوزی
کفته است طبیعتش سرد و خشک در ا

فیروزج معرب پیروزه و هو حجر ازرق معروف ... و جیدش ... آبی ... افضله الیشا بوری ... والذی ... الفی ... تقویت البصر و یمنع ... باه بالبس ... و الظلمه العین و النفوحیه ... النفع حاقوعن الکروهات ... لذا ... والله ...

حکی لو

٧٥

چون بوده در چشم کنند بیکوری را ببرد و
دود آنرا نیز و قبیل فرو دهند دل را قوة تمام
دهد قیلب بپارسی ببل و بهندی بانی گویند
چون دندانی را که عاج خوانند نرم بوید
که بر پشت طبیعت را نقض کند و حافظ را قوت دهد
و چون زنان هر روز ... درم
عاج بوده را ماده الحیات ...
مرد باد ... کند ... گردد و چون
سه کس فیلت را بعسل فرزند
زن بخورد بر دالوه ... السن نفع
حرف القاف قاقله بهندی الاچی گویند
طبیعتش گرم و خشک است در دوم و گویند
در سیم تقویت معده کند و شکم بندد
و مواد را تحلیل دهد و قی و غثیان
باز دارد و دستی ... در جگر را سود
مند آید و چون هر روز دو درم ...
خورد ... را مفید ... و ...

... ...

٧٦

ومثانه بیرانند وفواید ومنافع فاوله که اند مزاج
ومنافع او افعال صمغ عربی است **قاقیا**
اقاقیاست وگفته شد **فنج** بپارسی کنگ
خوانند لحمش لطیفتر از لحوم است وطبیعتش
کرم وتر است در اول غذای بسیار دهد
زود هضم شود و باه برانگیزد وچون
بهره ای در چشم کشند شبکوری را ببرد
فرع بپارسی کدو گویند بهترین تازه و
بزرگ است طبیعتش سرد وتر است در سیم غذای
اندک دهد وزود از معده بگذرد وتولید
بلغم کند ومحرور مزاج را مفید بود وتشنگی
بنشاند وخشونت حلق وسینه را
ببرد ودرد سر از او مفید آید وچون
در خمیر گیرند ودر زیر آتش کنند تا پخته شود
پس آبش را گرفته بشکر سفید شیرین کنند و
مثل معاجین بیماری گرم را نافع گرداند
وبلغمی مزاج وسوداوی مزاج را مضر است

واصلاح خشن

ز از اصمغ عربی...
بیابد واطعام...

واصلاح خشن بگشنیز واز ترشی کنند **ونفل** بهندی
لوبیا خوانند طبیعتش گرم وخشک است
در سیم بوی دهان خوش کند وروشنی چشم
بفزاید وشبکوری را ببرد وجگر را قوت
دهد وقی وخفقان بازدارد وتقطیر البول
را سود مند آید وسلس البول را مفید
بود ورحم را گرم گرداند وسپرز را و
نکاح (؟) باد ودرم است ومضرت بامعا
ومصلحش صمغ عربی است **قراصیا** بپارسی
آلوبالو گویند انچه حلوست گرم وتر است
در دویم معده را سست کند وشکم
براند وبخوط آرد وغذا را فاسد گرداند
وانچه ترش است سرد وخشک در دویم
تشنگی بنشاند وشکم ببندد وانچه عفص است
سرد وخشک است در افعال طبیعت
را قبض کند ومرطوب مزاج را سود مند
آید **قرطاس** بپارسی کاغذ گویند چون سوزند

بول

و ورم سوده بر لقوه باشند نافع بود و چون در
دهند رعاف را دفع کند و خوردن یکدرم از وی مفید
کسنه قرص شی را نفع دهد **قسط** گویا نی
قطی و هندی گویند طبیعت آنچه بری است
گرم و خشک است در سیم چون بعسل سرشته بر
کلف طلا کنند نفع تمام دهد و خوردن یکدرم از وی
کوفته و بخته کفه زنند بول و حیض را ادرار
و درد رحم را سود مند اید و طبیعت آنچه
تلخست گرم و خشک است در چهارم چون در
زیر دامن دود کنند حیض براند و بچه
بیندازد و چون ورم سوده بمویش تر باشند
خشک گرداند و چون طبیخ … لقیه بعنید
شیرین کرده سابهند شده جگر … دهد
و درد معده را سود مند آید و سنگ گرده
و مثانه بریزاند و چون کوفته و بخته بسکنجبین
حل کنند تب ربع را دفع کند و شربتی از وی
یکدرم باشد و درم است **قصب السکر** حاربست

بحلاوت و نزول

نمک و هندی کنده گویند تهمتش ابدار زمان
شربست طبیعتش گرم و تر است و در اول
برفه را نفع دهد و بول براند و رطوبت
معده را ببرد **قصب الذریره** نی است بزبان فرس کبرات
باریک شبیه بچوب کنجد طبیعتش گرم
و خشک است در سیم ملطف و محلل بود
و کوفتن مخففه و ورم جگر و معده را بعسل
نفع دهد و خوردن یکدرم از وی بجوشانند و صاف
کنند و بعسل مصفی شیرین کرده بخورند
استسقا و تقطیر البول را مفید بود و چون
در طبیخ نشینند درد رحم را سود مند آید
شربتی از وی یکدرم باشد و درم است **قصب**
ماریست بلند و تیز که … گویند طبیعتش
گرم و خشک است در اول چون یکدرم از
خاکستر وی کهنه زنند و قدری آب بادیان
در عقب آن … بپزند بول و حیض براند
قطران بهترین آن بود که از درخت … گیرند

طبیعتش گرم و خشک در چهارم و گویند در سیم
شپش و زخمک را بکشد و وجع اذن و
ذوات الاربع را سود دهد آبش و استسقا و
دوالی و داء الفیل را نفع دهد و دندان متحرک
را محکم گرداند و چون بیخش از جماع بر
قضیب مالند منع الستی کند و چون زن
لته [illegible] را بدان خوب آرده برد الا
وحه بیفتد الولد **قطن** بپارسی پنبه و بهندی
روئی گویند طبیعتش باعتدال نزدیکست
حب سوزنده و نرم بود و بر جراحت بستند
چون از جراحت بازدارد و چون در بینی
دمند رعاف را دفع کنند و چون زن در
آب برگش نشیند اختناق رحم را دفع
بود و چون معد دانه اش را گویند تا آب
باز برگشته طلا کنند و ماهیت را بپزد و
منفخ گرداند **قلقطار** بپارسی زاک
زرد گویند طبیعتش گرم و خشکست در سیم

رعاف را دفع

رعاف را دفع کند و غلظ احشا را
نفع دهد **قلتن** بپارسی ماش هندی و بهندی
موته گویند طبیعتش سرد و خشک است در دوم
و تریست در اول چون بجوزاست ترش
بر وجع طلا کنند نفع تمام دهد و حول
رغبت کند بول را زایل کرداند
و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و بول
و حیض براند و شکم برنهد **قلب** بپارسی
دل و بهندی براک خوانند گرم و تر است
در اول غذای لب دهد و بطی الهضم بود
و اصلاحش بفلفل و زنجبیل کنند **قلی**
بپارسی اشخار گویند طبیعتش گرم و خشکست
در چهارم بهق و جرب را نفع دهد و سعفه
و ثوما را دفع کند **قلیمیا** اقلیمیاست
و آن دو نوع است اقلیمیای زرد که خبث
الذهب خوانند و اقلیمیای سفید که خبث
الفضه گویند و هر دو نوع در وجع [illegible]

طبیعتش گرم و خشک در چهارم و گویند در سیم
ثبتش ورخنک را بکشد و چوب آن و
ذوات الاربع را سود کند آبد و استسقا و
دوالی و داء الفیل را نفع دهد و دندان متحرک
را محکم گرداند و حب بیش از صاع بر
قضیب مالند منع آبستنی کند و چون زن
لته نشسته را بدان چوب آزده برداند
و بچه بفکند الو **قطن** بپارسی پنبه و بهندی
روئی گویند طبیعتش باعتدال مایل است
حب سوخته و نرم سوده بر جراحت پاشند
خون از جراحت باز دارد و حب درهیز
دمیدن رعاف را دفع کند و چون زن در
آب برگش بنشیند اختناق رحم را نفع
بود و چون مقعد انسان را گویند با آب
بار برگشته طلا کنند و ماهی را بمیرد و
منفخ گرداند **قلقطار** بپارسی زاک
زرد گویند طبیعتش گرم و خشک است در سیم

رعاف را دفع کند و غلظ اخلاط را
نفع دهد **قلمن** بپارسی مانش هندی و بهندی
موته گویند طبیعتش سرد و خشک در دویم
و زیت در اول چون بجوارش ترش
بر چوب طلا کنند نفع تمام دهد و حول
رغبت کند قوای را زایل گرداند
و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و بول
و حیض را براند و شکم بربندد **قلب** بپارسی
دل و بترکی یراک خوانند گرم و تر است
در اول غذای لطیف دهد و بطی الهضم بود
و اصلاحش بفلفل و زنجبیل کنند **قلی**
بپارسی اشخار گویند طبیعتش گرم و خشک است
در چهارم بهق و جرب را نفع دهد و سعفه
و ثوئیل را دفع کند **قلیمیا** اقلیمیا است
و آن دو نوع است اقلیمیای زرگر خبث
الذهب خوانند و اقلیمیای نقره را خبث
الفضه گویند و هر دو نوع در وجه خاکینه

قمل تازیست سپش و شپش که بیش و بهدی
جوئی گویند چون سپش را صاحب تب
ربع در جامه با قطع نهاده قطع گردد شفا یابد
قثاء بری تازیست بجند و رعشت گویند
و در دف یاد کرده قنطوریون کبیر
قنطوریون غلیظ است گرم و خشک است
در دوم حیض براند و بچه بیندازد و درد
پهلو و ضیق النفس را سود دهد آید و
مغص و درد رحم را نفع دهد و شربتش
از دو درم تا سه مثقال است قنطوریون
صغیر قنطوریون دقیق است طبیعتش
گرم و خشک در دوم قولنج بگشاید و بچه
مرده بیندازد و کرم را نفع دهد و بلوغ
را منفعت کند و مره صفرا و بلغم مخلوط
را باسهال دفع کند و وجع المفاصل و
عرق النسا را سود دهد شربتش از
دو مثقال است قنبیط تازیست کلم رومی
گویند

قنبیط تازیست کلم رومی گویند و وجع المفاصل
طبیعتش گرم است در اول و خشک است
در دوم سده جگر بگشاید و خون را دفع
کند و وجع المفاصل را نفع دهد و مولد
نفخ است و مصلحش فلفل و دارچینی است
قنبر تازیست بازرد و بیزارد گویند
طبیعتش گرم و خشک است در دوم و گویند
در سیم ملین و محلل خنازیر بود
و صرع و صداع را نفع دهد و چون دل
فرزجه سازند بچه بیندازد
قنبیل گرم و خشک است در سیم حب دو درم
از و مسهل کند حب القرع و حیات را دفع
کند و حب بروها و خوشنها که بر تن که بسیار
در روی اطفال پیدا شود باشند بعد از آن
که بر وجه کل چرب کرده باشند نفع دهد قنفد
تازیست خارپشت گویند طبیعتش گرم و

و خشک است در اول قوام و ضیق النفس را نفع
دهد و سلس البول را دفع دهد کند و فالج و
رعشه را مفید بود و درد گرده را مفید آید
و بهر [illegible] و مصلحش لحم کرفس است
و شربتش از دو پنج درم تا ده درم حرف
الکاف کافور [illegible] طبیعتش
سرد و خشک در سیم [illegible] با آب کشنیز تر
طلا کنند منع ورم گرم کند و ضماد با گلاب
سعوط کنند حرارت دماغ را تسکین
آید و خواب آرد و چون [illegible] ازو
بسته دفع [illegible] منقی [illegible]
باه را تمام بشکند کاکنج پارسی [illegible]
[illegible] گویند طبیعتش سرد و خشک
در دوم و گویند در سیم سعال و عسر النفس را
نفع دهد و یرقان را دفع کند و قرحه گرده
و مثانه را سود مند آید و حب القرع را بیرون
آرد

آرد و شربتش از دو درم است کاو زبان
پارسی گاو زبان گویند و آن لسان الثور است
در میان [illegible] گاو زبان [illegible] با آب کشنیز تر طلا
کنند [illegible] و نمله را دفع کند و ضماد [illegible] با عدس
با آب [illegible] سعوط کنند [illegible] را نفع
دهد کبر [illegible] است و گفته اند کبابه گرم و
خشک است در دوم [illegible] و منافع [illegible] و جوشانیده
[illegible] کنند آب از
را [illegible] گرداند و در [illegible] را نفع دهد و شکم
را ببندد و [illegible] گرداند و [illegible] براند و چون
گرم بود در دهان [illegible] فالج را دفع کند
و چون بخایند [illegible] را بر قضیب مالند
زن نزدیکی کنند فاعل و مفعول را لذت
تمام دهد و چون در دهان نگاه دارند [illegible]
سود مند آید و چون دو دانگ از او کوفته
و بیخته [illegible] بخورند [illegible] بلغم را

مفید بود و مضرت بمثانه و مصلحش مصطکی است

کبریت بپارسی کبریت گوگرد و بهندی گندک
گویند جرب و قوبا را نافع دهد و چون بخور کنند
زکام و نزله را سودمند آید و چون جلاب کرده بر
بدن مالند قطع کند و مضرت بدماغ و مصلحش
گل قند است کبد بپارسی جگر و بترکی باغر
و بهندی کلیجه گویند گرم و تر بود در اول
کبد المعز بپارسی جگر بز گویند چون بریان کرده
خورند ~~صرع را مفید بود~~ کبد الضان بپارسی
جگر میش گویند چون بریان کرده بخورند
طبیعت را قبض کند کبد الحجل بپارسی جگر کبک
خوانند چون خشک ساخته بکوبند و به [illegible]
و هر صباح مثقالی با دو مثقال شکر ریزند
و قدری گلاب از عقب آن بیاشامند
صرع را سودمند آید کبد الذئب جگر گرگ گویند
و چون بدارصینی جوش دهند و آن را حیض

کشته بود حکم نافع بود

[حاشیه: گرم و خشک است در چهارم و گویند در سیم گرم و خشک بود ... سرکه طلا کنند صح]

[حاشیه: ... به بخار آن ... سکوریز النفع دهد
کبد الحمار بپارسی
جگر خر گویند چون
بریان کرده خورند
صرع را مفید بود صح]

[حاشیه: قدری]

کشته درد جگر را نافع است کبد الابل
بپارسی جگر شتر گویند چون خشک ساخته
بریان کشند و کوفته و بیخته در چشم کشند
شبکوری و تاریکی چشم را ببرد کباب
بهترین کباب است که از گوشت بره رسیده
پس و با گوشت اشخاصی که فربه و سمین باشد
چون بپزند و بلادر و تخم [illegible] کباب نکرده
باشند بدن را قوت دهد و باه برانگیزاند
کتان باعتدال نزدیک است پوشیدن جامه
کتان نشف رطوبت بدن کند و ادرار
عرق را سودمند آید کتیرا بپارسی کتیرا
گویند معتدل است کسر حدت ادویه
کند و سرفه و رفتن [illegible] و خشونت
حلق را نافع دهد و مسهل مره سودا و
بلغم لزج و مقوی احشا بود و مضرت
بمثانه و مصلحش انیسون است و

از وى بكدرم تا ده درم كندر الا رجل بفارسى است
وكفته كيجو بذر بنا دلست وكفته كحل
ابشدست وكفته كرفش بهندى اجمود
كويند كرم است در اول وخشك است در دوم
بول وحيض براند وبادها بكشايد و
نفخ وتشنج سود كند وسپرز را نفع رسد
وبوى دهان را خوش كند وعرق النسا
وضيق النفس را سودمند آيد وجكر
سرد ومثانه را نيك بود وباه برانكيزاند
وصداع آرد ومصلحش كاهو است وبدل
بوزن آن رازيانج ونيم وزن از وى يك
مثقال باد ومثقال كراث بفارسى كندنا كويند
كرم است در دوم وخشك است در سيم
وكويند كرم وخشك است در دوم بول
وحيض براند وباه برانكيزاند وبواسير را
نفع تمام دهد كراث جبلى فراسيون است
وكفته

نفط

وكفته كرم بفتح كاف وسكون راء
درخت انكور است طبيعتش سرد وخشك است
در اول عصاره برك وى قرحه امعا ودرد
معده وقى الدم را نفع دهد وزنان حامله
را سودمند بود وچون با شراب بخورند
خشك كرده ومثانه را از ريزاند وخاكستر
چوبش ببرك طلا كنند بر نقرس كه بود
از وقطع كرده باشند نافع بود كرنب
بفارسى كلم كويند كرم است در اول و
خشك است در دوم سرفه كهنه را دفع كند
ومفاصل ونقرس را نفع دهد ودرد
سپرز را نيك بود وآواز را صافى
كند زنك روى را نيكو كرداند وشكم
براند ودرد لب وزانو را سودمند آيد
ومولد مره سودا است مصلحش كوشت ماكيان
وپيه كرسنه بفارسى مشنك وبهندى مثر كويند

بستهر هشتی یک نفید بود طبیعتش گرم و خشکست
در دوم سینه و شش را از اخلاط غلیظ
پاک گرداند و کلف و بهق را نفع دهد و چون
یک مثقال از زراوند مدحرج و دو مثقال از
کرسنه بکوبند و بیزند و بعسل سرشته
بر سیح دندان طلا کنند گوشت سیح دندانرا
که خورده شده باشد برویاند و چون در طبیخها
نشینند خارش اعضا و نفاق لنفعد را
سودمند آید و عرق النسا و وجع مفاصل
را دفع کند و اورام صلب را نرم گرداند
و شربتی از وی دو درم تا سه درم است
کشف فلطس است و گفته اند **کرویا** پارسی
کراویه گویند در قوت نزدیک بانیسون
بود و بعضی نیکوتر از زیره طبیعتش
گرم و خشکست در دوم و گویند در سیم
بادها را دفع کند و طعام هضم کند و بول
براند

و معده را قوت دهد و شکم ببندد و خفقان را
سودمند آید و مفاصل را مفید بود و مفرح
لیکن مصلحش صعتر است و شربتی از وی دو
درم تا سه درم **کرکی** پارسی کلنگ و بهندی
تور نا خوانند گرم و خشکست در اول
چون زهره اش را با روغن زنبق سعوط کنند
لب را زایل گرداند و چون مغزش
را در چشم کشند شبکوری را ببرد **کرگدن** بپارسی
کرگدن گویند چون زهره او را بخور کنند
هر سحری که کرده باشند زایل گرداند **کرکم**
زعفران است و گفته اند **کرفش** پارسی شکنبه
و بیخ که قوی و بهندی اجمود گویند طبیعتش
باعتدال نزدیک است دشوار هضم بود و
غذای اندک دهد و احداث علت دوار
کند و اصلاحش بخولنجان و فلفل کنند
کزبره پارسی کشنیز و بهندی دانیا گویند

طبیعت آنکه تر بود سرد است در آخر درجهٔ اول
وطبیعت آنکه خشک بود سرد است در دویم
و خشک است در سیم چون آب کشنیز تر
بازه با فلفل یا آرد جو ضماد کنند خنازیر را
تحلیل دهد و چون بر لته کتان کهنه طلا کنند
ورمهای را سودمند آید و چون بشبه
و ضنی در چشم کشند درد چشم را زایل
گرداند و کشنیز خشک معده را قوت دهد
و دفع بخار کند و طپیدن دل را مفید بود
و ادمان بر دو لنیان و تاریکی چشم آرد و
مصلحش سکنجبین سوخته است و شربتش
از دو درم **کزانگبین** گرم و تر است در
اول سینه و خشونت سینه را ببرد
و شربتش از دو درم تا ده درم است
کشمش گرم و خشک است در اول طبیعت
را نرم گرداند و سینه را نفع دهد و مولد
سدد

نفخ بود و مصلحش بادیان است و شربتش
از نوزده درم **کلیه** تازیست کرده و نیکو
لوک گرگ و بهندی لوکه گویند طبیعتش گرم
و خشک است در اول خلط بد از و تولد
کند و از معده دیر گذرد و مصلحش سرکه
و فلفل است **کمثری** تازیست امرود گویند
بهترین انواع او شاه امرود است طبیعتش
سرد و تر است در اول و گویند گرم
و تر است دل را قوت دهد و بدن فربه
کند و شکم نرم گرداند **کمون** تازیست زیره
گویند بهترین کرمانی بود طبیعتش گرم و
خشک است در سیم معده را قوت دهد و
بادها بشکند و شکم ببندد و چون سرکه
تر کرده مشغوف سازند قطع شهوت
طین کند و چون با نمک بخایند و آب از
فرو برند آب شکم دهان انفع دهد و رفتن
حول تنها بخایند و انثی را در چشم احکاک نهند

طرفه را دفع کند و مضرت است با معاء و مصلحش
کتیرا است و شربتی از او دو درم تا سه
درم است کندر نوعی از لبان و بپارسی
کندر رومی گویند طبیعتش گرم و خشک است
در دوم و گویند در سیم قوت حافظه را
نیکو بود و معده را قوت دهد و دفع نسیان
کند و قی و غثیان باز دارد و باد ها را
بشکند و ریش چشم را سودمند آید و خفقان
و نفث الدم را نفع رساند و خون از هر
عضو که بیاید ببندد و شربتی از او نیم
درم تا یک درم است کندش بپارسی بیخ
گازری گویند که گازران جامه را بدان سفید
کنند بهترین وی سپید رنگ بود اندرونش
سفیدی که مایل بزردی طبیعتش گرم است
در چهارم و خشک است در سیم در خوردنش
خطر عظیم است مقطع اخلاط غلیظه
بود و قی سفید و سیاه را نفع دهد و بلغم

رقیق

لزج را باسهال دفع کند و چون کوفته و بیخته
بدماغ دارند عطسه آرد و مضرت است بشش
و اصلاحش بکتیرا کنند کنکر خرشف گویند
طبیعتش گرم و تر است در اول باه را
انگیزاند و عرق را خوشبوی گرداند
کنکر زد صمغ کنکر است طبیعتش گرم
و تر است در اول و گویند سرد و تر است
حیض با آب گرم و سکنجبین عسلی مبتلا کنند
با آسانی فرا آرد کوکک بپارسی خس
و کاهو خر گویند و گفته کهربا بهندی
کیور گویند و آن صمغ درختی است که
در روم می باشد بهترینش سرخ بود که بزردی
زند طبیعتش سرد و خشک است در دویم
خون را ببندد و تقویت دل کند و خفقان را
نفع دهد و چون نیم مثقال از او در آب سرد
حل کرده میل فرمایند قی و غثیان باز
دارد و ذوسنطاریای کبدی و معوی را
سودمند آید و نفث الدم را نفع دهد
و فرق میان کهربا و سندروس آنست
که کهربا از انگشت نباشد و آهن گرم کرده را نگیرد

لادن

بخلاف سندروس لادن
بتازی عنبر لاون گویند طبیعتش
گرم و تر است در اول چون در زیر زانی
دود کنند بچه مرده و مشیمه بیرون آرد
و چون در گلاب حل کرده بخایند منفذ دل
و معده را قوت دهد و بول براند و
حلاب جگر و سپرز را ببرد و چون در روغن
بابونه یا بنفشه حل کرده بمالند جمیع
دردها را سود دهد آبدوشه چیز از و نیم
مثقال است و مضر است بشش و مصلحش
سنبل است لاژورد طبیعتش
گرم است در دوم و خشک است در سیم
و گویند سرد و خشک است در دوم
مسهل سودا و بلغم غلیظ بود و مالیخولیا
و ضیق النفس را نفع دهد و درد گرده
و مثانه را دفع کند و چون سرمه کرده طلا
کنند بتق و با پلک را دانبیت گرداند
و چون ان فرزجه ساخته بر دارد حیض
بگشاید و مضر است بمعده و مصلحش
مصطکی است و شربتی از او یکدرم لبلاب

بمار

بتازی عشق پیچان گویند طبیعتش گرم و
خشک است در اول مفتح و محلل بود
و آتش صفرای سوخته را با سهال دفع کند
و شربتی از و سه درم با آب تره ورم طحال
مفید است لبن بتازی شیر و بترکی سوت
و بهندی دود گویند طبیعتش گرم و تر است
در اول و گویند سرد و تر است و در حلیب
سه روی کمتر است از غیر آن و گویند معتدل است
لبن النسا بتازی شیر زنان گویند چون
در چشم دوشند رمد را نفع دهد و چون
در بینی چکانند خشکی دماغ را دفع کند لبن البقر
بتازی شیر گاو گویند غذائیت او از شیر
حیوانات دیگر بیشتر است بدن فربه کند و
سل را نفع دهد و پازهر جمیع زهرها بتخصیص
وقتی که بفلفل خورند لبن المعز بتازی
شیر بز گویند نزله را نفع دهد و بواسیر را
دفع کند لبن اللقاح بتازی شیر شتر گویند
نوشیدن او بکشد و ورم سپرز را مفید بود
و استسقا را الصعوبت لبن النعاج بتازی
شیر میش گویند نفث الدم را و سل را

نافع بود و باه برانگیزاند لبن الاتان
پارسی شیر خر گویند دق و سل را سودمند
ابرود لبنی کرده و مثانه را نفع دهد لبن
الخیل پارسی شیر اسب گویند از معده زود اسپ
گذرد و حیض براند و لیکن طلا آرد و بدن فربه کند
لبا پارسی فله گویند بطی الهضم بود و خلط
غلیظ از وی تولد کند و از معده دیر گذرد
لبان کندر است و گفته شد لبن الیتبوع
پارسی شیر یتوع خوانند و یتوع هر گیاهی را
گویند که او را شیری بود محرق و مسهل و مقطع
و انواع بسیار است کهنه و فلع و زقوم
و غیرهما و اقوی از یتوعات لبن بود
بعد از ان تخم بعد از ان بیخ بعد از آن برگ
طبیعتش گرم و خشک است در چهارم و گویند
در سیم چون یتوع را در آب اندازند که در و
ماهی بود بر روی آب افتد و چون پیش را
و بدن مالند موی را ببرد و آنچه بعد از ان
ز [illegible] ضعیف [illegible] مگر [illegible] دیگر
[illegible] دندان [illegible] قلع کنند
و [illegible] مانند قطع کند لحم پارسی گوسفند گو
و بترکی ات

و بترکات و بهندی [illegible] گویند طبیعت
جمیع لحوم گرم است مگر لحم ماهی که سرد است
لحم الحمل پارسی گوشت بره گویند
بهترین آن که یکساله بود و لگد شنیده
طبیعتش گرم و تر بود در اول بدن معتدل و صحت
معتدل را نفع دهد و خاکستر گوشت
او را چون برگ طلا کنند بهق و برص
و قوبا را سودمند آید و خاکستر سر
او را چون طلا کرده بچه بر بلند [illegible] و
در چشم کشند [illegible] ببرد و [illegible]
کسی را که غشاوی داشته باشد و [illegible] آب
لیمو [illegible] و نقطه برآنکس
لحم النعاج پارسی گوشت میش گویند و آن
او کمتر از گوشت بره بود و خون بد
از وی تولد کند و اهل حبش بدار چینی
و دار فلفل و زنجبیل کنند لحم الجدی
پارسی گوشت بزغاله گویند و آن است
او کمتر از گوشت میش و معتدل بود
در رطوبت و یبوست و زود هضم شود
و خون معتدل میان لطافت و غلظت
از وی تولد کند لحم المعز پارسی گوشت بز

گویند دشوار هضم بود و غذای بد دهد
لحم البقر بپارسی گوشت گاو خوانند
دشوار هضم شود و مرضهای سوداوی ازو
تولد شود لحم العجل بپارسی گوشت گو
ساله گویند غذای معتدل دهد و خون
صالح ازوی تولد کند و مطحول را
مفید بود و اهل حش ریاضت و
استحمام کنند لحم الجاموس بپارسی
گوشت گاومیش گویند غلیظ‌ترین
گوشتها بود و کیموس بد دهد و دیر
هضم شود لحم الخیل بپارسی گوشت
اسپ گویند غلیظ و مولد سوداوی بود
و هاضم نیست لحم البعیر بپارسی
گوشت شتر گویند غذای بد دهد و خون
تولید سودا کند لحم الغزال بپارسی
گوشت آهو بره گویند قولنج را نفع دهد
و خدر و فالج را سودمند آید لحم
الارنب بپارسی گوشت خرگوش
گویند نقرس و وجع حلق را نفع رساند
و بول براند و احداث تب ربع
کند لحم الخنزیر بپارسی گوشت

خوک گویند سریع الهضم بود و غذای نیک
دهد لحم الدب بپارسی گوشت خرس گویند
بطی الهضم بود و غذای بد دهد لحم الابل
بپارسی گوشت گاو گویند بول براند
و احداث تب ربع کند لحم الکبش
الجبلی بپارسی گوشت غوچ کوهی گویند
غذای بد دهد و دیر هضم شود لحم الحمار
الوحشی بپارسی گوشت گورخر گویند
در مزاج و منفعت نزدیک است بگوشت
جبلی لحم الحمار الاهلی بپارسی گوشت
خر گویند در غلظت و تولید سودا بلحم البعیر
نزدیک است لسان الحمل بپارسی فرغولم
گویند طبیعتش سرد و خشک است در
اول قابض و رادع بود و منع سیلان
خون کند و برگش خلط و بوخناک آتش را
نفع دهد لسان الثور بپارسی زبان گاو
گویند طبیعتش گرم و تر است و گویند
معتدل است مفرح و مقوی دل بود
خفقان سوداوی را نفع دهد و سرفه
و خشونت سینه را دفع کند لسان
العصافیر بپارسی مار کنجشک گویند

لسان
سمرت نا کورد

طبیعتش گرم است در دویم و تر است در
اول درد تهیگاه را دفع کند و سنگ
گرده و مثانه را بریزاند و لعوق آن آرد
لعبت بربری سورنجان است و گفته‌اند
لغت شلجم است و گفته‌اند لفاح ثمره
مهر و جیست بیخش بزرگ تبر لعل
رسیده زرد بود طبیعتش سرد و تر است
در دویم و گویند در سیم تخم آن کلفش را
قطع کند و بوییدن سبات و سکته آرد
لک تازیست زبک لاک خوانند و آن
صمغیست که از طرف دریا آرند طبیعتش
گرم و خشکست در اول و گویند در دویم
جگر بگشاید و جهار ربع درم تا سه درم سرکه
رسته خورند دوا الاکرو داند و طالی
شستنش آنست که لک را بکوبند و آب که
ریوند چینی و بیخ اذخر در و جوشانیده باشند
بدان آمیزند و صلایه کرده بگویند جیرکند
و بگذارند تا ته نشیند پس آب را از
روی بریزند تا لک بماند پس خشک
بخشد بکوبند و بیزند و صلایه کرده نگاه
دارند لوز حلو تازیست بادام شیرین

گویند

لیت
گویند طبیعتش در گرمی و سردی معتدل است
و تر است در دوم و گویند گرم و تر است
در اول غذای متوسط دهد و فربهی آرد
و سرفه خشک و نفث الدم را سود مند
آید و وقفه البول را دفع کند و شکم گرم
کرداند و مضر بجگر است لوز مر تازیست بادام
تلخ گویند طبیعتش گرم و خشک است در
دویم و گویند در سیم چون طلا کنند کلف
و غش را ببرد و سرمی و قوبا را نفع دهد و
روغن آن ز دغش درد گوش را سود
مند آید و بول را براند و سده بگشاید و حصر
بول را مفید بود و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و مضر است بامعا و مصلحش بادام
شیرین است لوبیا گرم است در اول
و معتدل است در خشکی و تری و گویند سرد
و خشکست در اول طبیخش حیض را
براند و جنین القلس اگر کرد داند و بدن
فربه کند و حبسة البول را نفع دهد و بچه
مرده بیرون آرد لؤلؤ تازیست مروارید
و بهندی موتی گویند طبیعتش سرد و خشکست
در اول نفث الدم را نفع دهد و دیگر

چشم را سودمند آید و چون دود ان بگیرند
از حلوش بمکند بخار معزی سوده آمیزند
و هر صباح کفی رسته و قدری عرق مشکبید یا
گاو زبان یا کاسنی از عقب آن بیاشامیند
ضعف دل را که از گرمی معتید بود زایل
حال ساختن آنست که مروارید را با سفته
را در خریطه کرباس کرده در آب لیمو
چند اف گذارند که حل شود پس خریطه
بر بست ما المذاب وقتی که حل شد از خریطه
بگذرد پس در کاسه چینی کرده بگذارند تا
ببسته نشیند پس آب لیمو از زورش بریزند
و در آفتاب باید خشک ساخته بحریر
گذارند و نگاه دارند **لیمو** مزاج و مخالفه
منافعش مزاج و منافع اترج معلومست
و گویند در منافع اقوی است از اترج
حرف المیم **ماميثا** عصاره ماميثا
و شیاف ماميثا نیز گویند طبیعتش
سرد و خشکست در اول حدود باب
گشنیز تر سوده بر پشت چشم طلا کنند
درد چشم را نفع دهد و در ریح را سود
مند آید **ماهودانه** حب الملوک است

ولکن

ولکن **ماهيزهرج** گرم و خشکست
در سیم بوسی دل و خفقان را نفع دهد و شربتش
از دو درم تا سه درم است و مضرتست
برگرده و مصلحش کتیرا است **ماش**
گویند سرد است در اول و در خشکی
و تری معتدل است غذای نیک دهد و
زود هضم شود خاصه وقتی که مقشر کنند
و مضرتست لسبه و اصلاحش بشیره بادام
کنند **ماش هندی** قلت است گفته ام
ماس بپارسی الماس گویند طبیعتش سرد
و خشکست در اول و گویند در دوم چون در دهان
گیرند دندان را بشکند و چون دانگی از و
ریزه کرده خورند کشنده بود و علاج کسی که
الماس خورده باشد فی باب گرم و شیر تازه
ماميران گرم و خشکست در سیم ماضی
را ببرد و روشنی چشم بیفزاید و طبیخ اصلش
برقان و مغص را سود دهد آید و شربتش
از دو سیم درم تا یک درم است **مار** بپارسی آن
و تنی که سود دهند بچ گویند طبیعتش سست

در چهارم

وزردوم و کوبند در سیم وزنبت
حین بسیار حوضه مزاج فاسد کرداند
و معده را سست کند و سستیف آرد و چون
آهن تاب کننده مفرّش کمتر شود ماء
اللحم چون از گوشت تفلی یا چیوشی گیرند
ضعف دل را نافعت بود مشتهایند ماء الشعیر
بپارسی آب جو گویند بستر درو ترطیب کنند
و تورثت اخلاط را رأنش کند و بول براند
و تشنگی بنشاند و تبهای تیز را نفع دهد
و تبهای بلغم را با تخم کرفس و بادیان
مفید آید ماء الجبن بپارسی پنیر گویند
کلف و ... را نفع دهد و برقان را سودمند
آید و خارش حکه نشاند و تیز خشک
اسهال صفرا کند با فتیمون انواج سودا و
بلغم نشاند آن بود که از شیر بز که ... بار زد دار اسف
چشم گیرند و طریق گرفتنش آنست که یک کاسه
شیر را در دیگ سنگین کرده شش جوش
دهند ... و یک ... را قرو کنند و آن مقدار
... که انگور از اضافه آن تا بیند که بریده شود

ينفع من الكلف والجرب والاثار ... وشربا و يسهل الصفراء ووسع ... السوداء المحترقة ... الافتيمون يسهل السوداء ... وينفع من البرقان ... الصفراء ... نكافة البدن وحلها ... والقصد الاوقات ... الربيع وقدر ماشرب ... ليم رطل في ثلث ... بين كل شربتين ساعتان ... مع الملح الهندي ...

وارداتی

و زرد آبش را بنیز جدا کرده پس صاف کنند
و دو سه جوش دیگر داده کف بردارند
و نیم گرم بیاشامند ماء الورد بپارسی
گلاب گویند بهترین آنست که طعمش تلخ و
بویش تیزتر باشد لیکن طبیعتش سرد و ترست
در اول و او بهتر از آنست مقوی دل را قوت
دهد و گشنیز نفع کند و صداع گرم را زایل گرداند
ماء العسل طبیعتش گرم بود در اول معده
سرد را قوت دهد و اشتها آرد و بدن
فربه کند و بول براند مج مانند آبست که
مخفضه نهایی است که در حال شیرباک کرده
بسیار بود و تر از جهة تریاق آنست هرکه در
طی یکدرم تا یک مثقال از و با روغن زیت
یا روغن گاو میل کند تا سالی دیگر از جمیع گزندها
ایمن بود مخیض بپارسی دوغ گویند طبیعتش
سرد و خشک است در اول معده گرم را
نفع دهد و اسهال صفراوی و دموی را سودمند
آید و تشنگی بنشاند مخ بپارسی مغز استخوان
گویند بهترین مغز ساق گوسپند ...
گاو ... مغز ساق ...

بود اورام صلب را نرم کند و تحلیل دهد گرداند
وحمول آن مرخی رحم بود دالّه صلابت
رحم را دفع کند **مرجان** در ضعف بیاید گفته شد
مرزنجوش مرزنگوش گویند و بهندی مروه
گویند طبیعتش گرم و خشک است در دوم
و گویند در سیم مسخن معده و احشا و محلل
نفخ بود و سده بگشاید و ادرار بول کند
و دماغ را اخلاط بارده پاک گرداند و مضرت
بخشد و مصلحش لعاب اسبغول بود و قدر
شربت منه از دو درم تا سه درم
مرمکی بهندی بول گویند صمغ درختی است که
خوشبوی و تلخ و صاف و مایل بسرخی بود
طبیعتش گرم است در سیم و خشک است
در دوم مفتح و محلل بود و منع عفونت
کند تا عفن به میت را از زیان و تغیر
نگاه دارد و چون با قلیل با آب جو
سوده طلا کنند آثار جراحت را زایل
گرداند و چون در دهان نگاه دارند گندی
دهان خوش کند و چون با آب کلم طلا
کنند اورام بلغمی را تحلیل دهد و چون
باب

بآب سداب حقنه کنند حیض براند و بچه
بیندازد و چون بمقدار نخودی بخورند و بر
برقه مزمن و ضیق نفس و درد پهلو و سینه
و نزله را سود مند آید و خشونت و
قصبه شش را ببرد و حیات و حب القرع
را بکشد و چون با قلقل سوده در زیر بغل مالند
بغل را نفع رساند و چون بر ریش بر پاشند
مخفف بود و چون با سرکه طلا کنند قوبا را دفع کند
و وضح و جرب و کهل و با سرکه بر اعضا مالند
و خارش اعضا را نفع دهد و چون زنان فرجه
بر حمه بردارند وجع را موافق بود و
مضرت بمثانه و مصلحش عسل است و
شربت منه از دو تا سه درم **مرداسنج** مردار سنگ
و مرتک نیز گویند بهترینش اصفهانی و عراقی
بود که بسرخی زند طبیعتش ... ماید است
بر بدن خوش کند و کلف و آثار ابله را
زایل گرداند و چون بمثقال از و بگویند
و به نیز ند و به مثقال روغن گل بخورد آنچه
خورند حب القرع را بیندازد **مری**
فارسی آن ... گویند گرم و خشک در سیم

فارسی هم

وفي الصحاح الجليل المرداسنج انه اذا طلي مع ... البدن واذا طلي مع النورة ...

وگویند گرم است در اول و خشک است در دوم
وجع الورک و عرق النسا را نفع دهد و رطوبت
معده را دفع کند و کزیون سمک دیوانه را
مفید بود **مرارة** پارسی زهره و بهندی پت
گویند ... است که رنگش سبز زرد
زند طبیعت جمیع زهره ها گرم و خشک است
مرارة الظبی پارسی زهره آهو گویند
بیاض را ببرد و جرب و سبل را نفع
دهد **مرارة الارنب** پارسی زهره
خرگوش گویند دمعه و حارش چشم را
دفع کند **مرارة المعز الجبلی** پارسی
زهره بز کوهی گویند ... که ...
و عفونت و غیر آنست و مضرت ...
و مصلحش انیسون و ...
از ... دانگ تا ... دانگ
مرارة الکبش الجبلی پارسی زهره
قوچ کوهی گویند تاریکی را جلا دهد
و سبل را نفع رساند **مرارة الحمار
الوحشی** پارسی زهره گورخر گویند
... چشم را سودمند آید

مرارة الدب

مرارة الدب پارسی زهره خرس گویند
تشنج و کزاز را نفع دهد **مرارة الخنزیر**
پارسی زهره خوک گویند و چون لقلق
و عسل بر سر اقرع طلا کنند موی برویاند
مرارة البقر پارسی زهره گاو گویند چون
بر سر مالند خوره را نفع دهد و چون بروغن
حل کرده در گوش چکانند دوی و طنین را تسکین
دهد و درد گوش را که از سردی بود نفع
رساند و چون دانگی ازو میل کشند
سرفه بلغمی را دفع کند و مضرت بجگر
و مصلحش کتیرا است **مرارة المعز** زهره
بز گویند داء الثعلب را نافع
بود **مرارة الضان** زهره میش گویند
... را نفع رساند **مرارة الکبش**
پارسی زهره قوچ گویند چون با قدری عسل
در گوش چکانند درد گوش را که از سردی
بود نفع دهد **مرارة الضبع** زهره کفتار
گویند مسهل بلغم است و شربتش ... یکدانگ
و نیم و مضرت ... و مصلحش عسل و صبر
مرارة اللبوة زهره شیر گویند تاریکی چشم را

بود مفید آید مرارة النمر فارسی زهره پلنگ
خوانند ابتدای نزول الماء را مفید بود مرارة
الفهد زهره یوز را گویند تاریکی چشم را
ببرد مرارة الکرکی زهره کلنگ خوانند جرب
و سلاق را نفع دهد مرارة الرخمه زهره
موش‌گیر گویند چون با آب مرزنگوش سعوط
کنند لقوه را نفع رساند مرارة القنفذ
زهره خارپشت گویند دو دانگ از وی حل
کنند ضیق النفس را مفید بود مرارة القبج
زهره کبک خوانند مر بلغم را نفع دهد و بینایی را
مرارة الدراج زهره دراج گویند و روشنایی
چشم را زیاده کند مرارة الحمام زهره کبوتر
گویند بحة الصوت را که از سردی بود سود
مند آید مرارة الدجاج زهره ماکیان
گویند سلاق مزمن را نفع دهد مرارة الدیک
زهره خروس گویند آب نقطه را از چشم
زایل گرداند مرارة العصفور
زهره گنجشک خوانند چون بر پشت
چشم طلا کنند غشاوه را دفع کند مشک
فارسی مشک گویند و بتازی مسک و بهندی کستوری
گویند مشک

گویند بهترین آنست که از رنگ تیره بود و رایحه
تفاح دهد طبیعتش گرم است و خشکست
در دویم و گویند در سیم سخت است را زیادت
کند و تیره بود و او زایل گرداند و باه برانگیزاند
و ریح ابزال را مفید بود و ضعف دل را که
از برودت بود سودمند بود و خفقان
و توحش را نفع رساند و بادها بشکند
و مضرت بود بدماغ و مصلحش طباشیر و صندل است
و بدل او نیم وزن او قیراطی مشمش زرد آلو گویند
طبیعتش سرد و تر است در دویم و بهترینش
مایل است بسرخی و بفوح قند بوش که ترش نبود
مسهل صفرا و مسکن عطش و دافع تبهای
حاده است و روغن مغز خسته او بواسیر را
سودمند است مشک هندی سعد است و لفظ
مشکطرامشیع فارسی بود و بتازی
گویند طبیعتش گرم و خشکست در سیم رطوبت
لزج از سینه و شش بیرون آرد و حیض
و بول و خون نفاس براند و درد معده
و درد شکم و درد رحم را تسکین دهد و بهترین
از وی آنست ... ادعلدس

مصطکی زبان رومی بطنج گویند طبیعتش گرم
وخشک است در دوم اورام کهن وجگر ومعده
امعا را سودمند بود وبسیار فربهی بلغم ونفث الدم
وسدد وصداع را مفید بود اکثر وبلغم بگدازد
واشتها آرد وبا صمغ ها یاری دهد ومضرت
بشش ومصلحش صمغ عربی است وبدلش مثل از او
یکدرم با دو درم مو مازریون روده گویند غذای
بد دهد واحداث دوا لکند مقل ازرق
زبان هندی گوگل گویند شهد هندی است کما ازرق بود
که بسرخی مایل بود وزود حل شود طبیعتش
گرم وخشک است در سیم وگویند گرم است
در دوم بلغم وسودا را باسهال دفع کند
وسنگ گرده ومثانه بریزاند وبواسیر وحیض
براند وباه برانگیزاند وفربهی آرد وسده
بگشاید وامعا را نرم کند وعرق النسا ونقرس
را نفع دهد وحجر بخور کنند بواسیر را سودمند
آید ومضرت بشش ومصلحش کثیرا است
وبدلش از وی از یکدرم تا ده درم است
تودری تادم خشک است در دوم معده را
قوت دهد وشکم ببندد وقطر البول را
نفع دهد

نفع دهد ملح نمک گویند وبترکی توز وبهندی
لون انواعش بسیار است ملح طعام وملح اندرانی
که بپارسی نمک سنگ بود ونمک طبرزد گویند
وملح سیاه نفطی وعدنفطی وملح هندی که سرخ
رنگ بود وتلخ باشد وبهترین ملح اندرانی است
طبیعتش گرم وخشک است در دوم ورم بلغمی
وخارش وبرص وجذام وقوبا را نفع
دهد وبادها بشکند ومنع عفونت کند
واکله واسترخاء اللثه را سودمند آید وبلغم
لزج را ببرد واسهال بیرون آرد وملح اندرانی صرع
را ببرد وسبل وناخنه را تنک وضعیف
گرداند ومزاج ومنفعت ملح عمرانی و
منفعت بوره نزدیک است وملح هندی
گرم تر ولطیفتر از انواع ملح است وملح
نفطی بیاری دهد وانواع سودا کند وسرخی
از وبیم ورم است ومضرت بمعا ومصلحش
با هلیله زرد است موش هندی کیله گویند
طبیعتش گرم است در وسط درجه اول
فربه است در اعضا غذای اندکی دهد
وریش حلق وسینه وشش ومثانه ورحم

واذا تدلک الانسان بالملح المنخ یقیها
الحوض

خشک را نفع دهد و ماده بر انگیزد و بول
براند و طبیعت را نرم گرداند و مضر معده است
و مصلحش کوارش مصطکی که با آب لیمو
یا زرک ترش ساخته باشند **مومیایی**
سنگیست معدنی بود که چون آب از چشمه بیرون
می آید و منجمد می شود طبیعتش گرم است
در اول درجه دوم و خشک است در اول
الملام بلغ و خلع و کسر و ضربه و سقطه
و فالج لقوه و شقیقه و صداع و صرع و
دوار و خدر و [illegible] در را سود دهد آید
و خوردن حبه با آب مرزنگوش سعوط کنند
کاذنهان را نفع دهد و خوردن قیراط
لطبیخ سنقو باشد منع نفث الدم
کند و فواق را باطل گرداند و خفقان
را و صاف را مفید بود و چون با روغن زنبق
میل کنند [illegible] گرده و مثانه را دفع کند
مویزج زبیب جبلی گویند طبیعتش
گرم و خشک است در سیم و چون با آب زده دانه
از و میل کنند کیموس لزج را دفع کند
و مضر است بسر و مصلحش کتیرا است

والنون

حرف النون

حرف النون نارجیل نارگیل است
ماده چون زهره نارجیل و نوش را گری گویند
طبیعتش گرم است در اول درجه دوم تر است
در اول درجه اول غذای بسیار [illegible]
منی بیفزاید و باه بر انگیزاند و تنجیل کرده
کند و تقطیر البول را نفع دهد و روغن
او [illegible] را سود دهد آید **نانخواه** ماده
خرد و ناتی دانه و از [illegible] و بهندی اجوائن
گویند طبیعتش گرم و خشک است در سیم
مغص و [illegible] البول را نفع دهد و حیض
براند و [illegible] رحم را نفع رساند و لقوت
[illegible] و [illegible] کند و کرم دراز و حب
القرع را بیرون آرد و چون بر کرد [illegible] طلا کنند بر می
کنند بثور لبن را زایل گرداند **نارنج**
پوستش گرم و خشک است در دوم و ترشی
سرد و خشک در اول چون پوستش را
بکوبند و به [illegible] از و با آب گرم
باشامند [illegible] معده و مغص نفع دهد و
خوردن حامضش معده گرم را [illegible] بود
و [illegible] صفراوی را دفع کند **نحاس محرق**

وبهندی [illegible]

[illegible]

ماهی حسن یوسف که گویند گرم و خشک است در سیم
موی را سیاه گرداند و درشتی پلک را ببرد
و روشنی چشم بیفزاید و زرد آب را باسهال
دفع کند **نخاله** پارسی سبوس و بترکی
کپک و بهندی بوسی و بور گویند گرم و خشک است
در اول طبیعت را نرم گرداند و خشونت
سینه را ببرد و سرفه را نفع دهد و چون
ضماد کنند محلل ریاح بود **نرجیل** پارسی
نارگیل گویند طبیعتش گرم و خشک است در
دوم و گویند در سیم سده ها بگشاید
و زکام سرد را نفع دهد **نسرین** گرم
و خشک است در اول و گویند در دوم و
گویند در سیم سردی اعصاب را مفید بود و
کرم گوش را بکشد طلائی و دوی را
نفع رساند سده دماغ بگشاید و فی
و فواق را ساکن گرداند **نسن** پارسی
[illegible] گویند طبیعتش گرم و خشک است در اول
تشنج را نفع رساند و درد [illegible]
و کیموس بد دهد و تولید مره سودا کند
نشا پارسی نشاسته گویند طبیعتش
سرد و خشک است

سرد و خشک است در اول و گویند سرد است
در دوم و تر است در اول چون بداروی چشم
آمیزند قرحه العین را نفع دهد و چون نبات
و آب روغن بادام نرند سرفه و خشونت
حلق را ببرد [illegible]
در [illegible] **نطرون** بوره ارمنی
است [illegible] **نعناع** پارسی پودینه
گویند [illegible] طبیعتش معتدل است
و گویند گرم و خشک است در دوم و گویند
گرم است در سیم و خشک است در اول
چون عصاره آن را با سرکه بیاشامند خون [illegible]
دم کند و کرم درباز را بکشد و چون با آب انار
ترش خورند فواق و غثیان و هیضه را نفع دهد
و چون با آرد جو ضماد کنند [illegible] صداع را نفع
و ورم پستان را نفع رساند و چون با نمک
طلا کنند گزیدگی سگ دیوانه را سود دهد [illegible]
و چون زن پیش از مجامعت بردارد [illegible]

وچون با مصطکی بخایند و آب آن فرو برند
مسمن و مفتح بود و اسهال آرد و قی باز دارد و
فواق و خفقان را زایل گرداند و مضرت است
بمعده و مصلحش کرفس است **نعام** بپارسی اشتر
مرغ گویند کثیر الفضول و رطب الهضم و چون روغن
پیه او با اورام بلغمی بمالند تحلیل دهد **نفط**
بپارسی نفت است که سفید بود طبیعتش گرم و خشک
در سوم و چون در چشم چکانند ناخنه را ببرد و
چون با دواهای گرم بیامیزند ...
سده بگشاید و ضیق النفس و سعال مزمن و وجع الورک
و لقوه و فالج را نفع دهد و مفاصل را ... گرداند
و بادها را بشکند و سنگ مثانه را دفع کند و بچه مرده
و مشیمه بیرون آرد و کرم دراز و حب القرع
را بکشد و مضرت است بشش و اصلاحش ...
کنند و در نفط سیاه قطران است **نمل**
بپارسی مور و مورچه و بهندی چیونتی و چنیته گویند
چون مور بزرگ را که مورچه سوار گویند بر
بهق طلا کنند نفع و چون ...

از و درهم

از و درهم دو درم را ... ابدا ... و بکشد
... در قضیب بمالند نعوظ آرد و چون
بکوبند و ... و با آب سرشته بر ... طلا کنند
... طلا کنند بعد از آن که موی را بکنند ...
دیگر نروید **نمر** بپارسی پلنگ خوانند چون خوشی را
... بمالند و ... خشک شود نفع دهد **نوره**
بپارسی آهک و بهندی چونه گویند مسخن و ملطف و محرق
... طبیعتش گرم و خشک است در سیم چون ... گویند ...
آن را نفع دهد و گوشت زیاده را بخورد و چون
... که خوردن آن ... آنست و میل
کردن آن ... و علامت ... آنست که
گرد ... کند و درد ... معده و عسر البول
و مغص و اسهال ... قرحه امعا پیدا کند و
... اعضا و غشی و خفقان
احداث کند و علاجش ... آب گرم ... شیر
تازه و اسهال ... کنند **نوشادر** ...
آنست که ... صاف ... و شفاف باشد

طبیعتش گرم و خشک است در آخر سیم چون در
چشم کشند سفیدی چشم را ببرد و چون در حلق
دهند و ملازه افتاده را محکم گرداند و چون دمندم
در آب حل کرده باشند مار و کرم کدو ان مجمع
بکشد و چون در سوراخ ... ریزند همه
بمیرند و چون به ... طلا کنند نقره مانند
آید **نوی التمر** پارسی خسته خرما گویند گرم و
خشک است در اول جلا کند و سوخته او چون در
چشم کشند ... چشم را نفع دهد **نوی الا**
هلیلج الکابلی پارسی خسته هلیله کابلی ...
گویند ... کابلی گویند سرد و خشک است در دوم
... بول را دفع کند و ... [illegible]
است **نیلوفر و لینوفر** نیز گویند و ...
گویند ... و پارسی گل نیلوفر و هندی ...
... خوانند طبیعتش سرد و تر است
در دوم ورم گرم و صداع گرم را نفع دهد
و منع احتلام کند و باه را از پای دراندازد و ... بکلی

ادرار

ادرار و ... خشخاش میل کشند ... بند ده
... و خمش در دهانه را گشوده ... آید و
... مثانه و ... است و ...
... سفید و ... [illegible]
نیل نباتیست که ... او را ... و ورق
او را وسمه گویند طبیعتش گرم است در اول
و خشک در دوم و گویند سرد است در اول
و معتدل در تری و خشکی ... [illegible]
منع ... کند و کلف و بهق را زایل گرداند
و داء الثعلب و ... را نفع دهد
و عصاره او را ... طلا کنند ...
را تحلیل دهد و جوشانده ... سر و روی را
سفید کند **حرف الواو** **وبر الارنب**
پارسی پشم خرگوش گویند چون ... و ...
کنند ... [illegible]
... کند **وبر التفاح**

حرف الواو

بپارسی لسان ثور گویند چون با صبر (سوخته) و کوفته
در سر دهند رعاف را دفع کند **ورج** بپارسی اکیر
گویند بهترین آنست که فربه و سطبر و خوشبوی سفید
بکره بود طبیعتش گرم و خشک است در اول
درجه دوم و گویند در سیم بول را حاضر کند
و باه را انگیزد و گرانی زبان و بهق و برص
و تشنج و درد پهلو و سینه و جگر و صلابت سپرز
و مغص و فتق را نفع دهد و لوقا و صبص برآید
و ماصر را ببرد و فضول بلغم را دفع کند و
مفرح است جبر و مصلحش راز یانج است و
شربتی از او یک درم باشد و درم **وخشیرق**
بپارسی درخت خوابت گویند طبیعتش گرم و خشک است
در اول گرم در دوم و خشک الفج را ببرد و
ادرار و شربتی از او یک مثقال **ورج** بپارسی گوش
ماهی گویند قلع ثالیل کند و جالب خون و
جاذب خار بود **ورد** بپارسی گل و بهندی
خوانند

در برص

خوانند بهترین گل سرخ است که گل گلاب گویند
طبیعتش سرد و خشک است در اول تقویت اعضا
باطن و اندامها و مصلح بیخ گل بود و دل
و جگر و معده را قوت دهد و سده بگشاید
و ده درم از تازه او بوده با شکر طبیعت را براند
و چون از آب آن اندک اندک تجرع
کنند غشی و خفقان را سود دهند آید خواب
کردن دیگر ما لالی او قطع باه کند **ورد الفجار**
بپارسی گل رعنا و گل دوروی گویند که درون
سرخ و بیرونش زرد بود طبیعتش سرد و
خشک است در اول حب النیل را در چشم چکانند
باصره را قوت دهد **ورثان** بپارسی
... گویند لحمیتی فالهض الاضم است **ورق الخروع**
بپارسی برگ ... گویند چون الثی را بر بدن
مالند قطع بدبوی کند و چون در گوش
چکانند کرم گوش را بکشد **ورق الطرفا** بپا

وبطی ج

بمک کرد گویند چون بکوبند و بر سر طلا
کنند جلا بخشد زر را نفع دهد و خون
بالش مضمضه کنند گوشت بیخ دندان را
محکم گرداند **ورق الدلب** پارسی برگ چنار
گویند چون خشک سحق کرده بر جراحت اف[illegible]
و اخت را در هم آرد **ورق الغرب** پارسی
برگ پد گویند چون بالش غرغره کنند علق را
از حلق بیرون آرد **ورق الکرم** پارسی
برگ تاک گویند چون آتش زده بر سر طلا کنند
ضماد ورم را نفع رساند **ورق الرند** پارسی
برگ سرو گویند طبیعت را قبض کند و بیخ دندان را
محکم گرداند **ورق الاجاص** پارسی برگ
آلو گویند چون بالش غرغره کنند منع سیلان
مواد از ملازه و حلق کنند **ورق السمسم**
پارسی برگ کنجد گویند چون بالش موی را

نرم و دراز گرداند **ورق السوسن** مجفف
جراحت و جوشش بود **ورق الخلاف**
پارسی برگ بید گویند مسهل صفرا و تحلیل سودا
و بلغم بود و جرب و صداع و گزیدن عقرب
را نفع دهد و سده بگشاید و بول براند و درد
سر را سودمند آید و اختناق رحم را نفع
رساند **ورق اللوز** پارسی گل بادام گویند
طبیعت سرد و تر است در افعال دل و دماغ را
قوت دهد **ورد السفرجل** پارسی گل به
گویند ضعف دل و دماغ را نفع دهد و تقویت
معده کند **ورد الکمثری** پارسی گل امرود گویند
نفعش در تقویت دل و دماغ چون نفع گل
گویند **وسمه** برگ خشینه است عطاران ۱۵
را نیلج گویند و در وقت [illegible] **ورد**
الخشخاش پارسی گل خشخاش گویند چون
بر سر طلا کنند بخواباند را نفع سهر و صداع

ورق التفاح [illegible]
[illegible] دل و دماغ
[illegible]

گرم را دفع کند **دهن الاذن** بپارسی چرک
گوش گویند شقاق لب را سود مند آید و داء الخنزیر
نمک بود **ورق الحناء هلهل** بپارسی
ریاسته گویند حب حبشی را الشبت بزند و آب
از آ میل کنند قولنج را سود مند آید
و صبر حنجی را با صوف دار سیاه و اسفید
بود و چون بیشتر را بخور کنند گزند کانه
در آن موضع بکر برند و عصیر خولش را
در چشم چکانند بیاض را ببرد و چون منوش را
در گلو مضانه زود کشتند هیچ گزنده گرد
آن نگردد **هند با** بپارسی کاسنی گویند طبیعتش
سرد و تر بود در آخر درجهٔ اول صاحب
سنبره کشتند و لسکنجبین ساده آمیخته
میل کنند استسقا را نفع دهد و یرقان را
دفع کند و عصیر لینش را در چشم چکانند
بیاض ببرد و چون آب کاسنی که مغز

فلوس

فلوس را در و حل کرده باشند
غرغره کنند خناق را سود مند آید
ورق الیاء یاسمین طبیعتش
گرم و خشک است در آخر درجهٔ سیم کلف
را زایل کرد اند و صداع بلغمی را
نافع بود و بویش ریاح غلیظ را
در دماغ بود تحلیل دهد و قضیب
لعل سرشته میل کنند حیات
و حب النوع را بیرون آرد
و لقوه و فالج را مفید بود و شربتش
از دو سه درم است **یاقوت**
هندیش سرخ رمانی بود و الماس

بُرد و ضعف دل را سود مند آید
و خفقان و غشی را نفع رساند
یتبوع بپارسی موتیش و شیر کوند
غذای لیسیا رد مهد و طبیعت را نرم
کرداند یقطین هر نباتی که
بروی زمین مفروش کرد آن را
یقطین کویند چون خیار و کدو
و غیر هم و بعضی یقطین را اطلاق
کرده اند بر کدو والله اعلم

باب دوم در ادویه مرکبه

باب دوم در ادویه مرکبه بر ترتیب حروف هجی باب الالف

اطریفل کبیر بواسیر را سود مند آید و رنگ روی را نیکو کرداند و باه را
برانگیزاند و معده را قوة دهد صفت ان پوست هلیله کابلی و پوست هلیله
زرد و پوست بلیله و هلیله سیاه و آمله منقی و فلفل و دار فلفل از هر یک سی
مثقال زنجبیل و بوزیدان و برباز و شیطرج هندی و شقاقل مصری و
تودری زرد و کلکون و لسان العصافیر و مغز حب القلقل با مغز جلغوزه و
کنجد مقشر و تخم خشخاش و بهمن سرخ و سفید از هر یک ده مثقال همه را کوفته
و بیخته بروغن بادام چرب کنند و در زمستان و هوای سرد بسه چندان عسل
کف کرفته بسرشند و در تابستان و هوای کرم بدو چندان و هر صباح از یک
مثقال تا دو مثقال علوله کرده فرو برند اطریفل صغیر اسهال معده و باد
بواسیر را نفع دهد و ذهن را صافی کرداند صفت ان پوست هلیله زرد و پوست
هلیله کابلی و پوست بلیله زرد و هلیله سیاه و آمله منقی از هر یک ده مثقال همه
را کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کنند و بعسل کف کرفته سرشته هر روز یک
مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند اطریفل کشنیزی دفع بخار کند و
معده و دماغ را قوت دهد و صداع و درد کوش را که سبب ان بخار بود
سود مند آید صفت ان پوست هلیله کابلی و پوست بلیله و هلیله سیاه و کشنیز
خشک و آمله منقی از هر یک بیست مثقال همه را کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کنند
و بعسل کف کرفته سرشته ~~هر یک مثقال~~ از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده بر
بالای طعام فرو برند اطریفل مقل باد بواسیر را نفع دهد و شقاق
مقعد را دفع کند صفت ان مقل ازرق ده مثقال در اب کند تا حل

کرده و صاف کرده به پنجاه شصت متقال عسل کف گرفته آمیزند و
بجوشانند تا بقوام آید پس هفت متقال افتیمون و سه متقال
آمله منقی کوفته و بیخته اضافه نمایند و بهم سرشته هر صباح از یک
متقال تا دو متقال غلوله کرده فرو برند اقلونیای رومی درد
دندان و قولنج را عظیم النفع بود و سرفه و خناق را سودمند
آید صفت آن افیون ده متقال سنبل الطیب فطراسالیون
یا تخم کرفس از هر یک چهار متقال سانج هندی و سلیخه و عاقرقرحا
و حب بلسان و فرفیون از هر یک متقالی همه را کوفته و بیخته بروغن
بلسان یا زیت یا روغن گاو خالص چرب کنند و بعسل کف گرفته
بقوام آورده بسرشند و هر صباح مقدار نخودی میل کنند
اقلونیای پارسی درد کرده و قولنج را نفع دهد و کثرت حیض را
دفع کند و رطوبت رحم را سودمند آید صفت آن فلفل سفید
و بزر البنج از هر یک بیست متقال افیون و عاقرقرحا و فرفیون از
هر یک ده متقال زعفران پنج متقال جند بیدستر متقالی زرنباد
و درونج عقربی و سنبل اذخر و عود و ناسفتر (?) از هر یک
نیم متقال همه را کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بقوام آورده
بسرشند مقدار نخودی میل فرمایند اغنبر (?) لولوی (?)

روشنای چشم بیفزاید صفت آن توتیای مغسول و تخم محرق از هر یک
بیست درم نبات بجلد (?) هم وزن آنها سقنقور (?) سه درم همه را کوفته و بیخته
صلایه کنند تا همچو غبار شود ایارج فیقرا صداع و درد معده و
مفاصل را نافع بود و قولنج و لقوه را سودمند آید و فالج و استرخا و گرانی
زبان را مفید بود صفت آن مصطکی و زعفران و سنبل و حب بلسان و
عود بلسان و اسارون و سلیخه و دارچینی از هر یک ده متقالی صبر سقوطری
هشت متقال و بعضی شانزده متقال سکنند همه را کوفته و بیخته بهم آمیزند
و در ظرفی نگاه دارند حرف الباء بنفسج مربی بیماران [illegible]
گویند سینه را نرم کرداند سرفه را که از حرارت باشد نفع دهد [illegible] و خشونت
حلق را دفع کند و چون پنج متقال از و میل کنند و نیم [illegible] تمر هندی
از عقب آن بیاشامند اخراج صفرا کند و تب دایره و لازم را سودمند
آید صفت آن برگ گل بنفشه تازه یکمن قند سفید سوده دو من بهم
آمیخته چهل روز در آفتاب نهند باسلیقون جرب و سبل را نفع دهد و
ظفره و سبل و دمعه را دفع کند صفت آن فلفل و دارفلفل و زنجبیل

و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یک پنج مثقال صبر سقوطری
یک مثقال و نیم کف دریا شش مثقال زنجفر یا شادنج پنج مثقال
سلیخه و قرنفل از هر یک چهار مثقال نوشادر درمی همه را کوفته
و بیخته صلایه کنند تا همچو غبار شود برود حصرم جرب
و سبل را نفع رساند و دمعه و سلاق را مفید آید و ظفره را
سودمند بود صفت آن توتیای سفالک و زرچوبه و پوست
هلیله زرد و زنجبیل از هر یک پنج مثقال دار فلفل و مامیران
چینی از هر یک دو مثقال نمک هندی مثقالی همه را کوفته و بیخته
با آب غوره بسرشند و قرص دهند پس در سایه یا آفتاب خشک ساخته
باری دیگر بکوبند و ببیزند و صلایه کنند تا همچو غبار شود
برودی که درد چشم را نافع بود صفت آن سادج هندی
نحاس محرق و اقلیمیا و نشاسته از هر یک هفت درم صمغ
عربی سی درم اقلیمیا چهل درم اسفیداج الرصاص شصت درم
همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچو غبار شود برودی که

خارش و سوزش چشم را ببرد صفت آن توتیای مربی با آب
غوره که در سایه یا در آفتاب خشک ساخته باشند کوفته و
بیخته صلایه کنند تا همچو غبار شود برود کافوری حمرت و جرب
چشم را مفید بود صفت آن توتیای مربی با آب غوره پنج درم
کافور قیراطی کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچو غبار شود بخوری
که سده بینی را بگشاید صفت آن باقلی را بسرکه ترکرده بر روی
آتش اندازند و بعد بخار آن را دود نمایند برشعثا دفع سرعت انزال
کند و زکام و نزله سرد را مفید بود و قولنج را نفع دهد صفت
آن فلفل ابیض و بزر البنج از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال
زعفران پنج مثقال سنبل الطیب و عاقرقرحا و فربیون از هر یک مثقالی
همه را کوفته و بیخته بیزند و چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد شش ماه
که در میان جو نهاده باشند استعمال نمایند و مقدار نخودی فرو
برند حرف التاء تریاق ثمانیه که زهر جمیع جانوران را
مفید بود و سعال و عسر نفس را نفع رساند و درد معده و سینه
را دفع کند صفت آن زراوند طویل و زراوند چینی و پوست
و پوست بیخ کبر و حب الغار و مرمکی و قسط تلخ و خطمیانا و
عروق الصباغین از هر یک هشت مثقال همه را بکوبند و ببیزند
و چندان عسل کف گرفته بسرشند از یک مثقال تا دو مثقال علوله
کرده فرو برند تریاق اربعه درد معده و سرفه بلغمی را نفع دهد

بخوری دیگر که سده بینی را بگشاید صفت آن
شونیز بریان کرده ... سعتر ...
بجای آن ... تا سه چندان

ودوار وسنبل را دفع کند صفت آن خسطیانای رومی وحب
الغار ومصطکی وریوند طویل از هر یک چهار مثقال همه را کوفته
وبیخته بدو چندان عسل کف گرفته سرشته شود و از وی یک مثقال تا دو
مثقال بغلوله کرده فرو برند حرف الجیم جلنجبین
خلط و فالج را مفید بود و تشنج و تمدد بلغمی را مفید بود وسوء
القنیه و استسقا را نفع دهد صفت آن برگ گل سرخ کوفته یا قیمه
کرده یکمن عسل کف گرفته بقوام آورده چهار من بهم آمیزند و چهل
روز در آفتاب نهند جوارش خبث الحدید گوارش خبث الحدید
اسهال مزمن را معده را سود مند آید و رنگ روی را صافی کرداند و باه
را بر انگیزاند و بواسیر را نفع دهد و سرعت انزال را دفع کند
صفت آن خبث الحدید که پانزده شبانروز در سرکه گذاشته باشند
و در سایه خشک ساخته صد درم بر روغن بادام چرب کرده نیک
صلایه کنند و پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست بلیله و آمله
و فلفل و شیطرج و سنبل و زنجبیل و سعد از هر یک ده درم تخم
شبت و تخم گندنا از هر یک چهار درم سنگ ده درم کوفته و بیخته
همه را بهم آمیزند و بدو چندان عسل کف گرفته بقوام آورده سرشته
بر روی سنگ ریزند و بکار دارند و روز اول یک درم استعمال
فرمایند و روز دوم دو درم و روز سوم سه درم تا هفت روز
بر این طریق زیاده کنند بعد از هفت روز یک درم کم کنند تا بیک درم

باز آید پس بدستور اول هفت درم برسانند بر همین نهج مداومت نمایند
تا وقتی که منافع چنانکه گفته ظاهر شود نوع دیگر گوارش خبث
الحدید جگر و معده را سود مند آید و باه را قوت دهد رنگ روی را
صافی کرداند صفت آن پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و آمله و
پوست بلیله و فلفل سیاه و دار فلفل و زنجبیل و سعد و شیطرج
و پوست ترنج و خبث الحدید مدبر بسرکه و کنجد مقشر از هر یک ده
درم بدستوری که در نسخه اول گفته شد بکوبند و ببیزند و بعسل
سرشته بر روی سنگ ریزند و بکار برند جوارش ترنج گوارش ترنج
ضعف معده را مفید بود و دل و دماغ را قوت دهد و اشتها پیدا کند و باد
بشکند صفت آن پوست ترنج سی درم قرنفل و جوز بوا و دار فلفل
و قاقله صغار و فلفل و دارچینی و خولنجان و زنجبیل از هر یک درمی
مشک یک دانگ و نیم همه را بکوبند و ببیزند و به دو چندان عسل
بقوام آورده سرشته بر روی سنگ ریزند و بکار برند جوارش
عود گوارش عود است دل و دماغ را نفع رساند و معده را قوت
دهد صفت آن عود و پوست ترنج از هر یک پنج درم قرنفل و
مصطکی از هر یک سه درم قاقله و سنبل و دارچینی از هر یک دو
درم زعفران یک درم و نیم و زنجبیل و دار فلفل از هر یک درمی همه را
کوفته و بیخته بدو چندان عسل کف گرفته با نبات مصری بقوام آورده
آمیزند و بر روی سنگ ریخته بکار برند نوع دیگر جوارش عود

ضعف دل را نفع رساند دماغ و معده را قوت دهد صفت
آن قرنفل و پوست ترنج و دارچینی از هریک دو درم عود
پنج درم همه را کوفته و بیخته بدو چندان نبات مصری یا قند
سفید بقوام آورده سرشته بر روی سنگ ریزند و بکار دیبرند
جوارش عنبر کوارش عنبر است خفقان و ضعف دل را سود دهد
آید و نشاط آرد صفت آن نبات مصری صد و هشتاد مثقال
بقوام آرند و دیک را فرو گیرند و یکمثقال عنبر اشهب را در دو
شیر تر حل کرده بر روی سنگ ریزند و بکار دیبرند نوع
دیگر جوارش عود جهت ضعف دل و دماغ صفت آن عود نیم مثقال
پوست ترنج و مصطکی از هریک درمی همه را کوفته و بیخته بدو
چندان نبات مصری بقوام آورده سرشته بر روی سنگ ریزند
و بکار دیبرند جوارش مصطکی کوارش مصطکی است سردی
معده را دفع کند و آب رفتن دهان را نفع دهد صفت آن نبات
مصری دویست و هشتاد مثقال بقوام آرند و سه مثقال
مصطکی با آب تر کرده صلایه کند و بدان سرشته بر روی سنگ
ریزند و بکار دیبرند جوارش کمون کوارش زیره است معده
را قوت دهد و بادها بشکند و سده بگشاید و ترش آروغ را
نفع دهد و درد امعا را دفع کند صفت آن زیره مدبر صد مثقال
سداب و فلفل و زنجبیل از هریک شش مثقال عود از هریک ده مثقال

همه را بکوبند و بیزند و بدو چندان عسل سرشته بر روی سنگ
ریزند و بکار دیبرند نوع دیگر جوارش زیره درد معده را
سود کند و هاضمه را یاری دهد و اورام ریحی را نفع رساند
صفت آن زیره مدبر صد مثقال سداب خشک ده مثقال فلفل و زنجبیل
و عود از هریک از هریک ده مثقال همه را بکوبند و بیزند و بعسل
سرشته بر روی سنگ ریزند و بکار دیبرند حرف الحا حب
ایارج مرضهای دماغ و معده را سود مند آید صفت
آن ایارج فیقرا یکمثقال تربد سفید تراشیده و بروغن بادام
چرب کرده یکدرم حب النیل و انیسون و غاریقون از هریک
نیم درم شحم حنظل دانگی همه را کوفته و بیخته با آب بادیان
سرشته و حبها ساخته در عسل یا قند بقوام آورده غلطانیده
و فرو برند حب صبر سقوطری صداع و درد معده را نفع دهد
صبر سقوطری یکمثقال تربد یکدرم حب النیل و غاریقون و
انیسون از هریک نیم درم شحم حنظل و نمک هندی از هریک
دانگی و نیم کثیرا و مقل از هریک ... همه را کوفته و بیخته
با آب کرفس یا بادیان سرشته و حبها ساخته فرو برند حب
شبیار سده را و اورا نفع دهد و صرع و صداع را دفع
کند ... از صبر سقوطری سه درم پوست هلیله زرد
و گل سرخ و تربد سفید و مصطکی از هریک درمی و نیم همه را

را دفع کند و صداع و سدر و دوار را نفع دهد
صفت آن صبر سقوطری و عصاره افسنتین
بادیان و مصطکی از هر یک پنج درم
سقمونیا و شحم حنظل از هر یک درمی همه را
کوفته و بیخته بآب بادیان بسرشند و حب ها
ساخته از یک مثقال تا دو مثقال فرو برند
حب اسطوخودوس صداع و صرع را
نفع دهد و سدر و دوار را دفع کند و لقوه را ... سود
مند آید صفت آن پوست هلیله کابلی
و پوست هلیله زرد از هر یک پنج مثقال تربد
سفید مثقال و نیم صبر سقوطری سی مثقال
اسطوخودوس و غاریقون و افتیمون
و بسفایج از هر یک سه مثقال شحم حنظل یک مثقال
و فلفل و فودنج از هر یک درمی همه را کوفته و بیخته
بآب بادیان بسرشند و حب ها ساخته از هر یک درم

کوفته و بیخته بآب بادیان بسرشند و حبها ساخته از یک مثقال
تا دو مثقال در وقت خواب فرو برند و خواب کنند نوع
دیگر حب شبیار صفت آن صبر سقوطری سه درم پوست هلیله
زرد و کابلی سرخ و تربد سفید و مصطکی از هر یک درمی سقمونیا
و کتیرا از هر یک نیم درم همه را کوفته و بیخته بآب بادیان بسرشند
و حبها ساخته از یک مثقال تا دو مثقال در وقت خواب فرو برند
و خواب کنند حب اصطمخیقون اکثر اخلاط را بلغمی و
سوداوی را نفع دهد و اخلاط محترقه
را از دماغ و بدن باسهال دفع کند
صفت آن ایارج فیقرا ده درم و پوست
هلیله زرد و افتیمون و غاریقون و
بسفایج و نمک هندی از هر یک پنج درم
مقل ازرق شش درم مقل را در آب گندنا
حل کنند و ادویه را کوفته و بیخته بدان بسرشند
و حب ها ساخته از سه درم تا چهار درم فرو
برند حب قوقایا خلطهای غلیظ لزج

بادیان رومی و روغن خوشبوها باشند ...

بلادر

تا چهار درم قی و دیند نوعی دیگر حب اسطوخودوس
صفت آن پوست هلیله کابلی و پوست هلیله بلیله
و هلیله سیاه و صبر سقوطری از هر یک سه درم
غاریقون چهار درم افتیمون و اسطوخودوس
از هر یک پنج درم تخم حنظل دو درم و نیم
و بی اسود دو درم همه را کوفته و بیخته با آب
بادرنجبویه را در وجوش تیره با سرشند یا با آب
خالص برشته و حبها حبه از دو درم
و نیم تا سه درم احتیاطی رو ماند حب دیگر
نزول الماء را دفع کند و درد سر و چشم را
نفع دهد صفت آن صبر سقوطری شش
مثقال پوست هلیله زرد ده مثقال مصطکی و
کتیرا و سقمونیا و زعفران از هر یک سه
مثقال گل سرخ پنج مثقال همه کوفته و بیخته
با آب خالص برشته و حبها حبه از دو درم

تا سه درم رغب نمایند

را ع

تا سه درم رغب نمایند حب منفعه رمد و صداع
نفع دهد و درد شقیقه را دفع کند صفت آن
بنفشه دو مثقال تربد یک مثقال رب سوس
و پوست هلیله زرد و افتیمون از هر یک نیم
درم گل سرخ و سقمونیا از هر یک دانگ
همه را کوفته و بیخته با آب بادیان برشته
و حبها حبه در قند بقوام آورده غلطانند
و سحر فرو برند حب منتن فالج و لقوه را سودمند آید
و قولنج و درد مفاصل را نفع دهد و دفع عسر البول
و حیض کند صفت آن اشق و سکبینج و جاوشیر
ابهل و مقل و حلتیت با تخم سداب و تخم
حنظل و صبر سقوطری و تربد و پوست هلیله
سیاه و اندروت از هر یک پنج مثقال
اشق و سکبینج و مقل را در آب کنند تا حل گردد
پس ادویه را کوفته و بیخته بدان برشته

وحب‌ها بسته از ۵ درم تا ۷ مثقال مید
فرماید نوعی دیگر حب منتنی صفت آن
سکبینج و اشق و جاوشیر و مقل و ایارج
تخم سداب و تخم حنظل از هر یک سه درم
صبر سقوطری و تربد از هر یک پنج درم و قنطوریون
و جندبیدستر از هر یک درمی و صابر
اشق و مقل را در آب کنند تا حل شود
باقی ادویه را کوفته و بیخته بدان بسرشند
وحب‌ها بسته از ۳ درم تا چهار درم
رغبت نماید حب غاریقون در دلقاطلی
واستسقا را مفید بود و فرنکیه و بلنجنه را
سودمند آید صفت آن صبر سقوطری و
افتیمون از هر یک شش درم غاریقون
چهار درم سقمونیا یک درم و ایرسا و انیسون
از هر یک ۵ درم همه را کوفته و بیخته با آب
خالص بسرشند وحب‌ها بسته از ۵ درم
تا ۳ درم

تا ۳ درم اینست رفتنه حب سکبینج قولنج
و درد روده را نفع دهد و بواسیر و باد
های غلیظ را دفع کند و بول و حیض براند
صفت آن صبر سقوطری و سکبینج و تخم کرفس و انزروت
و پوست هلیله زرد از هر یک دو درم و نیم تربد
دو درم شحم حنظل یک درم و نیم همه را کوفته و بیخته
با آب خالص بسرشند و حب‌ها بسته از ۵ درم تا ۳
درم میل نماید حب شبطرج در درد مفاصل و اعصاب را
سودمند آید و بول و حیض براند وصفت آن
تربد ده درم صبر سقوطری شش درم زنجبیل و جودل
سفید و ملح هندی و وج و شیطرج از هر یک ۵ درم
دار فلفل و عاقرقرحا از هر یک درمی فانید چهار درم
همه را کوفته و بیخته با آب کنند تا با آب کلم بسرشند
وحب‌ها بسته از دو درم تا سه درم رغبت فرماید
حب المسک که معده و دماغ و دل را قوت دهد
و بوی دهان خوش کند و اشتها آرد صفت آن جوزبوا
و بسباسه از هر یک مثقالی دار صینی و مصطکی

و مشک از هر یک نیم مثقال ماست مصری چند مثقال
همه را کوفته و بیخته بلعاب به آب که صمغ عربی با کتیرا
سفید در وحل کرده باشند و حبها سازند هر یک بمقدار
نخودی نمک را در دهان نگاه دارد و آب آن فرو برند حبی
که طبیعت را قبض کند و اسهال دموی را نافع دهد صفت آن
سماق دو درم مازو یک درم نار پوست نیم درم حب
الآس ده درم تخم ریباس سه درم همه را کوفته و بیخته
با آبی که لعاب صمغ عربی در وحل کرده باشند بسرشته
و حبها باشد هر حبی دو مثقال و روزی دو حب با
آب مورد یا آب عفص مخلل کشند و تا سه آب
سه دنبه بخورند حب السعال سرفه و بلغم را نافع دهد صفت آن
رب السوس و کتیرا از هر یک سه درم نشاسته
کتیرا و صمغ عربی و مغز تخم کدو از هر یک درم نبات
مصری نصف او در همه را کوفته و بیخته و لعاب تخم
به سه درم تخمی در وحل کرده باشند بسرشته حبها
سازند نوعی دیگر حب السعال که سرفه سرد را مفید بود
صفت آن کوست نیم دارچینی و فلفل کردار از هر یک

درم مثقال

ده مثقال و نیم ماست مصری نیم مثقال همه را کوفته و بیخته و بیزند بکوبند
و با آب سرشته حبها سازند نوعی دیگر حب السعال که سرفه
گرم را دفع کند صفت آن کتیرا و نشاسته و صمغ
عربی از هر یک سه درم تخم خشخاش و رب السوس
و مغز تخم کدو از هر یک چهار درم مغز تخم کدو و مغز بادام
مقشر از هر یک ده درم ماست مصری پانزده درم
همه را بکوبند و بیزند بلعاب اسبغول بسرشته
حبها بسازند خفقه سینه را درام اخن و بیوست
ثقل را نافع دهد صفت آن شای بلخی و بنفشه و تخم
خطمی و تخم خبازی از هر یک سه مثقال کشنیز جو نیم
مشت اصل السوس دو مثقال بزرگ چغندر درسته
سپستان سی عدد همه را در یک کاسه آب جوش داده
تا بنیمه آید صاف کنند و مغز فلوس پانزده درم
شکر سرخ هفت درم بوره ارمنی یا نمک هندی
همه را در آب ال حل کرده و صاف کرده
و روغن بادام دو مثقال اضافه نموده نیم گرم

حقنه کنند نوعی دیگر حقنه لینه صفت آن آب چغندر
نیم درم گرم کرده شکر سرخ هفت درم
مغز فلوس ده مثقال بوره ارمنی یا نمک یک
مثقال در آب آن حل کرده و صاف کرده و روغن
بادام چهار درم اضافه نموده نیم گرم حقنه کنند
نوعی دیگر حقنه لینه صفت آن مغز خیار شنبر پانزده
درم شکر سرخ هفت درم بوره ارمنی یا نمک مثقالی
همه را در نیم درم آب چغندر و آب کرنب
جو حل کرده و صاف کرده و روغن بادام
اضافه نموده نیم گرم حقنه کنند حقنه که
اخراج بلغم کند و درد پشت را نفع دهد
صفت آن سنای مکی و بسفایج و قنطوریون
دقیق از هر یک شش درم در صد درم آب
چغندر جوش دهند تا به نیمه رسد آنگاه صاف
کنند و پانزده درم مغز فلوس و ده درم عسل
و یکدرم بوره ارمنی یا نمک و ربع درم محموده
در آب آن حل کرده و صاف کرده دو مثقال

روغن بادام

روغن بادام ضمیمه زنند و نیم گرم حقنه کنند حقنه
که قولنج ریحی را مفید بود صفت آن بابونه و اکلیل
الملک و شبت از هر یک مشت کرفس و بادیان
از هر یک ۵ مثقال سپستان سی عدد و سنای مکی و بنفشه
و تخم خطمی و خبازی از هر یک نیم مشت اصل السوس
مقشر نیم کوفته دو مثقال برگ چغندر دسته
همه را در یک کاسه آب جوش دهند تا به نیمه آید
صاف کنند و پانزده درم مغز فلوس و هفت درم
شکر سرخ و یکدرم بوره ارمنی یا نمک و ربع درمی
محموده در آب آن حل کرده و صاف کرده
۵ درم روغن بادام و پنج درم روغن کنجد اضافه
نموده نیم گرم حقنه کنند حقنه که پیچ را
نفع دهد صفت آن کشک جو نیم کوفته داده
و برنج شسته و جوار نیم کوفته داده از هر یک نیم مشت
برگ چغندر دسته گلنار فارسی و تخم الورد
نیم کوفته و گل خطمی و حب الآس از هر یک
ده درم از هر یک ۵ مثقال همه را در یک کاسه آب

تا به همه گشنیز آب صاف کنند و دو مثقال روغن
[illegible] کرده به نیز بار ده تخم مرغ که روغن
گل حل کرده باشند اضافه نموده نیم گرم حقنه کنند
وف الخا خضاب که موی را سیاه گرداند وف
صفت آن وسمه حلیله ده درم [illegible] درم [illegible] را
بکوبند و به بیزند و در روغن گل چرب کرده و به آب
برسر نهند ضماد کنند و صباح تا آب آمله با آب
مورد و سماق بشویند **وف الدال دوا**
المسک حلو ضعف دل و مرضهای سوداوی را
سود مند آید و خفقان بلغمی و رطوبت
معده و بلغمی دفع کنند و زنان حامله را
نفع دهد و ایمن گرداند از آنکه فرزند از
شکم ایشان برود **صفت** آن مروارید ناسفته
کهربا و بسد و ابریشم مقرض و زرنباد و درونج
عقربی که از هر یک نیم درم (نیم مثقال گل) لک سرخ و سفید و
سنبل الطیب و قاقله و فلفل و ساذج هندی و اشنه
و بهمن و بهمن سفید و دارچینی از هر یک درمی دار فلفل
و زنجبیل و مشک از هر یک دانگ نیم درم همه را
کوفته و بیخته

کوفته و بیخته به وزن همه عسل خام برسرشته از یک درم
تا یک مثقال غلوله کرده و خورند **نوع دیگر دوا**
المسک حلو صفت آن زرنباد و درونج عقربی
از هر یک درمی مروارید ناسفته و کهربا و بسد
و ابریشم محرق از هر یک درمی و نیم لک سرخ
و سفید و ساذج هندی و سنبل الطیب و قاقله
و فلفل و اشنه و بهمن سفید از هر یک چهار درم
زنجبیل و دار فلفل و مشک از هر یک نیم درم
همه را کوفته و بیخته و چندان عسل خام برسرشته
و از یک درم تا یک مثقال غلوله کرده خورند
دوا المسک اماس شکم و رطوبت معده را
ببرد و خفقان سوداوی را سود دارد و
صفت آن افسنتین رومی و صبر سقوطری و ریوند
چینی از هر یک هشت درم تا خواه و زعفران
و تخم کرفس از هر یک چهار درم مشک اذفر
و ساذج هندی و قرنفل از هر یک دو درم [illegible]

یک درم همه را کوفته و بیخته بدو صندل عناب خام
بسرشند و از یک درم تا دو درم علوله کرده
دو روند دوائی که صفرا را بقی دفع کند صفت آن
سکنجبین قندی ده مثقال در حلاب مثقال آب
اسفناخ با آب [illegible] کلاخ با آب کشنک جو
حل کرده نیم گرم بیاشامند و شکم و خشتم را
لته بدو کشتند که قی شود دوائی دیگر که
صفرا و بلغم را بقی دفع کند صفت آن
سکنجبین عسلی ده مثقال و نمک هفت مثقال
در حلاب مثقال آب ترب حل کرده نیم
گرم بیاشامند و خشتم و شکم را البسته کنند
بعد که قی شود دوائی دیگر که اخلاط
ثلاثه را بقی دفع کند صفت آن بیخ سوسن
تراشیده هم کوفته و بیخته از هر یک
پنج مثقال نمک تا ال کلاخ و کشنک جو از
هر یک سه مثقال همه را در یک کاسه آب
جوش کنند تا به نیمه آید صاف کنند و بدو

مثقال

مثقال شربت افتیمون شسته بیک کرده و بسرکه
انگوری بر سیب پخته نیم گرم بیاشامند و خشتم و شکم
لته بلو کنند که قی شود دوائی که قی صفراوی
را دفع کند و غثیان را تسکین دهد صفت آن
سماق و طباشیر و حب الرمان از هر یک [illegible] مثقال
همه را کوفته و بیخته با آب انار میخوش [illegible] کنند
دوائی دیگر که قی صفراوی و بلغمی را دفع دهد
صفت آن مصطکی و عود و قرنفل و کشنیز خشک
از هر یک نیم مثقال همه را کوفته و بیخته با آب زردک
اختیار فرمایند دوائی دیگر که قی صفراوی
و بلغمی و سوداوی را سود مند آید صفت
آن کهربا و گل سرخ و مصطکی و سماق از هر
یک نیم مثقال همه را کوفته و بیخته با آب بهی رخت
نمایند دوائی دیگر که رعاف را دفع کند
صفت آن کاغذ سوخته کوفته و بیخته با سیاهی
دوات بسرشند و لته کتان کهنه را فلتیله

و صاف کنند و بقیه سفید بستر بن کرده باشند
دوای دیگر که حبس بول را مفید بود صفت
آن انیسون و تخم کرفس از هر یک ده درم
قند سفید چهار درم همه را کوفته و بیخته کف
زنند و نیم مثقال حلیب بخور بلند که بعد از
بیخته تخم خیار و بادرنگ و تخم خربزه از مغز آن
مثقال کنند دوای دیگر که حبس ادرار
صفت آن لوبیای احمر و حلبه و انیسون از هر یک
سه درم رزنبک نیم کوفته چهار درم همه را
در یک مایه آب جوشانند تا به نیم آید صاف
کنند و بده مثقال شربت سکنجبین آمیخته
نیم گرم بخورند تا ببندد دوای دیگر که حبس
بگشاید صفت آن شلجم و تخم زردک از هر یک ده
مثقال زرا و ند مدحرج و انیسون از هر یک
سه مثقال چند بند ستند و اینها از هر یک ده درم
همه را کوفته و بیخته و بعد و صندال عسل کف گرفته

کرده و ان آلوچه بپاشند و در سوراخ مجرا
بنهند دوای دیگر که رعاف را نافع بود
صفت آن بارزد و بوخنه و نارپوست از هر یک ده درم
مثقال کوفته و بیخته در مجرا دمند بعد از آن
مجرا را با آب سرد که نشسته باشند دوای دیگر
که رعاف را سود بود صفت آن نشسته
و گل ارمنی از هر یک مثقال گلنار نیم مثقال همه را
کوفته و بیخته در مجرا دمند بعد از آن که مجرا را
با آب و خوله یا آب گشنیز نشسته باشند
دوای دیگر که حبس بول را مفید بود صفت
آن بابونه و تخم کرفس از هر یک ده مثقال
در نیم مایه آب جوشانند تا به نیم آید صاف
کنند و پنج مثقال تخم خربزه با آب بشسته کنند
و لعاب سفید بستر بن کرده میل کنند دوای دیگر
که ادرار بول کند صفت آن تخم خیار و بادرنگ
و تخم خربزه از هر یک سه درم تا آنکه چهار
درم انیسون و بادیان در جوشانیده باشند

و هو اکده

ببرشتند و هر صباح از یک مثقال تا پنج مثقال
غلوله کرده فرو برند و چهار درم بورق و
بادیان در عقب بخورند **دوای دیگر**
که کنز الطمث را مفید بود صفت آن کهربا یک
مثقال گل ارمنی پنج مثقال بکوبند و بیزند و
بزرده تخم مرغ نیم برشت خورند **دوای دیگر**
که بدن را فربه کند صفت آن آرد نان سپید
مایه دار که خشک ساخته باشند بیز و شکر
لیته بپزند و هر صباح چهار درم از آن تناول کرده
بحمام روند **دوای دیگر** که بدن را فربه کند
صفت آن آرد نخود و آرد باقلی و آرد نخود
وآرد و نان سپید مایه دار خشک ساخته علی السویه
بهم آمیزند و هر صباح چهار درم شیر و شکر لیته
بزند و رغبت فرموده بحمام روند **دوای دیگر**
که بدن را فربه کند صفت آن نخود و برنج و گندم
کلک کرده و کشک جو از هر یک ده مثقال
مغز بادام مقشر و تخم خشخاش و نان سپید
مایه دار که خشک ساخته باشند از هر یک سی
مثقال

مثقال همه را جدا جدا کوفته و بیخته بهم آمیزند
و هر صباح چهار مثقال با شیر و شکر لیته بزنند
و تناول نموده بحمام روند **دوای دیگر** که
بدن را لاغر کند صفت آن سداب و نانخواه
و بادیان و تخم کرفس و زیره از هر یک
پنج مثقال بوره و فرانکمشک از هر یک ده
مثقال همه کوفته و بیخته هر صباح یک مثقال با آب
سرد و سرکه خورند **دوای دیگر** که بدن
را لاغر کند صفت آن فلفل و دارفلفل و نانخواه
و انیسون از هر یک سه مثقال تخم کرفس
و زیره و بادیان و دارچینی از هر یک پنج مثقال
همه را کوفته و بیخته و چند آن عسل بسرشند
و هر صباح از یک مثقال تا پنج مثقال غلوله کرده
فرو برند **دوای دیگر** که بدن را لاغر کند
صفت آن پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و دار

فلفل و نانخواه از هر یک ده مثقال
سداب سه مثقال مرزنگوش دو مثقال همه را
کوفته و بیخته و چندان سکنجبین عسلی
بر سرشند و هر صباح از یک مثقال تا دو مثقال
غلوله کرده فرو برند **دوای دیگر** که زن
را فرزند شود صفت آن لک سه درم و کندر دو درم
و زهره گاو و زرنباد و دروج غوثی
از هر یک دو مثقال مرو اریز نا سفته و قرنفل
ابیض و فلفل ابیض از هر یک مثقالی همه را
کوفته و بیخته بلعاب کف کرده بر سرشند و سه
روز متعاقب هر روز یک مثقال غلوله
کرده در فرج نهند روز چهارم بمرد رسند
دوای دیگر که زن را فرزند شود صفت آن
مر نه تا که خرگوش و زعفران و عود و تخم
گل از هر یک مثقالی مشک دانگی همه را کوفته
و بیخته و بلعاب بر سرشند و غلولها کرده بار
فقط از مار زنجی هر روز دو سه غلوله در قبل
نهند **دوای دیگر**

در قبل نهند **دوای دیگر** که انواع حبلی مبت
و دفع عسر الولادت کند صفت آن
ابهل و کبریت و زهره گاو از هر یک سه درم
همه را کوفته متعاقب در زیر خود دود کند **دهن الورد**
روغن گل است حب الملوک و سبه که بر سر طلا کنند
سرسام صفراوی و دموی را نفع دهد و صداع گرم را
دفع کند وصف ساخت و برگ الشجه بر اعضا مالند اعفار را خارش ص
سودمند آید صفت آن برگ گل سرخ تازه بیست درم
مثقال روغن کنجد صد مثقال در شیشه کنند و چهل روز
در آفتاب بنهند **دهن البابونج** روغن بابونه است محلل
بلد جذب و مسکن اوجاع است صفت آن بابونه تازه
ده مثقال روغن کنجد پنجاه مثقال در شیشه کنند و
چهل روز در آفتاب بنهند **دهن القرع** روغن کدو است
وارث و بیوست دماغ را دفع کند و مالیخولیا را نفع
دهد صفت آن آب کدوی مغز کوفته چهار صد مثقال گدودم
روغن بادام بجوشانند تا صد مثقال روغن بماند **دهن
البنفشج** روغن بنفشه است خشکی دماغ را دفع کند

و بجواره را نفع دهد و صلابت را سودمند آید
صفت آن برگ گل حشه تازه بیست مثقال روغن
بادام صد مثقال در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب
نهند **دهن الآس** روغن مورد بیست درم دماغ را قوت
دهد و موی را از سفید شدن نگاه دارد صفت آن آب
برگ مورد تازه دو دست مثقال روغن کنجد پنج ده
مثقال بجوشانند تا روغن بماند **دهن القسط** روغن
قسط وجع الظهر را دفع کند و درد معده را نفع دهد (فالج و لقوه را)
موی را برویاند و اعصاب را محکم کند صفت
آن قسط تلخ ده درم سلیخه پنج درم عاقرقرحا و
فلفل از هر یک سه درم جند بیدستر و فرفیون
از هر یک ۵ درم همه را نیم کوب ساخته در صد درم
آب جوشانند تا سه بخش چو ستند و یک
بخش بماند صاف کنند و سی درم روغن زیت
با کنجد اضافه نموده بجوشانند تا روغن بماند **دو ق**
القلال ذرور اصفر کبیر ورد پنج ورد
قدمی را نفع دهد صفت آن انزروت مربا پنج درم
مامیثا دو درم صبر و زرالورد و زعفران از هر یک
نیم درم

نیم درم افتیمون چهار دانگ همه را کوفته و بیخته
صلایه کنند تا همچو غبار شود **ذرور اصفر صغیر**
ورد پنج درد چشم اطفال را عجب النفع بود صفت آن
انزروت پرورده پنج مثقال مامیثا دو مثقال
کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچو غبار شود **ذروری**
که قروح را دفع کند صفت آن شیخ تحق و شادنج
مغسول از هر یک ده مثقال کوفته و بیخته صلایه
کنند تا همچو غبار شود **ذروری** که مورسنج و وجع
العین را سودمند آید صفت آن اثمد و شادنج
از هر یک سه درم کوفته و بیخته صلایه کنند تا
همچو غبار شود **ذروری** که جرب و خارش چشم را
مفید بود صفت آن صبر و حضض و پوست هلیله زرد
و مامیثا از هر یک ده درم همه را کوفته و بیخته صلایه
کنند تا همچو غبار شود **ذرور شادنج** سبل و غلظ
اجفان را نفع دهد صفت آن شادنج ده درم انزروت
و صبر سقوطری و حضض مکی و هلیله سیاه و پوست
هلیله کابلی از هر یک پنج درم زعفران نیم درم همه
را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچو غبار شود

ذروری که باضی را قلع کند صفت آن کف دریا
و پوست تخم مرغ از هر یک پنج درم نبات و
ابرز و پوست و اسفیداج از هر یک چهار درم
نوشادر ذروری همه را کوفته و نخته صلایه کنند
تا همچو غبار شود وصف الراء زرانک
مرکب است از مازو و پوست انار و زاک
سیاه و صمغ عربی و دوده با عسل قابض
و ملطف بود ذرور شیافا ستنبکوری و مانند
چشم و قرح و سبل و دمعه و گرانی پلک را
مفید بود صفت آن صبر سقوطری و اقلیمیای
فضه از هر یک شش مثقال فلفل و دار
فلفل و پوست ارمنی از هر یک سه مثقال
زنگار سه مثقال و ده زرنه مثقال همه را
کوبند و نخته صلایه کنند تا همچو غبار شود ذرور تلخ
دفع زهر کند و صفرا فرو نشاند و عطش
و التهاب دهد و قوت را سود مند بود صفت طلا
کنند و بیاض را ببرد چشم کشیده صفت آن
حماض بیخ را بشویند تا آنکه میرود آید
صاف کنند بجوشانند تا ربعی بماند با آب حماض
را حل نمز

را بجوشانند تا مانصف بماند صاف و نباتی نبات مصری
یا قند سفید کف گرفته آمیخته بجوشانند تا غلیظ شود
رب لیمو معده را قوت دهد و قی را دفع کند
و تشنگی را نفع رساند و صفرا فرو نشاند صفت آن
آب لیمو را صاف کرده بجوشانند تا ربعی بماند
با آب لیمو را بجوشانند تا بانصف بماند صاف کنند
و عشرش نبات مصری یا قند سفید کف گرفته آمیخته
بجوشانند تا غلیظ شود رب انار میخوش خمار
را نفع دهد و تشنگی را دفع کند و حدت صفراوی
را موافق آید صفت آن آب انار میخوش را
صاف کرده بجوشانند تا ربعی بماند با آب
انار را بجوشانند تا نصف بماند صاف کنند و عشر
عشرش نبات مصری یا قند سفید صاف کرده
آمیخته بجوشانند تا غلیظ شود رب انار ترش
طبیعت را قبض کند و صفرا را فرو نشاند و جگر گرم
را قوت دهد صفت آن آب انار ترش را
صاف کرده بجوشانند تا ربعی بماند با آب انار

بجوش نهند تا بنصف بماند صاف کنند و بمثلش
نبات مصری یا قند سفید صاف کرده آمیخته
بجوش نهند تا غلیظ شود **رب انار شیرین**
سرفه را نفع دهد و نفث الدم را سود
مند آید و شکم را نرم گرداند **صفت** آن
آب انار شیرین را صاف کرده بجوش نهند تا ربع
بماند یا آب انار را بجوش نهند تا بنصف بماند صاف
کنند و بمثلش نبات مصری یا قند سفید صاف
کرده بجوش نهند تا غلیظ شود **رب بهی** دفع
قی کند و شکم را ببندد و معده را قوت دهد و
دل و دماغ را نفع رساند صفت آن آب
به را صاف کرده بجوش نهند تا ربع بماند یا آب
بهی را بجوش نهند تا بنصف بماند صاف کنند و بمثلش
نبات مصری یا قند سفید صاف کرده آمیخته بجوش نهند
تا غلیظ شود **رب سیب** دل را قوت دهد
طبیعت را قبض کند و قی و غثیان را ساکن
گرداند صفت آن آب سیب را صاف کرده
بجوش نهند تا ربع بماند و یا آب سیب را
بجوش نهند تا بنصف بماند صاف کنند و بمثلش

نبات مصری یا قند سفید صاف

نبات مصری یا قند سفید صاف کرده بجوش نهند تا غلیظ
شود **رب حب الآس** دل و دماغ و معده را
قوت دهد و قی و غثیان و تهوع را دفع کند و سعال
و اسهال و نفث الدم را سودمند آید **صفت آن**
آب حب الآس تازه را بجوش نهند تا ربع بماند یا آب
حب الآس را صاف کرده بجوش نهند تا بنصف بماند
صاف کنند و بمثلش نبات مصری یا قند سفید
صاف کرده آمیخته بجوش نهند تا غلیظ شود **رب آلو**
تبهای تیز را نفع دهد و دفع عطش کند و طبیعت را
نرم گرداند صفت آن آب آلو را صاف کرده
بجوش نهند تا ربع بماند یا آب آلو را بجوش نهند
تا بنصف بماند صاف کنند و بمثلش نبات
مصری یا قند سفید صاف کرده آمیخته بجوش نهند
تا غلیظ شود **رب غوره** صفرا و خون را نشاند
و دفع تشنگی کند و شکم را ببندد و حمیات حاده
را نفع دهد و صفت آن آب غوره را صاف
کرده بجوش نهند تا ربع بماند یا آب غوره
را بجوش نهند تا بنصف بماند صاف کنند و

و بمثقال نبات مصری یا قند سفید صاف کرده آمیخته
بجوشانند تا غلیظ شود **رب ریواج** که اسهال
را دفع کند و صفرا را ببندد و عطش را تسکین
دهد و معده را نیک بود و صفرا و دموی را
صفت آن بگیرند آب ریواج را صاف
کرده بجوشانند تا ربعی بماند یا آب ریواج
را بجوشانند تا نصف بماند صاف کنند و بمثقال
نبات مصری یا قند سفید صاف کرده آمیخته بجوشانند
تا غلیظ شود **رب توت** ورم حلق
و خناق را سودمند بود صفت آن آب
توت شاهتوت را بجوشانند تا ربعی بماند یا آب صاف کرده
شاهتوت را بجوشانند تا نصف بماند صاف
کنند و بمثقال مصری یا قند سفید صاف کرده
آمیخته بجوشانند **رب زرشک** اسهال زرک
دموی را سودمند آید و دفع عطش کند و جگر
و معده گرم را نفع رساند صفت آن آب
زرشک را صاف کرده بجوشانند تا ربعی
بماند یا آب زرشک را بجوشانند تا نصف
بماند صاف کنند و بمثقال نبات مصری یا قند
سفید

سفید صاف کرده آمیخته بجوشانند تا غلیظ شود **وف**
البین سفوف مسهل که خلط لزج بلغمی
را دفع کند صفت آن زنجبیل و تربد و عناب
با قند از هر یک ده درم همه را کوفته و بیخته
از دو درم تا سه درم کوفته بیزند و قدری آب
گرم از عقب آن بیاشامند **نوعی دیگر سفوف مسهل**
که همین عمل کند صفت آن تربد یکدرم نمک یکدرم
و نیم بکوبند و بر سر هم و همه را کوفته بیخته کوفته بیزند
و قدری آب ... از عقب آن میل کنند
سفوف هلیله ادرار صفرا و بلغم کند
و بواسیر و عرق النسا را نفع دهد صفت
سورنجان مصری هفت درم پوست هلیله زرد
هفت مثقال سنای مکی خالصه ده مثقال گل سرخ
پنج درم پوست کرفس مثقال ... حنا و مغز بادام
مقشر از هر یک سه درم زعفران یکدرم قند
سفید هفت درم سقمونیا یک مثقال همه کوفته
و بیخته حلاوه کنند و از سه درم تا ... درم

کوفته زنند و قدری آب سرد از عقبش میل نمایند
سفوف سورنجان وجع المفاصل را نفع تمام
دهد صفت آن سنا مکی خاصه پنج مثقال سورنجان
سوری ده [illegible] مثقال تربد مجوف پنج درم
مغز بادام مقشر سه درم قند سفید پنج درم زعفران
یکدرم محموده ده درم همه را کوفته و بیخته حلاوه کنند
و از مثقال و نیم تا دو مثقال کفه زنند و قدری
آب سرد از عقبش رغبت نمایند **نوع دیگر**
سفوف سورنجان وجع الورک و عرق
النسا و نقرس را سودمند آید صفت آن
سورنجان سوری و قند سفید از هر یک ده درم
مغز بادام مقشر و سنا مکی از هر یک پنج درم
زعفران و سقمونیا از هر یک نیم درم همه
کوفته و بیخته حلاوه کنند و از یک مثقال
تا دو مثقال کفه زنند و قدری آب سرد از عقبش
اجتناب کنند **نوع دیگر سفوف سورنجان**
درد اطراف را مفید بود صفت آن سنا مکی
هفت درم سورنجان و قند سفید از هر یک ده درم زعفران
دانگ

دانگ همه کوفته و بیخته حلاوه کنند و از دو درم تا سه درم
کفه زنند و قدری آب سرد از عقبش میل نمایند
سفوف طین سحج را نفع دهد و نفث الدم را
دفع کند صفت آن طین مختوم تف داده و کهربا
ریحان تف داده و کثیرا تف داده و تخم ورد
تف داده از هر یک ده درم بهم آمیزند و [illegible] بسته
تف داده و صمغ عربی تف داده و گل ارمنی و طباشیر
از هر یک ده مثقال نیم کوفته جمله اضافه نمایند
و هر صباح از یک مثقال تا پنج مثقال کفه زنند و یکدو — قاشق
قاشق از آب که حب الآس را اندرون گداخته
باشند و صباح صاف کرده میل کنند **سفوف**
بزور معده را قوت دهد و درد اندرون را
دفع کند صفت آن کراویا و انیسون و زیره و تخم کرفس
و قاقله و قرفه و نانخواه از هر یک سه درم قرنفل
و زنجبیل و دار فلفل از هر یک ده درم قند سفید
هفت درم همه را کوفته و بیخته حلاوه کنند و هر صباح
از پنج درم تا سه درم کفه زنند و قدری گلاب

با عرق بادیان ادخلش نیم گرم بیاشامند
و فی الشباب شربت لیمو سرد است در اول
و گویند که در دویم گوارنده است که صفرا را
و [illegible] تسکین دهد و تقویت معده کند و قی و غثیان
باز دارد و هاضمه را یاری دهد و تب صفراوی
و عطش را سود دهد صفت آن قند سفید صاف
کرده دویست مثقال نمک بقوام آرند
و بیست مثقال آب لیمو اضافه نموده بجوشانند تا
غلیظ شود دوازده درم از ده درم تا ده ده مثقال
مصرف کنند شربت لیمو [illegible] مقوی دل و دماغ را
قوت دهد و قی و غثیان باز دارد و طبیعت را قبض
کند صفت آن قند سفید صاف کرده چهارصد مثقال
نمک بقوام آرند صد مثقال آب [illegible] که جوشانیده باشند
و سی مثقال آب لیمو اضافه نموده بجوشانند تا غلیظ
شود از ده درم تا ده مثقال [illegible] شربت
نارنج اطفای حرارت کند و سرفه را نفع دهد و دل را
قوت دهد صفت آن قند سفید صاف کرده صد و
بیست مثقال

بیست مثقال نمک بقوام آرند و بیست مثقال آب نارنج
اضافه نموده بجوشانند تا غلیظ شود از ده درم
تا ده مثقال رغبت نمایند شربت ریواس طبیعت
قبض کند و قی باز دارد و [illegible] را قوت دهد
صفت آن قند سفید صاف کرده چهارصد مثقال نمک
بقوام آرند صد مثقال آب ریواس اضافه نموده
بجوشانند تا غلیظ شود شربت غوره معده را گرم
موافق بود و دفع مره صفرا کند و تشنگی [illegible]
[illegible] صفت آن قند سفید صاف کرده سیصد مثقال
نمک بقوام آرند و هفتاد و پنج مثقال آب غوره
رسیده که جوشانیده باشند تا به نیمه آید اضافه نموده
بجوشانند تا غلیظ شود شربت زرشک تقویت
معده و جگر و دفع قی و اسهال صفراوی [illegible] کند
صفت آن قند سفید کف گرفته دویست مثقال
نمک بقوام آرند و سی مثقال آب زرشک
تازه جوشانیده باشند تا به نیمه آید اضافه نموده
بجوشانند تا غلیظ شود شربت زرشک [illegible] دل

و جگر و معده را قوت دهد و شکم ببندد و اشتها
پیدا کند و قی و غثیان باز دارد صفت آن
قند سفید صاف کرده چهارصد مثقال ننگ بقوام
آرند و صد مثقال آب زرشک و نیم با آنچه که بوده
باشد در وجوش نیامده باشد اضافه نموده بجوش آرند
تا غلیظ شود **شربت تمر هندی** تقویت معده گرم
کند و صفرا فرو نشاند و قی و غثیان باز
دارد صفت آن قند سفید دویست مثقال
صاف کرده ننگ بقوام آرند و سی مثقال
آب تمر هندی که جوش نداده باشند تا به نیمه آمده
باشد اضافه نموده بجوش آرند تا غلیظ شود
حمیات **شربت آلو** طبیعت را نرم گرداند و حرارت
حاده را سود مند آید و صفرا فرو نشاند و دفع
تشنگی کند صفت آن قند سفید صاف کرده چهار
صد مثقال ننگ بقوام آرند و صد مثقال آب
آلو بخارا جوش داده باشند تا به نیمه آمده
اضافه نموده بجوش آرند تا غلیظ شود **شربت**
حماض ترنج

حماض ترنج معده و دل را قوت دهد و خفقان را
نفع رساند و صفرا بشکند و قی و عطش را دفع
کند صفت آن قند سفید صاف کرده دویست
مثقال ننگ بقوام آرند و سی مثقال آب
حماض ترنج اضافه نموده بجوش آرند تا غلیظ شود
شربت پوست ترنج تقویت معده و دل و قوت
هضم کند صفت آن پوست ترنج صد مثقال در
چهارصد مثقال آب جوش دهند تا به نیمه آید صاف
کنند و دویست مثقال قند سفید صاف کرده
بقوام آورده آمیخته و بجوش آرند تا غلیظ شود
شربت انار شیرین سرفه را سود مند آید و نزله را
نفع رساند صفت آن قند سفید صاف کرده دویست
مثقال ننگ بقوام آرند و سی مثقال آب انار شیرین
که جوش نداده باشند تا به نیمه آمده باشند
اضافه نموده بجوش آرند تا غلیظ شود **شربت انار ترش**
صفرا فرو نشاند و معده را قوت دهد و اشتها
پیدا کند و خفقان را نفع رساند صفت آن

قند سفید صاف کرده ششصد مثقال نبات بقوام
آرند و آب انار ترش که جوش بدهند تا
به نیمه آمده باشد اضافه نموده بجوش تند تا غلیظ
شربت ریواس معده را قوت دهد و اشتها پیدا
کند و شکم ببندد صفت آن قند سفید صاف
کرده چهارصد مثقال نبات بقوام آرند و
صد مثقال آب انار میخوش که جوش بدهند تا
تا به نیمه آمده باشد و نیم پیاله آب که بود آنرا تا هم در و
جوش بدهند تا شده اضافه نموده بجوش تند تا غلیظ
شود **شربت سیب** دل را قوت دهد و خفقان را
مفید بود و باه برانگیزاند و طبیعت را قبض کند
صفت آن قند سفید صاف کرده دویست مثقال
بقوام آرند و صد مثقال آب سیب اصفهانی
شیرین که جوش بدهند تا به نیمه آمده
اضافه نموده بجوش تند تا غلیظ شود و از ده
درم تا ده مثقال رغبت کنند **شربت سیب و صندل**
دل و معده را قوت دهد و خفقان و غشی را
نفع دهد

نفع دهد آید و نفوظ آرد و شکم ببندد صفت آن قند
صاف کرده سیصد مثقال بقوام آرند و
پنجاه مثقال آب سیب که جوش بدهند تا
تا به نیمه آمده باشد و گلاب سی درم آنچه که ده درم
صندل سفید سوده یک شبانه روز در و
گذاشته باشند و صاف کرده اضافه نمایند و
بجوش تند تا غلیظ شود و از ده درم تا ده مثقال
اختیار نمایند **شربت به** معده را قوت دهد
و ضعف دل و دماغ را نفع رساند و شکم ببندد
و قی و غثیان باز دارد صفت آن قند سفید صاف
کرده دویست مثقال بقوام آرند و پنجاه مثقال
آب به شیرین جوش بدهند تا به نیمه آمده باشد
اضافه نموده بجوش تند تا غلیظ شود **شربت امرود**
معده را قوت دهد و شکم ببندد و قی و غثیان باز
دارد و نفث الدم و سرفه را مفید بود صفت آن
قند سفید صاف کرده دویست مثقال بقوام
آرند و پنجاه مثقال آب امرود که جوش بدهند

تا به نیمه آمده پس اضافه نموده بجوشانند تا غلیظ شود
و از ده درم تا ده مثقال میل نمایند **شربت حب الآس**
معده را قوت دهد و ضعف دل را سودمند آید صفت آن
مویز دانه صد مثقال در چهار صد مثقال آب بجوشانند
تا صد مثقال بماند صاف کنند و سیصد مثقال قند سفید
صاف کرده آمیخته بقوام آرند و از ده درم تا
ده مثقال استعمال کنند **شربت فواکه** معده
و جگر و دل را قوت دهد و قی و غثیان را باز دارد
و زنان حامله را سودمند آید و صفرا و خون تند
و عطش را دفع کند صفت آن آب سیب و آب به
و آب امرود و آب زرشک و آب انار ترش و آب
انار شیرین و آب غوره آب سماق و زعرور [illegible]
در هر یک سی مثقال هم جوش دهند تا به نیمه آید صاف
کنند و چهار صد مثقال قند سفید بقوام آورده
آمیخته و بجوشانند تا نیک غلیظ شود لیمو قدری
آب لیمو و قدری گلاب که صندل سفید سوده
سوده را در و گداخته باشند و صباح

صاف کرده

صاف کرده اضافه نمایند و دو سه جوش دیگر
دهند و از ده درم تا ده مثقال ریخته و مانند
شربت خوخوله که الحماض گویند اسهال دموی را — لسان الحمل
نفع دهد و نفث الدم را دفع کند صفت آن
قند سفید صاف کرده دویست مثقال بقوام
آرند و بیست مثقال آب خوخوله که جوشانیده
باشند تا به نیمه آمده باشد اضافه نموده بجوشانند
تا غلیظ شود **شربت الخیار** نفث الدم و
اسهال دموی را دفع کند و طبیعت را نرم دارد
صفت آن الخیار شنبر گرفته بیست مثقال در یک [illegible]
بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و به [illegible] مثقال
قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند
تا غلیظ شود و از ده درم تا ده مثقال استعمال
کنند **شربت عناب** سرفه و ماشرا و جدری
و حصبه [illegible] سودمند آید صفت آن
عناب صد مثقال در چهار صد مثقال آب بجوشانند
تا به نیمه آید صاف کنند و سیصد مثقال قند سفید

و صاف کرده امیزند تا بقوام آید از ده درم
تا ده مثقال میل کنند **شربت بنفشه** ذات
الجنب و ذات الریه را نفع دهد و درد کرده
مثانه را دفع کند و بول براند و طبیعت
را نرم گرداند و سرفه و خشونت حلق را
نفع دهد صفت آن گل بنفشه صد مثقال در چهار
صد مثقال آب جوش دهند تا به نیمه آید صاف
کنند و سیصد مثقال قند سفید صاف کرده آمیخته
بقوام آرند و از ده درم تا ده مثقال رغبت
نمایند **شربت نیلوفر** سرفه و حصبه و جدری را
نفع رساند و خشکی دماغ و بیخوابی را دفع کند
صفت آن گل نیلوفر دریایی ده مثقال در دو صد
مثقال آب جوش دهند تا به نیمه آید صاف کنند
و بعد دوی ه مثقال قند سفید صاف کرده
آمیخته بقوام آرند از ده درم تا ده مثقال
میل کنند **شربت گاوزبان** دل را قوت دهد
و توحش سوداوی را دفع کند صفت آن آب
گاوزبان

گاوزبان تازه صد مثقال گلاب سی مثقال بکوبند
تا به نیمه آید صاف کنند و سیصد مثقال قند سفید
صاف کرده آمیخته بقوام آرند و از ده درم
تا ده مثقال میل فرمایند یا گاوزبان خشک چهل
مثقال در دویست و پنجاه مثقال گلاب جوش دهند
تا به نیمه آید صاف کنند و دویست و پنجاه مثقال قند
سفید صاف کرده آمیخته بقوام آرند و از
ده درم تا ده مثقال رغبت نمایند **شربت بادرنجبویه**
سودا را دفع کند و دل را قوت دهد و باد
بشکند صفت آن بادرنجبویه صد مثقال در چهار صد مثقال آب
جوش دهند تا به نیمه آید صاف کنند و سیصد
مثقال قند سفید صاف کرده آمیخته بقوام آرند
و از ده درم تا ده مثقال احتیاج نمایند **شربت
خشخاش** سرفه خشک را سود دهد و آید و نزله و
بیخوابی را نفع دهد صفت آن پوست و تخم
خشخاش از هر یک پنجاه مثقال در چهار صد مثقال
آب جوش دهند تا به نیمه آید صاف کنند و سیصد

مثقال قند سفید صاف کرده آمیخته بقوام آرند و از
ده درم تا ده مثقال رعایت کنند شربت زوفا
سکه نفس را نفع دهد و سرفه بلغمی را دفع کنند
صفت آن زوفا و پرسیاوشان و بیخ سوس
تراشیده هم کوفته از هر یک هفت درم بنفشه
و تخم خطمی و تخم خیارین از هر یک پنج درم عناب
سی و [illegible] عدد سپستان و مویز دانه بیرون کرده از
هر یک [illegible] عدد انجیر ده عدد همه را در
چهار صد مثقال آب جوش دهند تا به نصف آید صاف
کنند و سیصد مثقال قند سفید صاف کرده
آمیخته بقوام آرند و از ده درم تا ده مثقال
میل نمایند شربت گل مکرر افواج صفرا
کند و عطش دارد و لازم را نفع دهد و تسکین
[illegible] صفت آن برگ گل سرخ تازه یک من
در [illegible] آب جوش دهند تا رنگ گل سفید ماند
کرده و صاف کنند و یکم دیگر برگ گل در همین
آب جوش دهند تا رنگ گل سفید ماند شود

شود

شود همچنین هشت بار مکرر کرده صاف کنند
و بدو من قند سفید بقوام آرند و از سی درم
تا چهل درم بدهند درم شربت سکنجبین [illegible] در آب
سه دو قدری گلاب حل کنند و میل نمایند
و زبان را [illegible] رغبت [illegible] شربت دینار
حرارت جگر و ذات الجنب را نفع رساند
و طبیعت را نرم گرداند و تسکین [illegible] دهد
و سوء القنیه و استسقا را سودمند آید
صفت آن گل سرخ و تخم کاسنی نیم کوفته
و از هر یک هشت درم لیوب بیخ کاسنی تازه سی
درم گل نیلوفر دریایی و گاوزبان کوهی
از هر یک ده درم تخم کشوث در لته بسته
پنج درم بادورد درم افتیمون همه را در چهار صد
مثقال آب جوش دهند تا به نصف آید صاف کنند
و سیصد مثقال قند سفید صاف کرده آمیخته
بقوام آرند و پنج مثقال ریوند چینی سوده
و بعد سرشته در وی حل کنند و از هفت

تا ده مثقال در آب و گلاب حل کرده بیاشامند
شربت بزوری سرد سده بکشاید و دفع
تب کند و بول براند و استسقا و سوء القنیه
را سود دهد ایضا صفت آن تخم کاسنی و تخم خربزه
و تخم خیار و تخم بادرنگ از هر یک پنج درم
پوست بیخ کاسنی ده درم همه را نیم کوب کنند
در چهارصد مثقال آب جوش دهند تا به نیمه
آید صاف کنند و سیصد مثقال قند سفید
صاف کرده بقوام آرند و از ده درم تا
ده مثقال بخورند شربت سکنجبین بزوری
سرد تبهای صفراوی را سود دهد آید
و سده بکشاید و ادرار بول کند
صفت آن اجزای شربت بزوری سرد را
بدستوری که مذکور شد کوفته بجوش دهند
تا نیک بقوام آید سرکه انگوری ربع قند
اضافه نموده بجوش دهند تا غلیظ شود شربت
بزوری گرم سده جگر و معده بکشاید و بول

بود از

و البول براند و استسقا را نفع دهد صفت آن پوست
بیخ کبر و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و انال
وانیسون و تخم کرفس از هر یک پنج درم همه را در
چهارصد مثقال آب جوش دهند تا به نیمه کمتر آید صاف
کنند و سیصد مثقال قند سفید صاف کرده بقوام آرند
و از ده درم تا ده مثقال بخورند گشاینده شربت سکنجبین
بزوری گرم معده را از فضول پاک گرداند
و استسقا و سوء القنیه را نفع دهد صفت آن اجزای
شربت بزوری گرم را بدستوری که مذکور شد جوش دهند
بقوام آرند و ربع قند سرکه انگوری اضافه نموده
بجوش دهند تا غلیظ شود شربت سکنجبین سفرجلی
معده را قوت دهد و ضعف دل و دماغ را
نفع دهد و قی و غثیان باز دارد صفت آن
قند سفید صاف کرده ده مثقال بقوام
آرند و پنجاه مثقال آب به که جوش داده باشند
تا به نیمه آمده باشد و بیست مثقال سرکه انگوری اضافه
نموده بجوش دهند تا غلیظ شود شاف علاجی

جرب و سبل و قروح چشم و دمعه را نفع
دهد صفت آن توتیای شسته ده مثقال پوست
هلیله زرد و صمغ عربی از هر یک پنج مثقال نحاس
سه مثقال حضض و زرچوبه از هر یک دو مثقال
زعفران و مامیثا از هر یک مثقالی همه را بکوبند
و بیبیزند و با آب خوشه سرشته شیاف کنند
و در سایه خشک نگاه دارند شیاف آبار
قرحه را نفع دهد صفت آن آبار سوخته و اسفیداج
و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته از هر یک هفت
مثقال سرمه دو مثقال همه را بکوبند و بیبیزند
و بسفیده تخم مرغ رقیق سرشته شیاف سازند
شیاف ابیض افیونی چون در آب حل کرده
در چشم چکانند ابتدای رمد را موافق بود صفت آن
صمغ عربی چهار مثقال اسفیداج هفت مثقال افیون
و کتیرا از هر یک مثقالی همه را بکوبند و بیبیزند و
بسفیده تخم مرغ سرشته شیاف سازند شیاف دیناریج
لکنه و جرب و سبل و سلاق و نتوء را ببرد

سودمند آید

سودمند آید صفت آن زنگار شش مثقال
صمغ عربی و اشق از هر یک چهار مثقال
اقلیمیای ذهب و افیون از هر یک دو مثقال
قنه یک مثقال قنه و اشق همه را در آب حل کنند باقی ادویه را بکوبند
و بیبیزند و بدان سرشته شیاف کنند شیاف اخضر که آن
پلک و جرب و سلاق و دمعه و ظلمت چشم را سودمند بود
صفت آن شادنج الف مثقال صمغ عربی دو مثقال زنگار و
نحاس محرق و قلقطار از هر یک شش مثقال فلفل و دارفلفل و
افیون و زعفران از هر یک دو مثقال مر مکی سه مثقال همه را بکوبند
و بیبیزند و بشراب سرشته شیاف سازند شیاف احمر لین
و گرانی پلک را نفع دهد صفت آن شادنج هشت مثقال نحاس
محرق و شیاف مامیثا و صبر سقوطری و اقلیمیای فضه و
اسفیداج و صمغ عربی از هر یک چهار مثقال زعفران و افیون
از هر یک نیم مثقال همه را بکوبند و بیبیزند و بسفیده تخم
مرغ سرشته شیاف کنند شیاف اخضر جرب را نفع دهد
صفت آن زنگار سه مثقال صمغ عربی و نشاسته از هر یک
مثقالی اسفیداج دو دانگ همه را کوفته و بیخته با آب گشنیز
که اشق در وی حل کرده باشند سرشته شیاف کنند شیاف
ابیض رمد و سبل و دمعه را نفع دهد صفت آن اقلیمیای زر و

صفت [illegible] که چند [illegible] / کردن [illegible] کحل / کافور [illegible] صمغ عربی [illegible] / [illegible] و کحل [illegible] / [illegible] سرشته شیاف کنند

السفیداج الرصاص وصمغ عربی وافیون از هر یک چهار درم
مرصافی ونحاس محرق وسنبل الطیب وزن سه از هر یک
درمی ونیم اقاقیا مغسول بیست وپنج درم همه را بکوبند و
بپیزند وبآب عنب الثعلب سرشته شیافها زنند شیاف
بوبوما استرخاء جفن وظلمت بصر را مفید بود صفت آن
مرصافی وزعفران از هر یک درمی سنبل الطیب وصمغ عربی از هر
یک چهار درم وشادنج التوارد یه هفت درم همه را بکوبند وبپزند
وبآب باران سرشته شیافها زنند شیاف ورد رمد عتیق
بثور وقروح را بود مند آید صفت آن زرد
ورد سه درم اقلیمیای محرق مغسول چهار مثقال
مثقال زعفران ومرصافی وافیون از هر یک
مثقال زنگار وتوفال مس از هر یک چهار مثقال
درم صمغ عربی سه مثقال همه را بکوبند وبپزند
وبآب باران سرشته شیافها کنند شیافی
که قولنج را بکشاید ودرد پشت را نافع بود
صفت آن تخم حنظل وبوره ارمنی ومحموده
از هر یک دانگی درمی همه را بکوبند وبپزند
وبعسل معقود با بنکر قلم سرشته شیاف
کنند شیافی که باد غلیظ را بشکند وطبیعت را نرم

گرم کرده

نرم کرده اند ودرد پشت را نافع بود صفت آن
مقل ازرق وجند بیدستر وبوره ارمنی
از هر یک دو درم مقل وبوره را بگدازند
وجند بیدستر را بکوبند وبیخته بر آن سرشته
وشیافها ساخته بر دارند شیافی که حیض
زن بر دارد وادرار حیض کند وبچه
بیفکند از دو شیرم بونیون آرد صفت آن
جند بیدستر وبادیان علی السویه بکوبند
وبپزند وبزهره گاو سرشته شیافها
سازند هر یک خسته سنجدی ویک را در
دهان رحم نهند وفی الضماد ضمادی
اماس گرم را سود مند آید صفت آن آرد جو
وآرد باقلی از هر یک ده درم زعفران بوده
نیم درم همه را بهم آمیخته وبآب برگ عنب
الثعلب وآب کاسنی سرشته ضماد کنند
ضمادی که قیء را نافع دهد صفت آن مازو و
کمذر دریائی وصمغ عربی از هر یک پنج درم
بکوبند وبپزند وبسرکه تیز سرشته ضماد کنند
ونگذارند تا بخوشد ضمادی که بجای محاجم کنند

صفت آن کمذر و رمانی و مصطکی و صمغ عربی
و گلنار فارسی و مازو و از هر یک ده درم
همه را بکوبند و بیزند و بشراب سیب سرشته
ضماد کنند ضمادی که عرق النسا را مفید بود
صفت آن سبوس گندم و گل خطمی و بابونه و
و شبت و حلبه از هر یک ده درم همه را
بکوبند و بیزند و بآب کلم بر سرشته ضماد
کنند ضمادی که اعصاب را که منتج شده
نفع رساند صفت آن تخم خطمی را خشک بریزند
و بکوبند و بیزند و بآب کلم که ده درم نقل
ارزن در روغن گل کرده باشند بر سرشته ضماد
کنند ضمادی که بواسیر گرم را سود دهد این
صفت آن آرد جو سه درم افیون کوفته
و بیخته سه درم زعفران سوده ۵ دانگ
همه را بهم آمیزند و بآب عنب الثعلب سرشته
ضماد کنند ضمادی که دمامیل را منفجر کند
صفت آن آرد سه درم نمک سوده سه درم بهم آمیزند
و بابونه که ده درم گندم در روغن گل کوفته باشند بر سرشته
ضماد کنند و فی الطلا طلای که صداع

که صداع

از هر یک ... خود ... گرم ... طلا کنند

طلا ... کنند بکر ... دو ... با آبکی ... طلا کنند

که صداع گرم را نفع دهد صفت آن صندل سفید را
در آب کشنیز تر و لعاب اسپغول حل کرده
بلته کتان کنند طلا کنند طلائی که برسام را
سود دهد این صفت آن در بحر گل و کلاب
از هر یک پنج درم سیر که سه درم همه را
بهم آمیخته نیم درم بر جبین سر طلا کنند طلائی
که سرخی بادی را مفید بود صفت آن پوست
در هندی یا ساق ماش را در لعاب اسپغول
و لعاب خطمی و آب کشنیز تر حل کرده بلته
کتان کنند طلا کنند و فی العین عطوسی
که فالج و خدر و رعشه را سود دهد این صفت آن
تخم صعتر و فلفل و جند بیدستر با الصویه
بکوبند و بیزند و با کافور در دماغ دمند
عطوسی که لقوه و تمدد و تشنج را نافع بود
صفت آن جند بیدستر و کندش و جوزبویا از هر یک
پنج درم همه بکوبند و بیزند و در بینی دمند عطو
سی که صرع را نافع بود صفت آن
اسطوخودوس و ... فندق هندی و دارچینی
از هر یک سه درم همه را بکوبند و بیزند

و درد دماغ و منشعه **مطبوخ** که صداع سرد
و سبات شقیقه را نفع دهد صفت آن اسطو
خودوس و کشنیز حلی السویه کوفته بیخته
در غرغره و در بینی دمند **و فی الغین غالیه**
غالیه چون بر بالای دل طلا کنند خفقان
بلغمی و سوداوی را سود دهد آبی و چون
آن فرزجه ساخته بردارد منفعت را
مفید بود صفت آن عنبر کداخته ده مثقال
مشک سوده یک مثقال بهمن سه مثقال
روغن حب البان آمیخته و حلاوه کنند
تا همچو مرهم شود **غرغره** که خناق و رمی
و خنوردی را نفع دهد صفت آن رب
التوت ده مثقال و ربع مثقال
آب گشنیز تر با آب عدس با آب
سماق حل کرده نیم گرم غرغره کنند
غرغره که ذبحه را دفع کند صفت آن رب
التوت ده مثقال و ربع مثقال آب
عنب الثعلب حل کرده نیم گرم غرغره کنند
غرغره که خناق بلغمی را مفید بود صفت آن

عاقرقرحا و زنجبیل

یک
عاقرقرحا و زنجبیل و دارفلفل از هر
یک ۳ درم همه را نرم کوبیده بیخته در یک
رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف
کنند و ده درم سکنجبین عسلی آمیخته
نیم گرم غرغره کنند **و فی القلاع والوجع**
بر ماده بالوده گویند سینه را نفع رساند
و غذای لسان دهد و قند و لطخ الاصم
فرزجه که حیض را بیارد و درد رحم را
~~[illegible]~~ که از سردی بود نفع رساند صفت آن
سپندان و مقل ازرق و جاوشیر و
مصطکی و اشق از هر یک دو درم همه
را خیسانند روز دیگر که در عسل
گداخته باشند حلاوه کنند تا همچو مسکه شود
روغن ... باکیان و روغن ... و چند
بیدستر کوفته و بیخته از هر یک ۳ درم
زعفران بوده یک درم ... ساخته حلاوه کنند
تا نیک آمیخته گردد ... اگر روز
۳ نوبت ... بر مقدار ... روی در
... بسیم ... بردارند **فرزجه**

قرصه که حیض را ببندد صفت آن
مرمکی دو درم سماق ۳ سه درم هر دو را
کوفته و بیخته با آب سرکه ۵ و سیاه
دوانه بسرشته و قرصه ساخته بر
دارند قرصه که حمل کند صفت آن
گلنار و قشر بلوط از هر یک ۳ سه
درم کوفته و بیخته ۵ درم بر همه اضافه
نمایند و با آب مورد قرصه ساخته
بر دارند فلونیا افلونیا نیز و کفته
حرف القاف قرص طباشیر ملین تبهای صفراوی
را نفع دهد و تشنگی را دفع کند و حرارت
و خشونت سینه را سود مند اید صفت آن
طباشیر چهار درم ترنجبین سفید پنج درم
مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز
تخم کدو و نشاسته و صمغ عربی از هر
یک ۳ سه درم کثیرا و تخم خشخاش از
هر یک دو درم همه را بکوبند و بیزند
و بلعاب اسفغول بسرشته قرصها کنند
و از یک درم تا دو درم بدهد درم
از

ترب بلوفر مبارک گشته قرص طباشیر قابض
اسهال دموی و صفراوی را نفع دهد صفت
آن طباشیر و گل ارمنی از هر یک پنج مثقال
صمغ عربی بریان کرده و نشاسته بریان کرده و
تخم حماض بریان کرده و گل سرخ از هر یک
ده درم ازرک و سماق از هر یک پنج درم
همه را بکوبند و بیزند و بلعاب بسرشته قرصها
سازند و از هر یک درم تا یک مثقال بده
معا شربت حب الاسی رغب فرمایند
قرص کهربا نفث الدم را نفع دهد و اسهال
دموی را دفع کند صفت آن کهربا و لبد
مروارید ناسفته و تخم ۵ بریان کرده
از هر یک پنج درم شاخ بز کوهی سوخته و پوست
تخم دج سوخته و کثیرا و صمغ عربی بریان کرده
از هر یک ۳ سه درم کشنیز خشک بریان کرده
و تخم خشخاش سفید و سیاه از هر یک ۶ شش درم
و ودع سوخته و بزرالبنج از هر یک ۵ درم

همه را بکوبند و بیزند و بلعاب سپیوش نیم
سرشته و قرصها سازند و از یک درم تا یک مثقال
بده مثقال شربت الخیار چنبر بخایند **قرص کافور**
تب دق را سود دهند آنرا صفت آن مغز تخم خیار
و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم کدو و مغز تخم بهی از هر یک
۴ درم گل سرخ و طباشیر و رب
السوس از هر یک ۳ درم صمغ عربی و صندل سفید
و نشاسته از هر یک ۲ درم و از بابونه یکدرم
کافور نیم درم همه را بکوبند و بیزند و بلعاب
سپیوش سرشته و قرصها زنند و از هر یک تا دو درم
با یک مثقال در شیره تخم خرفه حل کرده میل
فرمایند **قرص منضج** مسهل صفرا و بلغم بود و
رمد و تاریکی چشم و درد سر و صداع دوار
صفرا و بلغم را نفع رساند صفت آن بنفشه دو درم
تربد ابیض مصمغ یکدرم رب السوس و پوست
هلیله زرد از هر یک نیم درم سقمونیا نیم دانگ
همه را کوفته و بیخته با آب خمیر کنند و قرصها

سازند مجموع را در ده درم جلاب شکر حل کرده
صبح بیاشامند **نوع دیگر قرص بنفشه** که همین عمل کند
صفت آن بنفشه ده درم تربد و رب السوس از
هر یک هفت درم سقمونیا یک مثقال همه را کوفته و بیخته
با آب خمیر کنند و قرصها ساخته از دو درم تا سه درم
در ده درم جلاب شکر حل کرده میل فرمایند
نوع دیگر قرص بنفشه که همین عمل کند صفت آن بنفشه دو درم
تربد سفید یکدرم سقمونیا نیم دانگ همه کوفته و بیخته
با آب خمیر کنند و قرصها زنند و همه را در ده
درم جلاب شکر حل کرده بیاشامند **قرص**
کبد صلابت سپرز را سود دهد آنرا صفت آن
اشق چهار درم در سرکه حل کرده پوست بیخ کبر ۳ درم
زراوند طویل ۵ درم تخم فنجنگشت و فلفل سیاه
از هر یک شش درم همه را کوفته و بیخته بهم آمیزند
و صلایه کرده قرصها کنند و از یک درم تا ۵ درم
در ده درم سکنجبین حل کرده بخورند

قرص الراوند النافع [illegible]

قرص کاکنج: قروح کرده و مثانه را نفع دهد و سوزاک را
دفع کند صفت آن مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز
تخم خربزه و تخم خیارین و تخم خشخاش و مغز تخم کدو و رب
سوس از هر یک پنج درم حب کاکنج ده درم
همه را بکوبند و بیخته و بآب خرفه و آب کشنیز سرشته
قرصها سازند و از یک درم تا یک مثقال در شیره
شیره تخم خرفه یا آب لعاب غوله حل کرده میل فرمایند
قرص کاکنج نوع دیگر که منی عمل کند صفت آن حب
کاکنج و مغز بادام مقشر و رب سوس و کتیرا بسته
و صمغ عربی و کتیرا و دم الاخوین و کندر و کهربای
و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم خربزه
از هر یک ده درم تخم کرفس چهار درم افیون
مصری یک درم همه را بکوبند و بیخته و بآب سرشته
قرصها سازند و از یک درم تا یک مثقال در آب
خرفه یا شیره تخم خرفه حل کرده بخورند فرمایند قطوری
که درد گوش را که از گرمی بود نفع دهد صفت آن
روغن گل سه درم روغن بادام سه درم خلال
الخ

قطور داروی که در گوش چکانند

الخ ده درم همه را بجوشانند با روغن تا بنیم گرم در گوش
چکانند قطوری که درد گوش را که از سردی بود
نفع دهد صفت آن آب سداب و آب فرنجمشک
از هر یک هفت درم روغن بابونه پانزده درم روغن
زیتون ده درم شراب کهنه بیست درم همه را بجوشانند
تا روغن بماند نیم گرم در گوش چکانند قطوری که دوی
و طنین را سود مند بود صفت آن روغن بابونه
و روغن بادام تلخ و آب سداب از هر یک ده درم
خل الخمر پنج درم همه را بجوشانند تا روغن بماند
نیم گرم در گوش چکانند فیروطی که بواسیر را نفع
دهد و شقاق مقعد را دفع کند و خارش بسر مقعد را
سود مند آید صفت آن موم پنج درم مقل ده مثقال درم
روغن خسته دانه بلح با خسته شفتالوی تلخ حل
حلاوه کنند تا همچو مرهم شود وقف الکاف کحل
زعفران خارش چشم و سلاق را نفع دهد
صفت آن زعفران و سنبل از هر یک چهار درم

فلفل اسود یکدرم فلفل ابیض یکدانگ و نیم
توتیا دو درم و نیم درم عفص سه درم کافور نیم دانگ
همه را بکوبند و بیزند و حلاجه کنند تا همچو غبار
شود و پس بمیل در چشم کشند کحلی: که
ظلمت بصر ببرد و دمعه و خارش چشم را مفید بود
صفت آن توتیا ده درم سبیده و پوست هلیله
زرد و صبر سقوطری از هر یک چهار درم فلفل
نیم درم همه را بکوبند و بیزند و حلاجه کنند
تا همچو غبار شود پس بمیل در چشم کشند کحلی
منفعت دمعه و خارش چشم را بود مفید آید صفت
آن شادنج دو درم دم الاخوین و قاقله و مشک
از هر یک دانگ نحاس محرق و عفص از هر یک
درم شادنج هندی دانگ سنبل و دار
فلفل از هر یک نیم درم همه را بکوبند
و بیزند و حلاجه کنند تا همچو غبار شود بمیل
در چشم کشند

در چشم کشند ضماد که درد معده را که از باد
بود مفید آید صفت آن نانخواه و زیره و
رازیانه از هر یک ده مثقال گل سرخ پنج
مثقال همه را بکوبند و بیزند و در خریطه
کرباسی کرده نیم گرم بر بالای معده بکذارند
ضماد دیگر که همین عمل کند صفت
آن نمک سوده و سبوس گندم از هر یک
ده مثقال نانخواه کوفته بیخته پنج مثقال همه را
در خریطه کرباسی کرده بر موضع درد بکذارند
ضماد دیگر که همین عمل کند صفت آن ارزن
و زیره و کراویه از هر یک ده مثقال گل سرخ
پنج مثقال همه را در خریطه کرباسی کرده بر موضع
درد بکذارند دوا اللام لعوق ذوفا سینه
و شش را از خلط غلیظ پاک گرداند و ضیق

نفس را نفع دهد و سرفه بلغمی را دفع کند
صمغ عربی و کتیرا و زوفای خشک از
هر یک سه درم همه را کوفته و بیخته
بعده و هشتاد مثقال قند سفید یا نبات صاف
کرده بقوام آورده آمیخته و از پنج مثقال
تا هفت مثقال هر گرم بلیسند **لعوق اسقیل**
سرفه کهنه بلغمی و ضیق نفس را مفید
بود صمغ عربی اسقیل بریان کرده ۳ درم
ایرسا سوده دو درم فراسیون و زوفا
از هر یک درم همه را بکوبند و به عسل ۳۰
مثقال عسل یا نبات صاف کرده بقوام آورده
آمیخته و از پنج مثقال تا هفت مثقال هر گرم
بلیسند **لعوق خیارشنبر** سرفه خشک
نفس را سود دهد ابر صمغ عربی فلوس خیار
شنبر ۵ درم در آب گرم حل
کرده صاف کنند و نیم درم عناب با نبات

صاف کنه

صاف کرده آمیزند و بجوش آید تا بقوام آید
پس کتیرا و صمغ عربی و مغز بادام مقشر از هر
یک هفت درم کوفته اضافه نمایند و از پنج مثقال
تا هفت مثقال هر گرم بلیسند **وفی الملیم نوع یا قوتی**
خفقان و وسواس را سود دهد و دل را قوت دهد
و ان طالارد و رنگ روی را افروزنده و باه
برانگیزاند و دفع بر عت از ال کند و مشیم نوعه
و ... را نیز دهد صمغ عربی یاقوت رمانی و یاقوت
زرد و یاقوت و لعل و قبه و زمرد
و زبرجد و لشم و عقیق و حجر لاجورد از هر یک
سه مثقال مرواریدنا سفته ده مثقال همه را
لشنک سماق هاون بولادی آب ... کرده
بهمن سرخ و بهمن سفید و درونج عقرب و شقاقل
مصری و خصیة الثعلب و گاوزبان کوهی و بادرنجبویه
و گل سرخ و صندل سرخ و صندل سفید از هر یک
... مثقال خولنجان و دارچینی و دارفلفل
و ... و قاقله کبار و قاقله صغار و زرنباد و ... و اعظم

وبه بادرنجبویه از هر یک سه مثقال زعفران
وکهربا وابریشم سوخته واسارون وزرنب
وبادیان رومی وبادیان رسمی ونانخواه و
افتیمون وتخم کاسنی وطباشیر وکشنیز
خشک وگل نیلوفر ودرونج از هر یک پنج
مثقال پوست هلیله کابلی وپوست بلیله وپوست
هلیله سیاه وآمله ومصطکی از هر یک هفت
مثقال جوزبوا پنج عدد مشک یک مثقال
همه را بکوبند وبیزند وورق طلا وورق
نقره از هر یک مثقالی درنبات مصری یا قند
سفید یک وزن ونیم ادویه وعسل نیم وزن
آن که بگلاب وعرق مشک بید وعرق کاسنی و
عرق گاوزبان وآب سیب وآب به وآب
انار شیرین بقوام آورده باشند حل کرده
ومجموع را بهم آمیزند واز یک مثقال تا دو مثقال
علاج کرده فرو برند معجون کرم خفقان بلغمی و
سوداوی را مفید بود صفت آن بهمن سرخ وسفید و
زرنباد از هر یک چهار درم درونج عقربی

وماد لخلخه

ومادر لخلخه وعود قماری ولیسر از هر یک
ده درم وقرنفل وسنبل وزعفران از هر یک
پنج درم مشک نیم مثقال همه را بکوبند وبه بیز
وبه وجذان ترنج سیب عسلی که نیم مثقال ورق
طلا درو حل کرده باشند سرشته هر روز یک
مثقال علوله کرده فرو برند معجون ... خفقان
دموی حار وصفراوی را سود دهد صفت آن
طباشیر وگاوزبان وتخم کاسنی از هر یک سه درم دو درم
آمله منقی پانزده درم صندل سفید وگل سرخ
ومروارید ناسفته وکهربا ولیسر سوخته از هر یک
چهار درم زعفران نیم درم همه را بکوبند وبه بیز
وبه وجذان شربت سیب قندی که نیم مثقال
ورق نقره دران حل کرده باشند سرشته
هر روز نیم درم علوله فرو برند معجون جوانی معده را
قوت می دهد واشتها پیدا کند وهاضمه را
قوی گرداند وباه برانگیزاند ونفع دارد

صفت آن قاقله صغیر و جوزبوا و برنباز و
زنجبیل و دارفلفل از هر یک ده مثقال
نانخواه که جواب کوبند پنج مثقال زعفران پنج
مثقال و اعظم صد مثقال همه را کوفته و بیخته
به چندان عسل کف گرفته بسرشند و از
مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند نوع دیگر
دل و دماغ و گرده را قوت دهد و استسقا را سود
کند و هاضمه را یاری دهد و باه را انگیزد و
رنگ روی را و از اندرون ظاهر آرد صفت آن
شقاقل مصری و خصیة الثعلب و خولنجان و
بهمن سرخ و بهمن سفید و درونج عقربا از هر یک
ده مثقال مار رخنوه و گاوزبان و برنباز و زنجبیل
و قاقله صغیر و قاقله کبیر و فلفل و زعفران
و مصطکی و دارچینی و جوزبوا از هر یک
هفت مثقال مشک یک مثقال و اعظم مثل مجموع
همه را بکوبند و بیزند و چندان عسل
کف گرفته بسرشند از یک مثقال تا دو مثقال غلوله
کرده فرو برند معجون رشیدی منفع نقطه لعاب

ودع

ودفع ریح ازالی کند صفت آن کل چینی و قرنفل
و فلفل و جوز بوا الطیب و خصیة الثعلب و
مصطکی و نانخواه از هر یک ده درم همه را
بکوبند و به بیزند و چندان عسل کف
گرفته بسرشند از نیم مثقال تا یک مثقال احتیاط کنند
معجون فلاسفه لقوت معده کند و بادها بشکند
و هاضمه را یاری دهد و منی بیفزاید و باه برانگیزد
و ذهن را تیز گرداند و درد نقرس و درد پشت
را سودمند آید صفت آن فلفل و دارفلفل و زنجبیل
و دارچینی و لونک بلیله و آمله ... و شیطرج هندی
و زراوند مدحرج و عاقرقرحا و مغز بادام و مغز جلغوزه
و خصیة الثعلب و مغز ... از هر یک ده درم تخم
بابونه پنج درم همه را بکوبند و به بیزند و چندان
عسل کف گرفته که سه درم مویز ... گرفته
حل کرده بسرشند آمیزند و از یک مثقال تا دو مثقال
غلوله کرده فرو برند معجون انقردیای کبیر
خدر و فالج و لقوه و تمدد و تشنج و جمیع مرضهای
بلغمی را مفید بود و باه را قوه تمام دهد صفت آن

و بادها ... و سلس البول را دفع کند ... قوت دهد ... رنگ روی نیکو گرداند ... دهان را خوش کند ...

عاقرقرحا و شونیز و قسط و فلفل و دار فلفل
و وج از هر یک ده درم ورق سداب
و جنطیانای رومی و حلتیت و زراوند مدحرج
و حب الغار و صندل سفید و شیطرج هندی
و فودنج از هر یک پنج درم همه را بکوبند
و بیزند و به سه درم روغن جوز یا روغن کنجد
و چهار مثقال و نیم عسل بلادر ده وزن
ادویه عسل کف گرفته آمیزند و از یک درم
تا یک مثقال غلوله کرده فرو برند **معجون انقردیا صنعت**
حافظه را قوی گرداند و ذهن را جلد دهد و
نسیان و سبات را مفید بود و خدر و فالج را
سودمند آید صفت آن هلیله سیاه و پوست بلیله
و آمله منقی از هر یک ۵ درم سعد کوفی و سنبل
الطیب و زنجبیل و عسل بلادر از هر یک پنج درم
ادویه خشکی را بکوبند و بیزند و به روغن
جوز یا روغن کنجد چرب کنند و عسل بلادر در
ضم سازند و به وزن آن ادویه عسل کف گرفته
سرشته از یک درم تا یک مثقال غلوله کرده فرو برند

معجون

معجون حلتیت تب ربع را سودمند آید و گزیدن سگ جمیع
جانوران را مفید بود **صفت آن** حلتیت و فلفل سیاه و مر صافی
تلخک سداب از هر یک ده درم همه را
بکوبند و بیزند و به چندان عسل کف گرفته
سرشته از یک درم تا یک مثقال غلوله کرده فرو
برند **معجون نجاح** مسهل سودا و بلغم لزج بود صفت
آن هلیله سیاه و پوست بلیله و پوست هلیله کابلی
و آمله منقی و افتیمون از هر یک ده درم تربد سفید
مجوف و بسفایج و اسطوخودوس از هر یک
پنج درم سقمونیا و غاریقون از هر یک ۳ درم
حجر لاجوردی و حجر ارمنی مغسول از هر یک ۵ درم و نیم
همه را بکوبند و بیزند و به چندان عسل کف گرفته
سرشته از ۳ درم تا پنج درم غلوله کرده فرو برند
نوع دیگر معجون نجاح که همین عمل کند صفت آن
هلیله سیاه و پوست بلیله و آمله منقی از هر یک
ده درم بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس

فه بر ببد از هر یک پنج درم همه را بکوبند و بیزند
و بید و چندان عسل کف گرفته سرشته از سه درم
تا پنج درم غلوله کرده فرو برند معجون نجاح
نوع دیگر که همین عمل کند صفت آن هلیله
سیاه و پوست بلیله و آمله منقی و حجر لاجوردی
و غاریقون از هر یک مثقال بسفایج و زبد
و اسطوخودوس از هر یک پنج درم همه را
بکوبند و بیزند و بید و چندان عسل کف
گرفته سرشته از سه درم تا پنج درم غلوله کرده
فرو برند معجون خبث شنبم از قواچ صفرا و بلغم و سودا
کند و قولنج را سود مند است صفت آن زنجبیل سفید مجوف
چهار درم چفت نیست درم نمک هندی و زنجبیل
از هر یک هفت درم زراوند و افتیمون و مصطکی
از هر یک پنج درم سقمونیا ده درم همه را بکوبند
و بیزند و چهار درم روغن بادام و صد درم عسل
خیار شنبر سرشته و یک وزن و نیم ادویه عسل
کف گرفته و نیم وزن آن شکر طبرزد در آن داده
ادقم

آنها فه نمایند و از سه درم تا پنج مثقال تا پنج مثقال غلوله کرده
فرو برند معجون سورنجان وجع المفاصل و وجع الورک
و عرق النسا و نقرس و وجع المفاصل را سودمند است
صفت آن سورنجان تلخ سه درم و سی مثقال و ورق حنا
ده مثقال تخم کرفس و شیطرج هندی از هر یک
ده درم پوست بیخ کبر کف دریا از هر یک ده مثقال
ملح نفطی ده مثقال و نیم زنجبیل سفید چهار درم زنجبیل هفت
درم بوزیدان پنج درم سقمونیا سه درم پوست
هلیله زرد پنج مثقال همه را بکوبند و بیزند و سه
چندان عسل کف گرفته سرشته از پنج مثقال تا هفت مثقال
غلوله کرده فرو برند معجون مسحر اشتها بیاورد
و ناصیه را یاری دهد و منی بیفزاید و باه برانگیزاند
صفت آن عاقرقرحا شش درم فلفل سفید و مصطکی
و دارچینی از هر یک هفت درم زعفران سه درم قاقله
چهار ده درم و فلفل ده درم جوز بوا سه عدد و عود
اعظم درم مشک نیم درم همه را کوفته و بیخته (ده درم)
روغن بادام چرب کنند و بید و چندان عسل

کف گرفته بسرشته از یک مثقال تا دو مثقال غلوله
کرده فرو برند **معجون خبث الحدید** اشتهای
معده و قوت هاضمه را نفع دهد و رنگ روی را
نیکو گرداند و باه برانگیزد و دفع سرعت
انزال کند صفت آن پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه
و پوست بلیله و آمله مقشر و فلفل و شیطرج و سنبل
و زنجبیل و سعد از هر یک ده درم تخم شبت
و تخم گندنا از هر یک چهار درم خبث الحدید
که چهار روز شبانه روز در سرکه کهنه انداخته
باشند و در سایه خشک ساخته و بروغن
بادام بریان کرده صد درم شکر سه درم
همه را بکوبند و بیزند و به چندان عسل
کف گرفته بسرشته هر روز دو درم خورند
معجون کمونی معده سرد را قوت دهد
و باد بشکند و اشتها پیدا کند و هاضمه را قوی
گرداند صفت آن زیره کرمانی که یک شبانه روز
در سرکه کهنه انداخته باشند و در سایه خشک ساخته
و بریان کرده

بریان کرده صد درم فلفل سه درم زنجبیل و برگ
سداب از هر یک چهار درم بوره ارمنی ده درم
همه را بکوبند و بیزند و به چندان عسل کف گرفته
بسرشته از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند
مطبوخ هلیله جمیع مرضهای صفراوی را سود دهد اما
صفت آن پوست هلیله زرد ده درم تمر هندی بیست درم آلوی
بخارا و عناب و سپستان از هر یک سی عدد تخم کاسنی
تخم کدو و بنفشه از هر یک سه درم همه را در یک کاسه
آب جوش نهند تا به نیمه کمتر آید صاف کنند و بیست درم
شیرخشت در آب آن حل کرده و صاف کرده بهم گرم
بیاشامند **نوع دیگر مطبوخ هلیله** که تب ربع را مفید بود
صفت آن پوست هلیله کابلی ده درم شاهترج هفت
درم عناب و آلوی بخارا از هر یک بیست عدد تخم کاسنی
تخم کوفته و پوست بیخ بادیان از هر یک سه درم
همه را در یک کاسه آب جوش نهند تا به نیمه کمتر
آید صاف کنند و مویز ده درم مغز فلوس ده درم
گل قند آفتابی در آب آن حل کنند و صاف کنند و دو درم
روغن بادام اضافه نمایند و بهم گرم رغبت نوشند **نوع دیگر مطبوخ هلیله**

جوب و قوبا و خارش اعضا را دفع کند صفت آن
پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی از هر یک ده درم
سنا مکی و شاهترج از هر یک پنج درم افتیمون چهار
درم آلوی سیاه و عناب و سپستان از هر یک سه درم گل
سرخ و تخم کاسنی نیم کوفته و مادرخنبه از هر یک
سه درم همه را در یک کاسه آب خوش بپزند تا به
نیمه آید بمالند صاف کنند و شش درم ترنجبین و شیرخشت دو
در آب آن حل کنند و صاف کنند نیم گرم بیاشامند
مطبوخ افتیمون مالیخولیا و قوبا و جرب و بهق
سیاه را دفع کند صفت آن سنا مکی هفت درم
لسان الثور سه درم افتیمون پنج درم اسطوخودوس
و پرسیاوشان و گل نیلوفر و بادیان و بادرنجبویه
و شاهترج از هر یک هفت درم مویز دانه بیرون کرده
ده درم همه را در یک کاسه آب خوش بپزند
تا به نیمه آید صاف کنند و مغز فلوس و شکر
سرخ از هر یک یازده درم در آب آن حل کنند
و صاف کنند و چهار دانگ غاریقون سفید کوفته
بر سر کنند و چهار درم روغن بادام اضافه نمایند
و نیم گرم اختیار کنند معجون مسخن قیصر صفت آن

مازو

مازوی سبز و لعل و عود از هر یک سه درم سعد
چهار درم مشک نیم دانگ همه را بکوبند و بیزند
و این پس را با آب برگ مورد تر کرده میان
آلوده سازند و در قیف نهند نوع دیگر معجون
مسخن قیف صفت آن فاقله صغار و قرنفل
و مازوی سبز از هر یک سه درم سعد کوفی و
اقاقیا و سنبل از هر یک چهار درم مشک نیم دانگ
همه را بکوبند و بیزند و لته که شسته باشد را با آب
برگ سیب تر کرده بدان آلوده سازند و در
قیف نهند نوع دیگر معجون دخنی قیف صفت آن
قلقله کبابه و سنبل و مقعد و مازوی سبز از
هر یک سه درم و لعل پنج درم مشک نیم دانگ
همه را بکوبند و بیزند و کرباس شسته را با آب
برگ بهی تر کرده بدان آلوده سازند و در قیف نهند
مرهم مقعد بواسیر و شقاق مقعد را سودمند آید
صفت آن مقعد ازرق ده درم در ... درم لعاب
تخم کتان حل کنند و پنج درم موم ازرد در ده درم
روغن کنند یکدار زرد همه را بهم آمیخته در ... مرغ
و روغن گل آشسته و مغز قلم گاو از هر یک پنج درم

[illegible]

[illegible]

اضافه نمایند و صلایه کنند تا مرهم شود نوعی دیگر
مرهم نقل که جای عمل کنند صفت آن مثقل
ازرق ده درم موم زرد پنج درم در هشت درم
روغن کنجد که هفت درم بار زرده کرده درو
جوشانیده باشند حل کنند و مغز قلم کاو
و روغن خسته لذا الحل تلخ و زرده تخم مرغ از
هر یک پنج درم اضافه نمایند و صلایه کنند تا
مرهم شود مرهم ابیض سوزش جراحت را
کم کند و گوشت نو برویاند صفت آن موم سفید
پنج درم در ده درم روغن گل یا روغن کنجد
حل کرده هفت درم سفیده کاشغری سرشته
اضافه نمایند و صلایه کنند تا مرهم شود مرهم شنجرف
جراحت را در هم آرد صفت آن موم سفید ۵ درم
و نیم و ده درم روغن گل یا کنجد حل کرده ۳ درم
شنجرف کوفته بیخته اضافه نمایند و قطره قطره
آب ریخته صلایه کنند تا مرهم شود مرهم خلق
گوشت نو برویاند و جراحت را در هم آرد
صفت آن مرداسنگ کوفته بیخته ده درم
سرکه و روغن زیت یا زنجار از هر یک حلال درم
همه را بهم آمیزند و صلایه کنند تا مرهم شود

دوا النون

دوا النون نوش دارو اشتها آرد و هاضمه را
یاری دهد و دل را قوت دهد و رنگ روی نیکو
گرداند صفت آن برگ گل سرخ شش درم سعد کوفته
پنج درم و لک و مصطکی و آب زردآلو و بادرنجبویه
از هر یک ۳ درم تخم بادروج و زعفران از هر
یک پنج مثقال مشک ۶ دانگ جوز بوا
هفت عدد فلفل صغار و فلفل کبار قرنفل و
زرنب از هر یک ۵ درم و نیم آمله منقی ۵۰ عدد
صد مثقال همه را بکوبند و ببیزند و چندان
قند سفید صاف کرده و ربع آن عسل کف گرفته
بقوام آورده سرشته از یک مثقال تا دو مثقال
گلوله کرده ... نقوع فواکه تشنگی
صفراوی را سودمند آید صفت آن تمر هندی و آلو
بخارا از هر یک پانزده درم کشمش ده درم
و عناب و سپستان از هر یک سی عدد و بنفشه
و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک ۳ درم همه را
یک روز و یک شب در چندان آب که
از بالایش بگذرد بگذارند پس صاف

بدل سنبل الطیب

كنند و نيم درم ترنجبين سفيد و ده درم
شكر كوفته و هفت درم مغز فلوس در آب
آن حل كنند و صاف كنند و ده درم روغن بادام
اضافه نمايند و نيم گرم بياشامند نقوع ايضا
درد سر دموى و صفراوى را بغايد صفت آن تمر
هندى هليله زرد كوفته [illegible] ده درم [illegible] در صد درم آب
تر كنند شب نگاه دارند صباح بماليده [illegible] صاف كنند با آب
آلو قوى هليله بستانند صاف كنند و سه درم ترنجبين
در آب آن حل كنند و صاف كرده نيم گرم بنوشانند
قطوطى كه صداع گرم را نفع رسد و بخارات را دفع
صفت آن بنفشه و تخم كاهو از هر يك پنج درم پوست
خشخاش وگل نيلوفر دريائى و بابونه از هر يك [illegible]
كنك صد و مثقال همه را در كاسه آب جوش بند
تا دو بخش بماند صاف كنند و در افتابه كرده
اندك اندك نيم گرم بر سر ريزند قطوطى كه صداع سرد را
سود مند ايد صفت آن بابونه و اكليل الملك از هر يك
هشت مثقال و مرزنگوش و شيح از هر يك
نيم من همه را در چندان آب كه از يا [illegible]
بگذارد بجوشانند تا به نيمه ايد صاف كنند و در
افتابه

[illegible]

١٤٦

افتابه كرده اندك اندك نيم گرم كرده بر
زير سر قطوطى كه وسواس و ماليخوليا را نفع
دهد صفت آن بنفشه وگل نيلوفر دريائى و تخم
خطمى و برگ بيد و كشنيز و برگ كاهو و برگ
عنب الثعلب و برگ خبازى همه را هم وزن يا از
هر يك [illegible] بدستورى كه مذكور شد
بجوشانند تا به نيمه ايد صاف كنند و در افتابه
كرده اندك اندك نيم گرم بر سر ريزند قطوطى
كه صداع ريحى را دفع كند صفت آن بابونه و اكليل الملك
و حلبه و شبت و سداب و بزر الكرفس و
بزر الزرباج و مكوان [illegible] همه را على السويه
بدستورى كه مذكور شد بجوشانند و صاف كنند
و در افتابه كرده اندك اندك نيم گرم بر سر ريزند
حرف الواو ورد المربى مارسيه گل قند گويند معده را
قوت دهد و طبيعت را نرم گرداند و باد بشكند
صفت آن برگ گل سرخ تازه و فقيه كرده با كوفته
يكمن قند سفيد سوده بهم آميخته در بت نهند

١٤٦

السفرجلی

وحلاب روز در آفتاب نهند قرص الصندل المربی مارست گل قند بگیرند
کوبند و دل و ان باح دمعه را قوی دهد و اسهال
صفراوی را سود مند اید صفت ان برگ گل بدیم و
قند سفید سوده بهم آمیزند و حلاب روز در
آفتاب نهند قرص التفاح المربی مارست گل قند
گل سیب گویند دل ضعیف را سود مند آید و دماغ را
قوت دهد و باه برانگیزد صفت ان برگ
گل سیب یکم قند سفید سوده دو بهم آمیزند و
حلاب روز در آفتاب نهند مارست
گل قند گل گز گویند سینه را سود مند آید
و اسهال را دفع کند صفت ان برگ گل گز یکم قند سفید
سوده دو بهم آمیزند و حلاب روز در آفتاب
نهند قرص الیاسمین المربی مارست گل قند
گل یاسمین گویند صداع بلغمی را نفع دهد و لقوه
و فالج را سود مند آید و عرق النسا را دفع کند
صفت ان برگ یاسمین سفید یکم قند سوده دو بهم
آمیزند و حلاب روز در آفتاب نهند خاتمه در
امتحان تریاق فاروق و غیر آن باید
راه است بر دانست که امتحان جودت تریاق فاروق
صاف کنند

صاف کنند که آن را مسهل قوی دهند چون
شحم حنظل و محموده و غیرها و صبر
بعد در آید فامید که نیم درم تریاق فاروق
بدهند پس اگر عمل اسهال باطل گردد
تریاق مغشوش نبود و لکن باطل گردد
مغشوش و امتحان جودت ور رایت
حب النیل صاف کنند که سوزن را با آتش
سرخ کرده اند و در حب النیل
فرو برند پس اگر از وی دود سیاه
بر آید مغشوش نبود و لکن دود زرد بر آید
تخیر مغشوش و نشان آنست که چون با شیر
بر سنگ سایند رنگ شیر مایل به سرخی گردد
و امتحان جودت ور دانه حب الحبه
را صاف کنند که حب الحبه را در آب
بنهند که در کاسه سبز کرده باشند اگر از
پس اگر در وی آید و زوال شود

عبد مغشوش بود ولكن دروكنت
تا بد مغشوش و امنی چون وردا
اثت دهد پس بنی حاکم کند
که رسته حکم ایندن پس لکن شیر بر نمید
عبد مغشوش بود ولکن نه نمد
معوش بود والله
اعلم بالصواب

غره جمادى الاولى سنه ١٢٢٣
سنه ٥ جلوس
١٨ كانون

قال البقراط الحكيم الجسد يعالج على خمسة اضرب ما في الرأس
بالغرغرة وما في المعدة بالقئ وما في المعى البدن بالاسهال
وما بين الجلد بالعرق وما في العمق وداخل العروق بارسال
الدم بعد مسيح الحكماء

قال البعض تهيسم البدن دخول الحمام على الريق والجماع على النيم والاكل على
الجاف وشرب الماء على الريق بعد